

شیطان را از خودت دور کن

مرحوم آقای شیخ کریم‌الله شاگرد و خدمت‌گزار صدیق آیه‌الله کوهستانی می‌گوید: همواره مردم در ایام عید نوروز برای دیدار و زیارت به محضر آیه‌الله کوهستانی شرف‌یاب می‌شدند. در یکی از این روزها، چند نفر از جوانان برای ملاقات و عرض ادب خدمت آقا جان رسیدند و من آنان را به درون اتاق راهنمایی کردم. جوانان یکی پس از دیگری با آقا مصافحه می‌کردند، وقتی نوبت به یکی از آنها رسید، آقا خطاب به آن جوان فرمود: مؤمن، برو آن شیطان را از خودت دور کن! من که از دور ناظر بودم، مقصود آقا را نفهمیدم، ولی مشاهده کردم که این جوان از اتاق بیرون آمد و به سمت پشت ساختمان حسینیه حرکت کرد و چیزی را از جیب خود به درون باغچه ریخت و برگشت. من کنج‌کاو شدم که بدانم، چه بوده است. جلوتر رفتم، ورق‌هایی را دیدم که بر زمین ریخته شده بود. من تا به حال آن ورق‌ها را ندیده بودم و نمی‌دانستم چیست! از یکی از همسایگان پرسیدم، گفت ورق قمار است.

شبهه این جریان از اشخاص دیگر و به گونه‌ای دیگر نیز نقل شده است.

آقا جان می‌فهمد

یکی از علاقه‌مندان معظم‌له چنین نقل می‌کند: روزی به اتفاق پسر خاله‌ام، قصد کردیم خدمت آقا جان کوهستانی برسیم. از منزل حرکت کرده و به بهشهر رسیدیم. در بین راه که می‌گذشتیم پسر خاله‌ام به زنان طعنه می‌زد و مسائل اخلاقی را رعایت نمی‌کرد؛ در واقع چندان پای‌بند مسائل اخلاقی هم نبود. من به او گفتم، می‌خواهیم برویم نزد آقا جان، او متوجه می‌شود، چرا این حرکت ناپسند را انجام می‌دهی! گفت: آقا جان چه می‌داند، ما در بهشهریم، از اوضاع ما که خبر ندارد. در هر صورت من به او توصیه می‌کردم، ولی او توجه نمی‌کرد. بالاخره به کوهستان

رسیدیم و وارد منزل آقا جان شدیم. او بزرگ‌تر از من بود و جلوتر حرکت می‌کرد، وقتی داخل حسینیه شدیم او رفت که آقا را زیارت کند. آقا به او اجازه نداد و دو دست او را محکم گرفت و به طرف دیوار هل داد. دوباره خواست که آقا را زیارت کند، ولی باز موفق نشد. وقتی من به طرف آقا رفتم، آقا جان دست‌هایش را باز کرد و مرا در بغل گرفت. مدتی نزد او نشستیم و از محضرش خداحافظی کردیم. پس از بیرون آمدن از اتاق به پسر خاله‌ام گفتم: دیدی آقا جان متوجه حال تو شد! می‌خواست به تو بفهماند که نباید آن حرکت ناشایست را انجام می‌دادی.

امام زمان علیه السلام یاریم کرد

حجة الاسلام والمسلمین شیخ سلمان داوری از بستگان و پرورش یافتگان معظم‌له می‌گوید:

روزی در محضر آقا جان با جمعی از مؤمنان افتخار حضور داشتم، پس از صرف ناهار مهمانان یکی پس از دیگری با معظم‌له خداحافظی می‌کردند. دو نفر از آنان باقی ماندند و از آقا جان تقاضای کمک داشتند، چون با آقا مقداری فاصله داشتند و چشم آقا هم ضعیف بود، به یکی از آن دو فرمود: شما را شناختم قدری جلوتر بیاید. آن شخص کمی نزدیک‌تر رفت. این بار آقا دست مبارک خود را به نشانه توجه بیش‌تر بالای ابروی خویش برد و با یک نگاه عمیق‌تر به او فرمود: اکنون شناختم. دیگر چیزی نگفت، تا آن که موقع خداحافظی از پله‌ها که پایین آمدیم و داخل حیاط حسینیه شدیم. آقا دست مبارکش را روی شانه آن شخص گذاشت و خطاب به او فرمود. من در حق تو چه بدی کرده بودم که می‌خواستی آن کار را با من انجام بدهی؟ آن مرد با شرمندگی سرش را پایین انداخت و پس از لحظاتی از حیاط خارج شد، سپس من همراه معظم‌له به اندرون آمدم و به ایشان عرض کردم: آن مرد چه کرده بود که شما این چنین با وی برخورد نمودید؟

فرمودند: من روزی مشغول وضو گرفتن بودم، دیدم همین شخص داخل حیاط شد و ساکی را در دست داشت که می‌خواست آن را در اندرونی بگذارد. من متوجه شدم و فریاد زدم این‌جا جای ساک نیست ببر بیرون! او ساکش را گرفت و از منزل خارج شد. من از ایشان پرسیدم، مگر درون ساک چه بود که شما حساسیت به خرج دادی؟ معظم‌له فرمود: آن شخص ساکش را پر از تریاک کرده بود و می‌خواست آن را در منزل ما بگذارد و بعد به پاسگاه گزارش کند که شیخ محمد تریاک فروش است. من دوباره پرسیدم، آقا جان چه‌طور شما متوجه شدید که درون ساک تریاک جاسازی شده است. فرمود: امام زمان علیه السلام یاریم کرد.

آگاهی یافتن از برخی حوادث

جناب آقای حاج سید باقر ساداتی می‌گوید: زمانی که در کوهستان تحصیل می‌کردم، روزی همراه یکی از طلاب به نام «آقا سید علی میری» برای معالجه به بهشهر رفتیم. پس از مراجعه به پزشک و گرفتن نسخه و دارو نتوانستیم ماشین بگیریم، لذا پیاده به کوهستان حرکت کردیم. این در حالی بود که باران نیز می‌بارید. به انتهای شهر که رسیدیم، دیدیم سمت عبور صفی‌آباد، پیرمردی چاروق به پا تیر بر دوش ایستاده است، نزدیک رفتیم، تا چشمش به ما افتاد، خندید و سلام کرد و ما را در آغوش گرفت. من به او گفتم، برای لباس گل‌آلود ما می‌خندی؟ گفت: خیر خنده‌ام برای چیز دیگر است، حکایتی دارم! گفتم، بفرمایید! گفت: امشب، خواب دیدم، در همین مکان ایستاده بودم که سید بزرگواری آمد و به من فرمود: زودتر به کوهستان برو و به آقای کوهستانی بگو، مسجد این محل را نجس کرده‌اند آن را پاک و تطهیر نماید. من در خواب به آن سید گفتم، آقا اجازه دهید من امروز بروم برای منزل هیزم بیاورم، فردا که جمعه است، خدمت آقا کوهستانی می‌روم و امر شما را اجرا می‌کنم. فرمود: شما لازم نیست بروید، دو

نفر سید و طلبه از بهشهر می‌آیند، به آن‌ها اطلاع بده تا پیام را به آقای کوهستانی برسانند. من از خواب بیدار شدم. نماز صبح را خواندم. صبحانه را خوردم، در شگفتی بودم که این چه خوابی بود که من دیدم، آیا به کوهستان بروم یا نه؟ در هر صورت تصمیم گرفتم امروز را برای جمع‌آوری هیزم بروم و فردا خدمت آقا برسم. از خانه بیرون آمدم که به جنگل حرکت کنم، این جا که رسیدم، شما دو نفر سید را دیدم، خیلی شگفت زده شدم! جریان خواب به یادم آمد. شما این پیام را به آقای کوهستانی برسانید. ما به کوهستان حرکت کردیم، حدود ساعت ده صبح بود که به مدرسه رسیدیم. آقا جان در حال تدریس کتاب میراث «شرح لمعه» بود، مقداری از وقت درس گذشته بود که در درس حاضر شدم. پس از اتمام درس پیش از این که جریان را شرح دهم، آقا فرمود: بابا می‌خواستی جریان خواب پیرمرد و مسجد را بگویی که چه شد؟ آن‌گاه فرمود: ساعت شش صبح جعفر دایی را فرستادم که مسجد را تمیز کنند، ظاهراً امشب عده‌ای در مسجد شراب نوشیدند و حرمت آن را شکستند. از کلام آقا متعجب شدم و به خود گفتم: ایشان از کجا آگاه شدند و حال آن که به حسب ظاهر فقط من از جریان اطلاع داشتم!

از آقای ربانی بگیری

دانشمند بزرگوار حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای ربانی چنین نقل می‌کند: در ایام تعطیلات حوزه، به منظور زیارت آیه الله عازم کوهستان شدم. از آن جایی که مادرم در جریان بود، به من گفتم: مبلغی در اختیار قرار می‌دهم، در مراجعت از کوهستان، از تعاونی چیت‌سازی بهشهر مقداری پارچه خریداری کن، چون عروسی برادرت نزدیک است می‌خواهم با آن پارچه لحاف و تشکی تهیه کنم. وجه را گرفتم و عازم کوهستان شدم. وقتی به محضر آیه الله رسیدم، از دیدار

ایشان و سخنانش فیض بردم. هنگام بازگشت، بعد از خداحافظی آیه‌الله نیز با بنده حرکت فرمودند، تا کنار حوض حیات مدرسه آمدند. در این هنگام چند تن طلاب هم رسیدند، بعضی مسئله می‌پرسیدند و برخی دیگر عازم سفر بودند و درخواست هزینه سفر می‌کردند. این در حالی بود که من در کنار معظم‌له بودم و دست مبارکش به نشانه رأفت روی دوشم قرار داشت. با همان دست چند بار به دوشم زد و با تبسم معناداری خطاب به آن طلبه‌ها فرمود: هر مبلغی که نیاز دارید از این آقای ربانی بگیری که به همراه خود پول فراوانی دارد. بنده با دست پاچگی عرض کردم و جهی که به همراه دارم، امانت مادرم است تا برایش پارچه خریداری کنم، در عین حال اگر شما دستور دهید در اختیار طلاب قرار می‌دهم معظم‌له دیگر چیزی نفرمود، ولی من با شگفتی زیاد با خود گفتم، وی از کجا از بولم خبردار شده، در حالی که به کسی اظهار نکرده بودم.^۱

تقسیم عادلانه

شخصی از اهل نیشابور خاطره چگونگی تشرف خود به محضر آیه‌الله کوهستانی را این چنین تعریف می‌کند: بنده به اتفاق چند نفر دیگر از دوستانم در ایام محرم الحرام برای مداحی و روضه خوانی از نیشابور به شهرستان گرگان و شهرهای مجاور آن رفتیم، حسب سنت سال‌های گذشته در یکی از سال‌ها و در ایام محرم که جهت روضه خوانی به گرگان رفته بودیم، در ضمن صحبت‌هایی که با روحانی یکی از مساجد این شهرستان داشتیم، وی اندکی از سجایای اخلاقی شخصیت بزرگ عارف فرزانه حضرت آیه‌الله کوهستانی را برایمان تعریف کرد. آن گاه گفت: اگر شما به محضر ایشان بروید، هم از مواهب مالی ایشان بهره‌مند

شده و هم می‌توانید ناهار را در خدمت ایشان صرف کنید.

صبح روز بعد ما به سمت روستای کوهستان واقع در شش کیلومتری جاده بهشهر - نکا حرکت نمودیم و نزدیک به اذان ظهر آن جا رسیدیم. نماز را در مسجد کوهستان به امامت این عالم وارسته و با حضور عدّه کثیری از مردم شهرها و روستاهای مجاور که برای زیارت معظم له به کوهستان آمده بودند اقامه کرده و سپس همراه با نمازگزاران جهت افاضه هر چه بیش‌تر از فیوضات این مرد بزرگ به سمت بیت شریف ایشان حرکت کردیم. در این میان آن چه که همه توجهات و نگاه‌ها را به خود جلب کرده بود، ساده زیستی و بهره‌مندی از مطامع دنیوی در پائین‌ترین حدّ ممکن و وجود جاذبه‌های معنوی و عطر دل‌انگیز معنویت در محضر آن بزرگوار بود. پس از اندک زمانی همه میهمانان حاضر با غذای بسیار ساده (آش) پذیرایی شده بودند، ولی ما سه نفر که جهت گرفتن کمک مالی از ایشان، راهی کوهستان شده بودیم با توجه به مشاهده آن وضع ساده و دل‌نشین معظم له از ارائه تقاضایمان شرمنده شده و جهت خداحافظی به محضر ایشان رفتیم. در این زمان با کمال تعجب دیدیم که مقداری پول به ما تعارف کردند و جالب‌تر این که به یکی از ما سه نفر که هیچ پولی نداشت، مبلغ ۵۰ تومان پول داد و به دیگری که بیشتر از ما دو نفر پول داشت، پولی نداده و بنده که مقدار کمی پول به همراه داشتم مبلغ دو تومان پول عنایت فرمودند و حیرت زده از این حرکت ایشان، محضرشان را ترک گفتیم.

ایشان پول دارد

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالرحیم صادقی نقل می‌کند:
من با یکی از دوستان روحانی برای تبلیغ، از مشهد به مازندران سفر کردیم. هر کدام در روستایی مشغول تبلیغ و انجام وظیفه شدیم. در بازگشت از تبلیغ،

تصمیم گرفتیم به محضر آقا جان کوهستانی برسیم. با هم به کوهستان آمدیم و به زیارت آقا نائل گشتیم. موقع خداحافظی به آقا عرض کردم، رفیق ما وضع مالی خوبی ندارد و هدایای مردم نیز قابل توجه نبوده است، اگر برای شما مقدور است ایشان را کمک کنید! من خیلی اصرار داشتم که آقا مبلغی را به او عنایت کند. آقا در جواب فرمود: ناراحت نباشید ایشان پول دارد.

از پاسخ رد آقا خیلی ناراحت شدم، ولی چیزی عرض نکردم. وقتی به مشهد رسیدیم، فهمیدم آقا درست فرموده بودند، معلوم شد که رفیق ما پول داشت.

چهار من آرد در افاق داری

یکی از شاگردان آیه الله کوهستانی چنین نقل می‌کند: ایامی که در حوزه کوهستان مشغول تحصیل بودم، روزی نزدیک مغرب، عده‌ای از طلاب برای گرفتن حواله خرجی و شهریه خود از آقا جان، در حیاط حسینیہ اجتماع کرده بودند. من نیز به آنان ملحق شدم، وقتی آقا جان از اندرون تشریف آوردند، تا نگاهش به من افتاد به طرف من آمد و با لحنی مهربان به من فرمود: شما چرا این جا ایستاده‌اید؟ عرض کردم، من هم برای گرفتن خرجی آمدم! فرمودند: شما که در جیبتان یک تومان پول هست و به مقدار چهار من آرد در افاق دارید، پس آرد را به پیرزنی بدهید تا برای شما نان بپزد و هرگاه آن پول هم تمام شد، برایتان پول می‌دهم. پسرم این‌ها سهم امام علیه السلام است؛ هر چه انسان کمتر بخورد راحت تر است!^۱

شما یک تومان داری

مرحوم حجة الاسلام والمسلمین سید حسن رمدانی برای یادگار حضرت

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ عبدالوهاب محسنی.

آیه‌الله کوهستانی چنین تعریف کرد:

ایامی که در کوهستان مشغول تحصیل بودم. روزی به خدمت آقا جان عرض کردم: مقداری پول به من بده، می‌خواهم زغال تهیه نمایم.
آقا با مهربانی زیر گوش من گفت: شما يك تومان در جیب داری، آن را خرج کن بعد به شما پول می‌دهم.

درست می‌شود

حجة الاسلام شیخ عباسعلی جلالی از دانش‌آموختگان حوزه علمیه کوهستان می‌گوید:

روزی این جانب و یکی از محصلان حوزه کوهستان که مشغول فراگیری دوره مقدمات و ادبیات بودیم، برای دیدار با پدر و مادرمان جهت خداحافظی خدمت آقا جان رسیدیم. بنده به آقا عرض کردم: آن موقع که بنده از خدمت پدر و مادرم برای درس خواندن به طرف کوهستان حرکت کردم، مادرم سفارش کرد که هنگام بازگشت از کوهستان دو سه کیلو «دنبه» بخرید و برایم بیاورید. من نیز گفتم چشم، حال کرایه ماشین دارم، ولی پول دنبه ندارم اگر برای شما مقدور است، مرحمت کنید. آقا پول دنبه را به من دادند، آن وقت رفیق همراهم گفت: آقا جان، من کرایه ماشین هم ندارم و از شما کرایه ماشین می‌خواهم. حضرت آقا جان با آن اخلاق نیک همیشگی‌شان دست روی دوش آن شخص گذاشت و فرمود ناراحت نشو، درست می‌شود. آن محصل مرتب می‌گفت، من کرایه ماشین ندارم چه طور درست می‌شود. آقا جان با چهره متبسم می‌فرمود: می‌گویم درست می‌شود. بالاخره هر چه قدر اصرار ورزید معظم له پول به آن طلبه نداد. پس از خداحافظی حرکت کردیم و نزدیک جاده اصلی که محل تردد ماشین‌ها بود

رسیدیم که رفیق همراه من مبلغ سی تومان پول از جیب خود درآورده و به من نشان داد و گفت: همراه سی تومان بود و هر چه تلاش کردم که از آقا نیز پولی دریافت کنم، موفق نشدم.

نوکنده خودش می‌آید

یکی از شاگردان آیه‌الله می‌گوید: روزی به اتفاق چند تن از طلاب تصمیم گرفتیم، خدمت حضرت آیه‌الله نصیری در نوکنده شرفیاب شویم. من برای رخصت به آقا جان عرض کردم که می‌خواهیم به نوکنده برویم. آقا جان چندان مایل نبود، لذا جواب مثبت نداد. یکی از طلاب فاضل که کمی به ایشان نزدیک‌تر بود، به اعتراض گفت: آقا جان ما هر جا می‌خواهیم برویم شما راضی نیستید! «معظم‌له» وقتی دید ما اصرار بر رفتن داریم، فرمود: من حرفی ندارم می‌خواهید بروید، ولی نوکنده (حضرت آیه‌الله نصیری) خودش می‌آید این‌جا.

در هر حال، ما بعد از ظهر به سمت نوکنده حرکت کردیم، شب را در شهر «بندرگز» منزل یکی از دوستان به سر بردیم و صبح زود به طرف نوکنده حرکت نمودیم. وقتی به نوکنده رسیدیم و از حال حضرت آیه‌الله نصیری پرسیدیم، گفتند: آقای نصیری به همراه عده‌ای از شاگردان به دیدن آیه‌الله کوهستانی رفتند و ما با کمال شرمندگی دوباره به کوهستان بازگشتیم!^۱

چرا نماز شب نمی‌خوانی

حجة الاسلام والمسلمین آقای سید علی جبارزاده می‌گوید: یکی از فاضلان برای من گفت، هنگامی که در حوزه علمیه کوهستان در حیات حسینیہ قدم‌زنان

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد صادقی گلوردی.

کتاب درسی‌ام را می‌خواندم. در آن حال یکی از ارادتمندان معظم‌له با ایشان مشغول صحبت بودند. آن فرد از آقا جان تقاضای استخاره کرد. آقا دست برد در جیب قبای خود که تسبیح بگیرد و استخاره نماید. متوجه شد که در جیبش تسبیح نیست. رو به من کرد و فرمود: پسرم تسبیح داری؟ عرض کردم: بله، بلافاصله تسبیح خود را تقدیم کردم! آقا جان تسبیح را که از من گرفت، یک نگاه به تسبیح کرد و نگاهی دیگر به من و فرمود: بابا جان چرا نماز شب نمی‌خوانی؟ تسبیح تو نشان می‌دهد که نماز شب نمی‌خوانی! طلبه باید نماز شب بخواند. عرض کردم: از این به بعد نماز شب می‌خوانم.

استخاره لازم نبود

حجة الاسلام والمسلمین آقای سیدموسی موسوی سبزواری خاطره ملاقات خود با آیه‌الله کوهستانی را چنین توصیف می‌کند: من در ایام تبلیغ برای منبر به مازندران و یا تهران سفر می‌کردم و گاهی به محضر آیه‌الله کوهستانی می‌رسیدم. ایشان خیلی به من احترام می‌کرد و جایی را برای من تعیین می‌نمود. در یکی از سفرها که به شهر بهشهر آمدم، مردد بودم که به کوهستان بروم یا نه؟ تصمیم بر استخاره گرفتم، از حسن اتفاق استخاره بسیار خوب آمد و آیه نیز این بود: «فانظرُ الی آثارِ رَحمةِ اللهِ کِیفَ یُحیی الارض بعد موتها»

عازم کوهستان شدم و به محضر آقا شرف‌یاب گشتم، پس از آن که مهمانان آقا از محضرشان مرخص شدند، آقا رو به من کرد و فرمود: سید بزرگوار، برای آمدن به کوهستان استخاره کردی؟ بخوان آیه آن را که نیازی به این کار نبود! من شگفت‌زده شدم که چگونه آقا از این ماجرا باخبر شد، در حالی که کسی از آن اطلاعی نداشت.

گرمای غیر منتظره

یکی از علاقه‌مندان مرحوم آیه‌الله کوهستانی، آقای سید خالق موسوی کنتی، چنین نقل کرده است:

در سفری که مرحوم آقا جان کوهستانی به منطقه هزار جریب داشتند، در مسیر راه به روستای کینت رسیدند. شب را در منزل برادرم که او نیز از ارادتمندان آقا جان بود، به سر بردند. در همان شب معظم‌له نیاز به حمام پیدا کردند و از بنده پرسیدند: شما در محل حمام دارید؟ عرض کردم، حمام داریم ولی قابل استفاده نیست و آب حمام هم سرد است، چون زمستان بود و هوا بسیار سرد. گفتم، برای شما آب گرم می‌کنیم. فرمود: نه! مرا تا حمام همراهی کن. من ایشان را ملازمت کردم. آقا به من فرمود: شما در همین رخت‌کن، منتظر باش تا برگردم! مدتی صبر کردم، دیدم آقا جان دیر کردند. با خود گفتم شاید از سردی آب حمام است که آقا دیر کردند و الا نباید این قدر طول می‌دادند، لذا نگران شده و آهسته داخل حمام رفتم، ولی با کمال تعجب، دیدم آقا جان داخل خزینه است و از آب خزینه هم بخار بالا می‌زند! دستم را داخل آب کردم، دیدم گرم است. متحیرانه بیرون آمدم؛ وقتی آقا جان از حمام بیرون آمدند خطاب به من فرمودند: مگر نگفته بودم منتظر باش، چرا وارد حمام شدی؟ عرض کردم: شما خیلی طول دادید و من نگران شدم و الان هم در شگفتم که چگونه آب حمام گرم شده بود. آقا جان فرمود: «هر چه دیدی، راضی نیستم تا زنده‌ام برای کسی نقل کنی»^۱.

باران حیاط را تطهیر کرد

مرحوم شیخ کریم‌الله سلیمانی که سال‌های زیادی به آیه‌الله کوهستانی خدمت

۱. نقل از آقای سید حمزه اولاد علی شهیدآبادی و خانواده مرحوم موسوی.

کرد، خاطره جالبی را این چنین بازگو می‌کند: در یکی از شبهای اواخر بهار (حدود ۲۵ خرداد ماه) موقع خواب آقا جان به من فرمود که درهای منزل را کنترل کنم. من نیز مثل همیشه درها را بستم. نصف شب آقا جان مرا صدا زد. بیدار شدم دیدم آقا می‌فرماید: سگی داخل حیاط شد آن را بیرون کن! گویا یکی از درها در اثر غفلت باز مانده بود. من بدون توجه، نخست در را بستم و چوبی برداشتم که با آن سگ را بیرون کنم، به طرف سگ رفتم تا او را بیرون بیندازم، سگ متوجه درب حیاط شد، وقتی دید راه خروج ندارد با سرعت به سمت حیاط برگشت و به علت تاریکی شب داخل حوض حیاط افتاد و از طرف دیگر حوض خارج شد و به سمت سکو فرار کرد؛ در نتیجه تمام سکوی گلی و حیاط نجس شد. آقا جان از این حادثه خیلی ناراحت شد و گفت: چه کار کردی، تمام حیاط را نجس کردی؟ در هر حال سگ را از اندرونی بیرون کردم، ولی از این که موجب ناراحتی آقا جان شده بودم خیلی ناراحت شدم، چرا که پاک درآوردن سکو و حیاط در آن زمان، به خاطر نبودن لوله‌کشی و شیلنگ آسان نبود.

آن وقت دیدم که آقا کنار اتاق خود رو به قبله ایستاد و با یک دست محاسن شریف خود را گرفت و دست دیگرش را به سوی آسمان بلند کرد و مشغول راز و نیاز شد، گویا حاجتی را از خدا طلب می‌کند. من نیز به اتاقم رفتم که بخواهم، اما هنوز کاملاً به خواب نرفته بودم و در این فکر بودم که چگونه آن حیاط را شستشو و تطهیر کنم، چیزی نگذشت که صدای رعد و برق و غرش آسمان به گوش رسید و باران شدیدی باریدن گرفت، به طوری که تمام حیاط را تطهیر کرد و ما نیز بدین طریق با چند سطل، سکو را پاک درآوردیم و این در حالی بود که اثری از ابر و باران در آسمان دیده نمی‌شد و این نبود مگر از توجهات آن مرد الهی.

شیخ نرو، باران می آید

حجة الاسلام والمسلمین آقا سید جعفر موسوی از مرحوم حجة الاسلام شیخ غلامحسین زیارتی چنین نقل می‌کند: در بعد از ظهر یکی از روزهای تابستان که هوا هم خیلی گرم بود، برای دیدار آقا جان به کوهستان رفته و خدمتشان شرف یاب شدم. در محضرشان بودم که عده‌ای از اهالی محل نیز آمدند و از خشک سالی و نیامدن باران شکایت کردند و از آقا جان خواستند که دعایی کنند تا باران رحمت الهی نازل شود. آقا جان فرمود: انشاء الله خداوند رحم می‌کند و باران رحمت را می‌فرستد. آن چند نفر پس از مدتی حضور آقا را ترک کردند، وقتی دیدم که آقا جان می‌خواهد مشغول خواندن صحیفه سجاده شود، من نیز گفتم: اگر اجازه می‌فرمایید، مرخص می‌شوم چون با اسب باید بروم و می‌ترسم به شب بیفتم. آقا جان در جوابم فرمود: شیخ نرو باران می‌آید، من امتثال امر کردم و در محضرشان ماندم. هنوز دعای آقا تمام نشده بود که دیدم هوا تیره شد و باران بسیار خوبی باریدن گرفت.

شناخت افراد ناپاک

مرحوم آیه الله کوهستانی در سایه همان بندگی شناخت افراد ناپاک و طهارت باطن، از چنان نورانی‌تی برخوردار گشته بود که اشخاص غیر طاهر و ناپاک را می‌شناخت؛ یعنی اگر هر يك از ارادتمندان ایشان با بدن غیر طاهر به حضورشان می‌رسیدند متوجه می‌شدند، ولی معمولاً به روی خود نمی‌آوردند و گاهی هم به نحو غیر مستقیم گوشزد می‌نمودند که نباید با بدن آلوده در چنین جاهایی حاضر شد.

یکی از ارادتمندان معظم له نقل می‌کند که یکی از دوستانم گفت: روزی به محضر آقا شرف یاب شدم، در حالی که غسل نکرده بودم و ناپاک بودم. حضرت

آقا متوجه حال من گردید و به طور غیرمستقیم به من فهماند که نباید با چنین حالی خدمتشان می‌رسیدم.

به جنب نگاه نکرد

حضرت آیه‌الله آقا سید جعفر حسینی برمایی از شاگردان برجسته معظم‌له چنین نقل کرده است:

ایامی که آقا جان کوهستانی در بیمارستان زارع ساری بستری بودند، روزی عازم ملاقات ایشان بودم که یکی از دوستان بر من وارد شد. جریان را گفتم، او نیز موافقت کرد و با هم برای عبادت و عرض ادب خدمت آن بزرگوار رسیدیم. معظم‌له بسیار تفقّد و دل‌جویی نمودند، ولی در این مدت که در محضرشان بودیم، توجّه چندانی به دوست من نکرد. خیلی شگفت‌زده بودم که چه طور آقا به دوستم بی‌مهری می‌کنند، با آن که روش ایشان نسبت به افراد همواره محبت‌آمیز و پدرانه بود، وقتی محضر ایشان را ترک کردیم، به رفیقم گفتم: چگونه آقا به شما اعتنائی نکرد!

گفت: خاک بر سرم، من جنب بودم و هنوز غسل نکرده بودم!

پوزش از حرکت تند

جناب آقای دکتر شهیدی می‌گوید: روز جمعه با یکی از دوستان، خدمت حضرت آیه‌الله رسیدیم. در حضورشان شخصی از معظم‌له سؤالی کرد که چندان مناسب مجلس نبود، از این رو حضرت آیه‌الله قدری عصبانی شدند و با تندی سخنی گفتند که سائل از وی انتظار چنین جوابی را نداشت. آن شخص در پاسخ آقا گفت: مگر نفمودند: «اکرم الضیف ولو کان کافراً؛ مهمان را گرمی بدار اگرچه کافر باشد.» من از این باب سؤال کردم، وقتی سائل این جمله را گفت، آقا از

ایشان معذرت خواست و فرمود: من از شما عذر می‌خواهم نباید چنین حرفی می‌زدم، آن‌گاه جواب سؤال ایشان را داد.

وقتی از محضرشان مرخص شدیم و از اتاق بیرون آمدیم، آن شخص گفت: من جنب بودم و آقا متوجه حال من شده بود. من به او گفتم: نباید با چنین حالی به حضور ایشان می‌رسیدی، مگر نمی‌دانی ایشان متوجه می‌شوند.

ولی چیزی که آن شخص را تحت تأثیر قرار داد و مهم‌تر از آگاهی آقا از حال درونی‌اش بود، عذرخواهی معظم‌له از حرکت تند خویش بود؛ یعنی همین که متوجه شدند نباید آن سخن را بر زبانشان جاری می‌کردند، بی‌درنگ عذرخواهی کردند و این حرکت متواضعانه برای آن شخص، آموزنده‌تر از آن کرامت بود.

آگاهی از ضمیر با استخاره

از دیگر کرامات آن عالم بصیر این بود که با استخاره از ضمائر اشخاص اشراف و آگاهی داشت؛ یعنی با دیدن آیه شریفه از نیت شخص خبر می‌داد، البته گاهی پیش می‌آمد که شخص برای استخاره می‌آمد و آقا قبل از استخاره جواب او را می‌داد. اکنون در این جا چند نمونه از این موارد را که ارادتمندان آن جناب نقل کرده‌اند می‌آوریم:

از تو حرکت از خدا برکت

یکی از شاگردان معظم‌له حجة الاسلام شیخ علی اکبر آخوندی چنین نقل می‌کند: پدر من علاقه خاصی به آیه الله کوهستانی داشت و همواره از کرامات و مقام معنوی آقا برای من نقل می‌کرد و می‌گفت آقا جان از درون آدم آگاه است - البته اعتقاد بسیاری از ارادتمندان معظم‌له همین بود - من چون کودک بودم، این کرامات و مقامات را درک نمی‌کردم، تا این که به حوزه آمدم و در سلک روحانیت

قرار گرفتم، ولی هم‌چنان معتقد بودم که اطلاع از غیب و امور پنهانی و آگاهی از ضمائر از آن معصومین علیهم‌السلام است و غیر آن بزرگواران نمی‌توانند به آن مقام برسند. روزی به قصد زیارت حضرت آقا آماده شدم و فردی که اسب آورده بود تا مرا به هزار جریب ببرد، آمد به او گفتم امروز می‌خواهم بروم به زیارت آیه‌الله کوهستانی او نیز اعلام آمادگی کرد که من هم با شما می‌آیم. با هم از گلوگاه به طرف کوهستان حرکت کردیم. در بین راه همراه من گفتم، امروز می‌خواهم دو تا استخاره نزد آقا جان بکنم: یکی این که، ببینم وضع من خوب می‌شود یا نه؟ دوّم این که، آیا عتیقه فروشی برایم بهتر است یا نه؟ وقتی به کوهستان رسیدیم، چون اواخر عمر آقا بود و وضع مزاجی ایشان مناسب نبود. در اندرون خدمتشان رسیدیم، آقا زیر کرسی بودند، رفیقم اشاره کرد به آقا بگو: دو تا استخاره برای من بگیرد. به آقا عرض کردم رفیق ما استخاره می‌خواهد. معظم‌له فرمودند: قرآن را از بالای طاقچه به من بده، قرآن را خدمت ایشان دادم. فرمود: نیت نمودید. گفتم: آری! گفتند: نیت نکرده باشد که وضع من خوب می‌شود یا نه؟ من برای این که مطمئن شوم که سخن آقا انفاقی نبود، گفتم: نه! آقا دوباره فرمود: از خودش سؤال کن؟ به ناچار گفتم: بله، آقا نیت ایشان همین بود! آقا فرمودند: برای بهبود وضع استخاره نمی‌کنند، از تو حرکت از خدا برکت!

ولی برای نیت دوّم دیگر چیزی نفرمودند و قرآن را باز کردند و گفتند: آقا، این کار تو نیست. این جا بود که من به مقام معنوی آن عالم الهی و بصیر اطمینان پیدا کردم.

نان امام زمان علیه‌السلام را خوردی

یکی از شاگردان آیه‌الله کوهستانی در مورد آگاهی معظم‌له از اندیشه اشخاص می‌گوید: در پاسخ اصرار خانواده در امر ازدواج، گفتم باید استخاره کنم، از این رو

همراه یکی از شاگردان دیگر معظم‌له که او نیز استخاره می‌خواست به محضر مبارک آن عالم ربانی شرف‌یاب شدیم. من از نیت او خبر نداشتم، ابتدا آقا برای ایشان استخاره گرفت، به محض گشودن قرآن حالش دگرگون شد و با تندی و ناراحتی فرمود: آخر تو خجالت نمی‌کشی نان امام زمان علیه السلام را خوردی، لباسش را پوشیدی، اکنون کجا می‌خواهی بروی؟ ظاهراً او قصد داشت که از لباس روحانیت بیرون برود، اما نفهمیدیم که چه آیه‌ای آمد که آقا متوجه مطلب شد و از نیت وی خبر داد. آن گاه برای من استخاره گرفت، همین که قرآن را باز کرد، فرمود: آقا شیخ علی‌اکبر مبارک است، مبارک است!! با این که من چیزی از نیت خود به ایشان عرض نکرده بودم، ولی معظم‌له از نیت من آگاه شد. آیه استخاره این بود: «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان ذهوفا»^۱.

استخاره عجیب

حجة الاسلام شیخ علی‌اکبر آخوندی چنین نقل کرده است: پسر عمه‌ای داشتم که ساکن «بندرگز» بود و از ارادتمندان و علاقه‌مندان آیه‌الله کوهستانی بود. آن‌جا برای یکی از متمکنان و تجار راندگی می‌کرد. ایشان نقل کرد که روزی به اتفاق آن تاجر، برای انجام کاری به ساری رفتیم. در بازگشت سخن از آیه‌الله کوهستانی به میان آمد و من برخی از اوصاف و بزرگی آقا را برایش تعریف کردم، علاقه‌مند شد که با هم به کوهستان برویم؛ وقتی خدمت آقا رسیدیم جمعی از ارادتمندان در محضر او نشسته بودند و برخی از معظم‌له تقاضای استخاره می‌کردند. این حاجی وقتی دید مردم استخاره می‌گیرند، خود نیز نیت کرد و از آقا خواست استخاره‌ای برای او بگیرند. آقا وقتی قرآن را گشودند، فرمودند: پایین‌تر

۱. نقل از حجة الاسلام والمسلمین شیخ علی‌اکبر فانی.

نروید که آب شور می‌شود. پس از مرخص شدن از محضر معظم‌له حاجی رو به من کرد و گفت: خیلی عجیب بود، من از نیت خود به آقا چیزی نگفته بودم، ولی آقا از آن مطلع بود. او گفت: من داشتم در زمین خود چاهی حفر می‌کردم، استخاره کردم که از این اندازه که حفر کردیم برای بیش‌تر شدن آب پایین‌تر برویم یا نه؟ آقا فرمود: پایین‌تر نرو که آب شور می‌شود. این استخاره سبب شد ایشان ارادت بیش‌تری به آقا داشته باشند و همواره خدمت آقا مشرف می‌شد.

نَفْسِ رَحْمَانِي

خداوند متعال به برکت دعا و نفس رحمانی و شفابخش این آیت الهی، بیماران زیادی را شفا داده و گرفتاری‌های فراوانی از شیعیان و شیفتگانش برطرف نموده است.

چه بسیار افرادی که از نداشتن فرزند نزد ایشان شکایت می‌کردند و در اثر نفس مسیحایی معظم‌له صاحب فرزند می‌شدند و چراغ زندگی آنان روشن می‌گشت.

افراد زیادی که آفات و بلاهای زمینی مزارع و اراضی کشاورزی آنان را تهدید می‌کرد، به دستور معظم‌له مقداری خاک می‌آوردند و ایشان بر آن دعایی می‌خواند و به برکت دعای ایشان آفات از آن منطقه و اراضی دفع می‌شد.

این تذکر لازم است که مرحوم آیه‌الله کوهستانی معمولاً برای بیمارانی که از ایشان دعایی می‌خواستند، با استخاره برخی از داروهای گیاهی را دستور می‌فرمودند.

در هر حال کرامات ایشان در این زمینه بسیار زیاد است که درج همه آن‌ها میسر نیست و نیاز به کتاب مستقل دارد، افزون بر آن در اثر گذشت زمان، موارد بسیاری از آن‌ها فراموش شده است. در این جا به برخی از این کرامات

اشاره می‌کنیم:

اثر قل هو الله

حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ حبیب‌الله طاهری - از فضلا و اساتید حوزه علمیه قم -، درباره تأثیر نفس رحمانی و دم مسیحایی مرحوم آیه‌الله کوهستانی خاطره جالبی را چنین بازگو می‌کند:

ایامی که در حوزه مرحوم آیه‌الله کوهستانی مشغول فراگیری علوم دینی بودم، مهمانان زیادی را می‌دیدم که برای زیارت و کسب فیض به محضرشان می‌رسیدند. آنان پس از صرف غذا هر يك قطعه نانی را از سفره آقا برداشته و در پایان از معظم‌له تقاضا می‌کردند که بر نان‌ها دعا بخواند تا برای تبرک و شفای بیماران به منزل ببرند و این امر رایج همه روزه بوده روزی در حیاط حسینیه و بیرونی به محضر آقا رسیدم و از ایشان پرسیدم که چه دعایی بر این نانها می‌خوانید، به گمان این که شاید نان برای خود دعای مخصوصی داشته باشد و ما نیز آن را فرا بگیریم، ایشان در جواب فرمودند: من از آیات و سوره‌های قرآن می‌خوانم، مثل سوره توحید (قل هو الله احد)، پس از ذکر نام این سوره با ملاطفت و مهربانی فرمود: ای بابا، من با قل هو الله زمین را آسمان و آسمان را زمین می‌کنم.

به راستی سخن آن مرد الهی مصداق حقیقت بود، چرا که خداوند به برکت نفس قدوسی ایشان بیماران بسیاری را شفا و حاجت بسیاری از حاجت‌مندان را روا ساخت. و اموری که به ظاهر غیرممکن بود، ممکن نمود. در تأیید فرمایش آن بزرگوار به ماجرای اشاره می‌کنیم.

مرحوم حجة الاسلام سید احمد موسوی نقل کردند که روزی می‌خواستم برای دیدار و کسب فیض، محضر آقا جان کوهستانی شرف‌یاب شوم، خانمی از اهالی

محل به من گفت، اگر ممکن است من نیز با شما به محضر آیه‌الله کوهستانی مشرف شوم، زیرا مشکلی دارم. می‌خواهم از ایشان استمداد نمایم! پس از آن که به محضر آقا رسیدیم، این خانم مشکل خود را برای معظم‌له بیان کرد و گفت: عروسی دارم پس از دوازده سال، هنوز صاحب اولاد نشده است، از شما می‌خواهم دستوری یا دعایی بفرمایید که خداوند به عروس من فرزندی عنایت فرماید. آقا جان ابتدا فرمود: من که دعانویس نیستم، ولی با اصرار آن خانم اشاره به من کرد و فرمود: آقا سید احمد سورة قل هو الله احد را بر روی کاغذی بنویس و آن‌گاه دستور داد که عروس شما این کاغذ را در ظرفی آب بکشد و آن را بنوشد. مدتی نگذشت که آن زن باردار شد و خداوند به برکت سفارش آن مرد بزرگ به او فرزندی عنایت فرمود.

اسمش را مهدی بگذار

روزی یکی از اهل سنت، خدمت معظم‌له رسید و موقع خداحافظی به ایشان عرض کرد، آقا دعا بفرمایید خداوند به من پسری عنایت کند! آقا فرمود: انشاءالله خداوند به شما پسر عنایت می‌کند، اسم او را مهدی بگذار و نیمه شعبان عده‌ای از مؤمنان را اطعام کن. سال بعد که به کوهستان آمد، گفت: خداوند به من پسری عنایت کرد.^۱

هفت سال روضه بگیر

حجة الاسلام والمسلمین آقا سید ولی نعمتی می‌گوید: یکی از برادران نیروی انتظامی برای من نقل کرده: دوستی داشتم که چند سال پس از ازدواج، دارای

۱. نقل از حاج عزیز داوری از بستگان معظم‌له.

فرزند نشده بود، به این خاطر روزی به اتفاق یک‌دیگر به محضر حضرت آیه‌الله کوهستانی مشرف شدیم. دوستم مشکل خود را به عرض آقا رساند و از ایشان تقاضای دعا نمود. معظم‌له فرمودند: سال آینده همین موقع خداوند به شما فرزند عنایت می‌کند و شرط بقای آن این است که به مدت هفت سال، سالی يك بار ده نفر را دعوت نموده و مجلس روضه به نام امام صادق علیه السلام یا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برپا کنی. از برکت همین دعای معظم‌له خداوند به وی فرزندی عنایت کرد که اکنون سه فرزند دارد.

ده تومان داخل ضریح بینداز

حجة الاسلام آقا شیخ قربان درودی از تأثیر نفس قدسی آقا جان، خاطره‌ای را چنین تعریف می‌کند: یکی از دوستانم که خود از ارادتمندان مرحوم آقا جان کوهستانی بود و هر چند وقت یک بار به زیارت ایشان نائل می‌شد، به من گفت: به آقا جان بگو، دعا بفرماید که خداوند فرزندی به ما عنایت کند و چراغ زندگی ما روشن گردد. من در مسیر راه مسجد خدمت آقا جان رسیدم و عرض کردم، فلانی بچه ندارد و از شما التماس دعا دارد. آقا فرمود: سواد قرآنی دارد؟ گفتم: نه! فرمود: اگر قرآن بلد بود، سوره ابراهیم را می‌خواند و خداوند به وی اسماعیل می‌داد. خدا - انشاء الله - اصلاح کند و دیگر معظم‌له چیزی نفرمود. پس از چند روز آقا جان مرا خواست و فرمود: به فلانی بگو، خداوند به ایشان پسر می‌دهد، پس از تولد و بعد از ده روز، مبلغ ده تومان روی قنذاقه بچه بگذارند، آن گاه آن را بیندازند داخل ضریح حضرت رضا علیه السلام و اگر وضع‌شان خوب است، مادر و بچه را به زیارت امام رضا علیه السلام ببرد.

پس از چندی که دوستم به کوهستان آمد، از ایشان پرسیدم: صاحب فرزند شدی؟ او گفت: آری، خداوند به من پسری داد.

مریضی که به خارج نرفت

جناب آقای حاج شیخ حبیب‌الله طاهری می‌گوید: در سال ۴۳ یا ۴۴ شمسی که در کوهستان مشغول به تحصیل بودم، شبی از شب‌های پنج‌شنبه یا جمعه که برای شرکت در جلسه‌ی روضه به حسینیه رفتم، دیدم طلاب هم‌سن من، دور یک جوان را گرفته‌اند، و او برای آن‌ها صحبت می‌کند. من نیز به جمع آنان پیوستم. وی مردی از اطراف گنبد کاووس بود که سرگذشت خود را چنین تعریف می‌کرد: من از لحاظ مالی وضعم خوب و ثروتمندم، لیکن چند سال قبل مریض شدم، به گونه‌ای که هر شب تب شدیدی مرا فرا می‌گرفت و از سر شب تا صبح بدنم از شدت آن می‌لرزید، هر چه قدر به دکتر رفتم، فایده‌ای نکرد و حتی پزشکان بزرگ تهران هم به من جواب منفی دادند و همه به اتفاق نظر در شورای پزشکی که برایم تشکیل داده بودند، گفتند، تنها راه علاج تو رفتن به انگلستان است. آن جا وسایل پزشکی پیشرفته‌ای دارند، شاید بتوانند مرض شما را تشخیص دهند. من به خانه برگشتم و پول زیادی برداشته و از اهل خانه نیز خداحافظی کردم که به تهران رفته و از آن جا به انگلستان بروم، ولی امید بازگشت را نداشتم. از گنبد به گرگان آمدم و منتظر ماشین ماندم که به تهران بروم. ماشین برای تهران فراهم نشد، مجبور شدم برای تهیه‌ی ماشین تهران، به بهشهر بروم.

مدتی گذشت تا این که شخصی متوجه شد که من مریضم و برای معالجه به خارج می‌روم. به من گفت برو منزل آیه‌الله کوهستانی از غذایی که ایشان به مهمانانش می‌دهد بخور، شاید شفا بگیری! چون خیلی از مردم شفا گرفتند. من آقا را نمی‌شناختم و حتی نام او را هم نشنیده بودم، ولی با راهنمایی آن شخص به کوهستان آمدم. گفتم، من که ناامیدم، پس بگذار آن جا را نیز امتحان کنم! به کوهستان آمدم و پس از اقامه نماز ظهر در مسجد همراه مهمانان دیگر به منزل ایشان برای صرف نهار بازگشتیم. غذای آن روز آش ترشی بود که من از خوردن

ترشی ممنوع بودم، ولی چاره‌ای نبود، برای شفا از آن آش خوردم و شب را نیز در منزل آقا در حسینیه ایشان ماندم، چون غریب بودم و آشنایی در بهشهر نداشتم. آن شب بر خلاف شب‌های گذشته تب عارضم نشد و دیدم حالم خیلی خوب است، خوشحال شده و دو شب دیگر نیز در آن جا ماندم. احساس کردم که اثری از آن مریضی و تب شدید نیست، فهمیدم که شفا گرفتم، لذا روز بعدش کاسه‌ای از آش منزل آقا را برای تبرک گرفتم و به منزل برگشتم، همه از دیدن من تعجب کردند و پنداشتند که من از ترس و تنهایی به کشور خارج نرفتم. قضیه را برایشان بازگو کردم و گفتم: نیازی به رفتن خارج نیست، چون من شفا یافتم! از این رو از آن سال تا کنون هر ساله به دیدار آقا می‌آیم و قدری از غذای منزلشان را برای اهل و عیالم نیز می‌برم.

علف شفابخش

یکی از علاقه‌مندان آقا جان که مقابل منزل ایشان مغازه داشت می‌گوید:^۱
صبح زمستانی مردی ناشناس به مغازه‌ام آمد و سراغ منزل آقا جان کوهستانی را از من گرفت. گفتم: روبروی مغازه من منزل آقا جان است، ولی اکنون زود است، هنوز آقا جان بیرون تشریف نیاوردند. شما قدری در مغازه استراحت کرده و خودتان را گرم کنید تا آقا بیایند. پرسیدم: با آقا چه کار داری؟ گفت: خانم من مریض است تمام زندگی‌ام را برای سلامتی او خرج کردم، ولی خوب نشد. به هر دکتري مراجعه کردم نتیجه نگرفتم تا این که به فکرم رسید، خدمت آقا جان برسم تا دعایی در حق زنم بکند، شاید خداوند به برکت دعای ایشان او را شفا دهد! پس از مدتی که در مغازه‌ام نشست، او را خدمت آقا جان راهنمایی کردم، پس از چند لحظه برگشت و گفت: آقا جان فرمودند: به شما بگویم، یک دسته از گیاه

۱. حاج رمضان علی شیرآقایی.

پرسیاوش - که به زبان محلی آن را «سیاه لنگ واش» می‌گویند - از زیر پیل برایم تهیه کنی. من نیز مقداری از بوته آن گیاه را برای وی تهیه کردم و به آن مرد ناشناس دادم رفت. پس از حدود یک هفته، دیدم همان شخص آمده و بسیار خوشحال به نظر می‌رسد. گفت: این آقا خدا است گفتم: مگر چه شده؟ گفت: یک دسته علف زن مرا خوب کرد! گفتم: دیگر این طور صحبت نکن، این آقا بنده خوب خداست.

استنشاق کن

یکی از ارادتمندان آیه‌الله می‌گوید: مدّت‌ها بود که سر درد شدیدی داشتم چند بار به پزشک مراجعه کردم، ولی نتیجه نگرفتم. روزی در محضر آقا جان کوهستانی نشسته بودم، جریان سر درد خود را به ایشان عرض کردم. آقا فرمودند: استنشاق کن و مدتی ادامه بده. من مدّتی، روزی چند مرتبه استنشاق می‌کردم، طولی نکشید که سر دردم برطرف شد و این از توجه و دعا معظم‌له بود!

به شرطی که تب در بدنت نباشد

عالم فاضل حاج ملا آقا جان دانشمند چنین می‌گوید: ایامی که در کوهستان بودم، در کنار تحصیل برای طلاب نیز درس می‌گفتم تا این که چند روزی بر اثر تب در بستر بیماری افتاده و از درس و تدریس بازماندم. آیه‌الله کوهستانی از بیماری من باخبر شد، برای احوال‌پرسی و دل‌جویی به بالینم آمد و فرمود: برخیز برویم مقداری در هوای آزاد و زیر آفتاب بنشینیم، هوا کمی سرد بود، از بستر برخاسته و با آقا جلوی آفتاب رفتیم. معظم‌له از من نوازش کرد و گفت: تو نباید

مریض باشی، باید صحیح و سالم باشی تا برای بچه‌ها درس بگویی، آن‌گاه ساعت بغلی خود را درآورد و توی جیب من گذاشت و فرمود: این ساعت را در جیب تو می‌گذارم به شرطی که تب در بدنت نباشد! چیزی نگذشت که تب از بدنم خارج شد و حال من خوب شد. مدتی نیز از ساعت آقا استفاده کردم و از آن تبرک جستیم و بعد به ایشان برگرداندم.

ای تب از شیخ چه می‌خواهی

عالم فاضل آقای حاج شیخ عبدالرحیم صادقی نقل فرمودند:

ایامی که در کوهستان مشغول تحصیل بودم، روزی تب شدیدی بر من عارض شد و از شدت آن در عذاب بودم، به خدمت مرحوم آیه‌الله کوهستانی رفتم. عرض کردم، اجازه بدهید به بهشهر بروم و به طبیب مراجعه کنم. فرمود: مقداری داروی گیاهی مصرف کن، خوب می‌شوی. عرض کردم، داروی گیاهی مصرف کردم تأثیر ننمود. از آن جایی که آقا دوست نداشتند وسط هفته طلبه‌ها به جایی بروند، لذا قبول نفرمود، تا برای معالجه به بهشهر بروم، آن‌گاه که من اصرار در رفتن کردم، رو به من کرد و به سینه‌ام اشاره‌ای نمود و فرمود: ای تب از شیخ چه می‌خواهی؟! برو. من از نهیب او در همان لحظه تکانی خوردم و احساس کردم تب از بدنم رفت.

دم مسیحایی

حجة الاسلام والمسلمین حاج سید حسین حسینی ولمازویی از شاگردان

معظم‌له می‌گوید:

در دورانی که در کوهستان مشغول تحصیل بودم، دچار زخم معده شدم. چند

مرتب به طبیب مراجعه کردم، سودی نداشت، حتی یک بار نیز به تهران رفتم، اثری نبخشید. روزی در محضر آقا جان نشستیم بودم، ایشان از من احوال پرسی کرد. عرض کردم، آقا جان مریضم، زخم معده دارم و چند مرتبه به دکتر مراجعه کردم، تأثیری نداشت. آقا فرمود: بیا نزدیک تر، آن گاه دو سه بار دعایی را زمزمه کرد و به طرف من دمید. از برکت آن دم قدسی از آن زمان تا کنون که سالها می گذرد، هیچ گونه ناراحتی معده ندارم و به طور کامل بهبود یافته ام.

به سرخک بگو از اتاق برود

حجة الاسلام والمسلمین شیخ علیجان علیجانی چنین نقل کرد: ایامی که در حوزه کوهستان مشغول فراگیری علوم دینی بودم، یکی از هم اتاقی های من دچار مرض سرخک شد. او را به دکتر بردیم، ولی سرخک به یکی دیگر از طلاب سرایت کرد و او مریض شد. شب پنجشنبه که طبق معمول در حسینیه معظم له روضه برقرار بود، پس از پایان مجلس خدمت آقا جان رسیدم و به ایشان عرض کردم، برخی از دوستان سرخک گرفته اند و چون آن مرض مسری است، می ترسم همه رفقا را گرفتار کند. آقا جان فرمود: وقتی رفتی وارد اتاق شدی، سلام کن و بعد از سلام بگو که سرخک باید از این جا دور شود و بچه های مرا اذیت نکند. من نیز طبق دستور آقا جان عمل کردم و از برکت کلام آقا جان این مرض از اتاق ما رخت بر بست و کسی دچار سرخک نشد.

غذا کم نیامد

آقای بنی کاظمی می گوید: روز ۲۸ صفر سالروز رحلت رسول اکرم ﷺ برای زیارت آقا به محضرشان شرف یاب شدم. اجتماع دیدار کنندگان مطابق معمول ایام سوگواری زیاد بود، نزدیک ظهر بدون اطلاع قبلی جمعیت زیادی به

صورت هیئت عزاداری از شهر خدمت آقا رسیدند، زمینه طوری بود که حتماً برای صرف نهار می ماندند. اطرافیان نگران شدند که چه باید کرد، غذا به اندازه کافی نیست، زیرا فقط برای اهالی محل تدارک دیده شده بود. در این موقع دیدیم که آقا با کمال خون سردی به طرف دیگ های غذا رفتند و در حالی که با دست مبارک خود ملاقه های داخل دیگ را به حرکت در می آورد، چند بار بر آن دعا خواندند و برگشتند.

همه دیدیم، بارها مردم در حسینیه و حیاط آن نهار می خوردند و می رفتند و دسته دیگری برای صرف غذا بر سر سفره می نشستند، ولی از برکت آن دم قدسی غذا کم نیامد و کسی گرسنه نماند، همه شگفت زده شده بودند و موضوع در آن روز سخن همه بود که چه طور این همه جمعیت با این مقدار غذا پذیرایی شدند.

خواستم سالم بمانی

حجة الاسلام والمسلمین سید علی جبارزاده می گوید: روزی در محضر آیه الله کوهستانی به خواهش ایشان یکی از طلاب به منبر رفت طلبه در آغاز صحبت با بیان شیوای خود شنوندگان را سخت تحت تأثیر قرار داد، ولی در پایان به لکنت افتاده و نتوانست به نحو احسن سخنش را به پایان رساند و با شرمساری از منبر پایین آمد.

پس از آن که از منبر پایین آمد و در کنار آقا نشست، آقا به او فرمود: ناراحت نباش! من دیدم بیان زیبای شما حاضران را تحت تأثیر قرار داده است و ترسیدم که شما را چشم زخم بزنند بدین سان از خدا خواستم که حادثه ای برای شما رخ دهد تا سخنرانی شما جلب توجه نکند و از شوری برخی از چشم ها سالم بمانی.

مأموریت گنجشک ها

آقای بنی کاظمی می‌گوید: جناب آقای حاج فیض‌الله زینوندی - از کشاورزان روستایی زینوند - برایم چنین تعریف کرد که سالی پنبهٔ زیر کشتِ زیادی داشتیم، زمانی که پنبه‌ها غنچه (قوزه) بستند، داخل آن‌ها نوعی کرم افتاد که گل پنبه را می‌خورد و حاصل پنبه را نابود می‌کرد و با هیچ سمی از بین نمی‌رفت. درمانده و پریشان‌خاطر بودم، نمی‌دانستم چه کنم. یک‌بار به ذهنم آمد که چاره کار را از آقاجان کوهستانی بخواهم، کارگر مزرعه را خدمت ایشان فرستادم که سلام مرا خدمت آقاجان برسان و عرض کن من همیشه وجوهات خود را پرداخت می‌کردم، اکنون این آفت مرا بیچاره می‌کند، دعا بفرمایید این آفت از زمین من دفع شود. در مزرعه بودم که او بازگشت و گفت که پیام شما را به آقا رساندم، آقاجان فرمود: انشاءالله برطرف می‌شود، مدتی نگذشت که دیدم گنجشک‌ها فوج فوج می‌آیند و همانند مأمور هر یک روی غنچه‌ای قرار می‌گیرند و کرم‌های آن را می‌خورند، بدین طریق گنجشک‌ها این آفت را برطرف کردند و تمام کرم‌ها را از بین بردند.

مأموران الهی

نظیر این جریان را برادر آقای بنی کاظمی، جناب آقای مهندس میرهادی حاجی‌زاده، چنین بازگو می‌کند: آیه‌الله کوهستانی در اتاقی که از مردم پذیرایی می‌کردند، بین منبر و در می‌نشستند و موقعی که بنده به حضورشان می‌رسیدم، در کنار ایشان نزدیک درگاه می‌نشستم. در عصر یکی از روزها مردی با قد متوسط، اندامی لاغر و چهره گندم‌گون به سرعت و دوان دوان وارد اتاق پذیرایی شد و در حالی که چند نفر هم حضور داشتند، با التهاب و نفس زنان سلامی کرد و به زبان محلی گفت: آقاجان بدبخت شدیم! در زمین‌های اطراف زاغمرز را ملخ حمله کرده تمام مزرعه‌ها را از ریشه می‌خورد و نابود می‌کند و به زودی به مزرعه

ارباب من می‌رسد. مرحوم آقا با متانت خاصی او را آرام کرد و سر مبارکش را پائین انداخت. لب‌هایش نشان می‌داد که مشغول گفتن ذکر می‌شد و بعد از لحظاتی چند به ایشان فرمودند، بروید و نگران نباشید به زمین شما لطمه‌ای نمی‌خورد. روز بعد که در خدمتشان بودم، مردی با چهره شاد وارد شد و دست مبارک آقا را بوسید و با شمع اظهار تشکر کرد و گفت: تمام زمینهای اطراف من نابود شده است، مگر زمین من که مانند یک نگین انگشتر در وسط سالم مانده است. هنگامی که ملخ‌ها به زمین من وارد شدند فوجی از گنجشکان، گویا که مأموریت این کار را داشتند، هر یک با ملخی در منقار به پرواز درمی‌آمدند.

طی الارض یا مَلَكُ...

از دیگر کراماتی که درباره آیه‌الله کوهستانی مکرر از مؤمنان نقل شده و در بین علاقه‌مندان شهرت یافته، مسئله طی الارض است. بارها از ارادتمندان ایشان شنیده شده که معظم‌له را در برخی از مشاهد مشرفه و یا در مراسم حج دیده‌اند که مشغول زیارت یا اعمال دیگری بود و بعد از آن سفر زیارتی خودشان خدمت معظم‌له می‌رسیدند و ماجرا را به وی می‌گفتند، اما خود آن مرحوم هیچ‌گاه مدعی طی الارض نبود و به نوعی آن را انکار می‌کرد و عکس‌العمل ایشان در برابر این گونه مسائل چنین بود که می‌فرمود: شاید خداوند ملکی را شبیه من خلق کرده و آن ملک را مأمور ساخته که در مراسم حج یا در مشاهد دیگر برای من زیارت کند و یا در تشییع جنازه فلان عالم شرکت کند. در همان حال که این گونه ادعاها را رد می‌کرد، اما معتقد بودند که این امور برای بندگان شایسته خدا چیز مهمی نیست. یکی از ارادتمندان معظم‌له می‌گوید: زمانی به آقا جان عرض کردم: راستی درباره شما می‌گویند، شما اسم اعظم دارید و شما را در مکان‌های مختلف زیارتی، هم‌چون مراسم حج یا کربلا زیارت کرده‌اند، آیا

صحیح است؟ ایشان در جواب من با تبسمی لطیف فرمودند: مردم به ما لطف دارند. این مطالب را برای ما می‌بنند. آن‌گاه افزودند: البته کسی که بنده خدا باشد لازم نیست اسم اعظم داشته باشد، هر جا خواست می‌تواند برود.

آیه‌الله‌زاده می‌گوید: روزی در محضر مبارکشان سخن از علمای اهل معنا و برخی از اولیای الهی به میان آمد، به همین مناسبت از ایشان پرسیدم، مسئله طی‌الارض چگونه است؟ معظم‌له فرمودند: این که کاری ندارد! مثلاً اگر روح انسان قوی باشد، بدن را از این جا کنده و می‌برد به مشهد می‌گذارد.

در هر حال حکایات متعددی از طی‌الارض مرحوم آیه‌الله کوهستانی نقل می‌شود که برخی از آن‌ها صحیح به نظر نمی‌رسد. ما چند نمونه از حکایت‌های مستند را در این باره نقل می‌نمائیم که در برخی به نوعی معظم‌له این مسئله را رد کردند، ولی در بعضی از این حکایت‌ها سکوت اختیار نمودند. خلاصه آن که ما در صد اثبات طی‌الارض برای معظم‌له نیستیم، فقط برای روشن شدن ذهن‌ها این قضایا را نقل می‌کنیم.

طی‌الارض از آن معصومین علیهم‌السلام است

حجة‌الاسلام والمسلمین شیخ مقیم اندر خورا در این باره چنین می‌گوید:
در بین عده‌ای از مؤمنین و علاقه‌مندان حضرت آقا جان در ساری و نقاط دیگر شایع بود که آقای کوهستانی با ائمه معصومین علیهم‌السلام ارتباط مستقیم دارد و شب‌های جمعه به عتبات عالیات برای زیارت آن بزرگواران مشرف می‌شود و گاه از من که در کوهستان خدمت آن بزرگوار مشغول تحصیل بودم سؤال می‌کردند، پیرو این سؤال‌ها، بنده برای کشف صحت این موضوع بدون در جریان قرار دادن آقا، بی‌گیر قضیه شدم، چون آقا شب‌های جمعه بعد از ساعت دوازده تا اذان صبح در داخل اتاق حسینییه خود به خواندن دعا و مناجات مشغول می‌شد و من هر شب

نیم ساعت مانده به صبح به مناجات و اذان مبادرت می‌کردم، تا این که یکی از شب‌های جمعه از ساعت دوازده تا صبح مراقب حال ایشان بودم که به گمان خود، ببینم آیا ایشان طی الارض می‌کنند و به زیارت می‌روند یا خیر؟ پس از طلوع فجر اذان را گفتم و به اتفاق مرحوم جعفر دایی و یکی از طلاب دیگر نماز صبح را به ایشان اقتدا کردیم، بعد از نماز آقا به من فرمودند: آقای اندرخور جریان چه بود که گویا تا صبح از ما مراقبت می‌کردی؟ عرض کردم: آقا جان مردم ساری از بنده سؤال می‌کردند که آقا جان شب‌های جمعه به زیارت قبور ائمه معصومین علیهم‌السلام در نجف اشرف و کربلا و کاظمین مشرف می‌شوند، خواستم از نزدیک جریان را ببینم که چگونه است. از شما عذرخواهی می‌کنم، اگر بی‌ادبی و جسارت شد مرا عفو بفرمایید! آقا لب به استغفار گشود و فرمودند: استغفار کن این عمل معجزه است و معجزه هم مربوط به چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشد، از دیگران چنین عملی ساخته نیست.

ملاقات آقا جان در نجف

صبیه معظمه، همسر مرحوم آیه‌الله هاشمی‌نسب، می‌گوید:

ایامی که در نجف اقامت داشتیم به سبب کسالت و بیماری‌ام، مادر شوهرم برای رسیدگی به امور منزل به نجف آمد. روزی مادر شوهرم با خانمی از همسایگان برای زیارت به حرم مشرف شده بودند، پس از رفتن آن‌ها مهمانی بر ما وارد شد. من برای این که مادر شوهرم را از ورود مهمان به منزلمان باخبر کنم به سوی حرم حرکت کردم، همین که نزدیک رواق حضرت امیر علیه‌السلام شدم، دیدم پدرم (آقا جان) از رواق حضرت امیر علیه‌السلام بیرون می‌آید. خیلی خوشحال شدم دست‌های خود را گشودم که او را در آغوش بگیرم، یک مرتبه به یادم آمد که آقا جان در کوهستان است. چند بار شیطان را لعنت کردم و گفتم این چه کاری بود

که می‌خواستم بکنم، از این حادثه در شگفت بودم. تاریخ این روز را به یاد داشتم. روز پنج‌شنبه حدود ساعت ده صبح ماه رجب بود، تقریباً پس از چهار سال که به ایران بازگشتیم به مناسبتی جریان حادثه را برای آقا جان بیان کردم و گفتم، چنین واقعه‌ای در نجف برایم رخ داد، آیا شما خودتان بودید؟ آقا لبخند معناداری زد و گفت: شاید می‌بودم.

کربلا نیامده بودم

حضرت آیه‌الله برای یکی از شاگردانش چنین نقل کرده است:

زمانی که در نجف اقامت داشتم، یکی از بستگانم برای زیارت به نجف آمده بود. دهه آخر ماه صفر بود، به خاطر نداشتن پول نتوانستم ایام اربعین به کربلا مشرف شوم و او را به کربلا ببرم، در حالی که هر سال ایام اربعین امام حسین علیه السلام به کربلا می‌رفتم. دوستانم به کربلا مشرف شدند، پس از بازگشت آمدند نزد من و گفتند: چرا منتظر ما شدی، ما شما را در حال نماز دیدیم و نعلین‌تان را در کفشداری حرم دیدیم و به کفشدار هم گفتیم که هر وقت صاحب این کفش‌ها آمد، به ایشان بگوئید منتظر باشند تا ما بیاییم و با هم برگردیم. کفشدار مگر به شما نگفت! من در جواب گفتم: من اصلاً به کربلا نیامده بودم، گرچه دوستانم باور نمی‌کردند.

علت نقل این جریان این بود که شاگردش حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ قلی‌پارچی از ایشان پرسیدند: پس از رحلت یکی از علمای هزار جریب به نام حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدعلی ربانی آغوذری شما بر جنازه ایشان نماز خواندید؟ آن‌گاه معظم‌له قضیه فوق را نقل فرمودند.

اما قضیه نماز بر جنازه آیه‌الله ربانی از این قرار بود که نقل است، مرحوم آیه‌الله کوهستانی بر پیکر آیه‌الله ربانی نماز خواندند و یا آیه‌الله کوهستانی را در

تشییع جنازه آیه‌الله ربانی دیدند و حال آن که مرحوم کوهستانی در کوهستان بود، وقتی جریان را از مرحوم کوهستانی پرسیدند، ایشان فرمود: من که موفق نشده بودم! شاید خدا ملکی را به شکل من خلق کرده که در تشییع جنازه آیه‌الله ربانی به جای من شرکت کند و خداوند خواسته از این طریق ثواب تشییع جنازه یک عالم را به ما بدهد.

البته جریان زیارت امام حسین علیه السلام معظم‌له به گونه دیگری نیز نقل شده است.

نسخه‌های مشکل گشا

علاقه‌مندان و شیفتگانی که از نقاط مختلف به محضر آن بزرگوار مشرف می‌شدند افزون بر استفاده از مواعظ و نصایح ایشان برای رفع گرفتاری و مشکلات زندگی از نفس قدسی معظم‌له مدد می‌گرفتند و از ایشان دستور العملی جهت رفع گرفتاری‌ها درخواست می‌کردند. معظم‌له نیز به تناسب حال افراد برخی از آیات و ادعیه را با استخاره تعیین و سفارش می‌کردند. در این جا برخی از دستور العمل‌های ایشان را برای استفاده بیش‌تر خوانندگان، ذکر می‌کنیم:

۱. مرحوم آیه‌الله کوهستانی برای ادا کردن قرض و تنگی معیشت سوره «القارعة و العادیات» را سفارش می‌فرمودند که زیاد بخوانند.

۲. برای جلب روزی و وسعت رزق این ذکر را سفارش می‌کرد که پس از صبح ده مرتبه بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَسْأَلُهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۱.

۳. حجة الاسلام و المسلمین شیخ علی اکبر حسنی می‌گوید: روزی به محضر معظم‌له رسیدم و از ایشان جهت رفع گرفتاری و مشکلات دعا و ذکر را طلب کردم، معظم‌له این دعا را به من تعلیم دادند:

۱- مفاتیح الجنان، ص ۱۴۹. (حاشیه تعقیبات نماز صبح)

«یا مُسَبِّبِ سَبَبٍ یا مُفَرِّجِ فَرْجٍ یا مُفَتِّحِ فَتْحٍ یا مُدَبِّرِ دَبْرِ یا مُسَهِّلِ سَهْلٍ یا مُیَسِّرِ یَسْرٍ یا مُتَمِّمِ تَمِّمٍ بِرَحْمَتِكَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ» و اضافه کرد حداکثر هفتاد مرتبه و حداقل هفت مرتبه خوانده شود که بسیار مجرب است.^۱

۴. به یکی از ارادتمندان که از ایشان موعظه و دستوری درخواست کرده بود، فرمودند: دستورالعملی به شما می‌دهم که اگر به آن عمل کنید، هر حاجتی که داشته باشید خداوند آن را برآورده می‌کند و آن این است که هر روز دوازده بار «انا انزلنا» را بخوانید و تا چهل روز مداومت کنید که بعد از چهل روز حاجت شما برآورده می‌شود.^۲

۵. شخصی از اهل پاکستان خدمت آیه‌الله رسیده بود و از ایشان خواست ذکر را به او دستور دهد، معظم له فرمود: بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» که معروف به ذکر «یونسیه» است. شخص پاکستانی گفت: عجب! من نزد آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رفتم او نیز همین ذکر را به من سفارش کرد، شما هم اکنون همین ذکر را به من سفارش نمودی.

۶. برای کسانی که از نداشتن فرزند شکایت داشتند، این آیه مبارکه را توصیه می‌فرمود که بخوانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»^۳.

۷. برای آغاز کردن سفر سفارش می‌نمود که یک حمد و هفت مرتبه «قل هو الله» را بخوانید.

۸. حجة الاسلام و المسلمین حاج سیدجعفر موسوی می‌گوید: از جمله اذکاری که آقا جان بر آن مواظبت داشت و سفارش می‌کرد و می‌فرمود خواص زیادی

۱- فیض عرشی، ص ۲۸۶.

۲- همان، ص ۲۶۶.

۳- سوره ابراهیم، آیه ۳۹.

دارد و روزی را زیاد می‌کند آن است که: بعد از هر نماز بخواند سوره حمد و آیه الكرسي و آیه شهادت؛ یعنی «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام و ما اختلف الذين اتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغياً بينهم و من يكفر بايات الله فان الله سريع الحساب»^۱.

و آیه مَلِكٌ آرا: «قل اللهم مالك الملك توتى الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تؤذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شىء قدير تولج الليل فى النهار و تولج النهار فى الليل و تخرج الحى من الميت و تخرج الميت من الحى و ترزق من تشاء بغير حساب»^۲.

۹. از حضرت آیه الله محمدی لائینی نقل شده که فرمود^۳: مرحوم آقا جان کوهستانی جهت وسعت رزق و روزی دستور ذیل را سفارش می‌نمودند که بسیار مجرب است و آن دستور این است که: اگر اول ماه قمری مصادف با روز دوشنبه گردد، از اول ماه تا روز چهاردهم هر روز سوره واقعه بخواند و بعد دعایی را که در ذیل نقل می‌گردد بخواند و به تعداد هر روز خواندن سوره واقعه و آن دعا را افزایش دهد؛ یعنی روز اول یک مرتبه سوره واقعه و بعد یک بار دعا را بخواند. روز دوم، دو مرتبه سوره واقعه و دو بار دعا را بخواند و همین‌طور تا روز چهاردهم که چهارده بار سوره واقعه و چهارده بار دعا را تکرار کند.

متن دعا این است:

«يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ يَا مُفْتِحَ الْأَبْوَابِ افْتَحْ لَنَا الْأَبْوَابِ وَيَسِّرْ عَلَيْنَا الْحِسَابِ وَ

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۷ و ۱۸.

۲- همان، آیات ۲۵ و ۲۶.

۳- حاشیه مفاتیح، ص ۹۳.

۴- حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ یعقوب انصاری.

سَهْلٌ عَلَيْنَا الصَّعَابُ اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ رِزْقِيْ وَرِزْقُ عِيَالِيْ فِي السَّمَاءِ فَاَنْزِلْهُ وَاِنْ كَانَ فِي الْاَرْضِ فَاَخْرِجْهُ وَاِنْ كَانَ بَعِيْدًا فَاقْرِبْهُ وَاِنْ كَانَ قَرِيْبًا فَيَسِّرْهُ وَاِنْ كَانَ يَسِيْرًا فَكَثِّرْهُ وَاِنْ كَانَ كَثِيْرًا فَخَلِّدْهُ وَاِنْ كَانَ مُخَلَّدًا فَطَيِّبْهُ وَاِنْ كَانَ طَيِّبًا فَبَارِكْ لِيْ فِيْهِ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ يَا رَبِّ فَكُوْنْهُ بِكَيْنُوْنِيَّتِكَ وَوَحْدَانِيَّتِكَ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَاِنْ كَانَ عَلٰى اَيْدِيْ خِيَارِ خَلْقِكَ فَاَرْسَلْهُ وَاِنْ كَانَ فِيْ اَيْدِيْ شَرَارِ خَلْقِكَ فَاَنْزِعْهُ وَاَنْقُلْهُ اِلَيَّ حَيْثُ اَكُوْنُ وَلَا تَنْقُلْنِيْ اِلَيْهِ حَيْثُ يَكُوْنُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ».

۱۰. از جمله دستورهایی که برای رفع گرفتاری و ازدیاد رزق می‌دادند، ذکر صلوات بود که بر حسب حال افراد عدد خاصی را سفارش می‌فرمودند.

یکی از ارادتمندان آیه‌الله در این باره چنین نقل کرده است: قبل از انقلاب، روزی عازم تهران بودم، در حاشیه خیابان منتظر ماشین ایستاده بودم که اتوبوس رسید. دست بلند کردم، راننده ترمز زد و مرا سوار کرد و صندلی کنار راننده را در اختیار من قرار داد. راننده مردی قوی هیكل و سیاه چهره‌ای بود که بعد خود را معرفی کرد که اهل زابل است. خیلی آدم باادبی بود، نوارهای مذهبی مخصوصاً مدح حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به وسیله ضبط صوت پخش می‌کرد و از رادیو استفاده نمی‌کرد. موقعی که برای نهار خوردن پیاده شدیم، اصرار ورزید که بنده نیز با ایشان غذا بخورم که پس از نهار پول نهار بنده را هم حساب کرد. من از حال و رفتار ایشان شگفت‌زده شدم و فهمیدم که دین‌داری به قیافه و چهره نیست.

کنج‌کاو شدم و از او پرسیدم: آقای راننده چطور شده که شما نوار مدح حضرت علی (علیه السلام) پخش می‌کنی و از رادیو و برنامه‌های آن استفاده نمی‌کنی؛ در حالی که امروزه همکاران شما به موسیقی و آواز معتاد هستند. گفت: من احیاء شده آیه‌الله کوهستانی هستم. دم مسیحایی وی مرا نجات داد و در دین‌داری و عشق به اهل بیت (علیهم السلام) مدیون آن بزرگوار هستم. گفتم: چه طور،

مگر خدمت ایشان مشرف می‌شوی؟ گفت: هر وقت فرصت پیدا کردم به زیارت ایشان می‌روم. بعد ماجرای زندگی و شرح حال خود را این گونه تعریف کرد:

من از زندگی خود دیگر مأیوس و ناامید و دل‌سرد شده بودم، زیرا هر کاری که می‌کردم نمی‌توانستم از فقر و تهی دستی نجات پیدا کنم. هر روز بر مشکلات زندگی‌ام افزوده می‌شد و به هر که می‌رسیدم تقاضای حلّ مشکلات خود را می‌کردم، ولی نتیجه‌ای نمی‌گرفتم تا این که کسی به من گفت، در چند کیلومتری بهشهر روستایی به نام کوهستان است که یک آقایی در آن جا زندگی می‌کند و به نام آقا جان کوهستانی شهرت دارد، به ایشان مراجعه کن اگر ایشان در حق شما دعا کند قطعاً مشکل شما حلّ خواهد شد. آدرس گرفتم و رفتم کوهستان اولین بار که ایشان را دیدم مجذوب و علاقه‌مند گشتم. پس از زیارت مشکلات زندگی خود را مطرح کردم و از او تقاضای فریادرسی کردم.

آقا جان کوهستانی نگاهی به من کردند و فرمودند: اگر راهنمایی کنم عمل می‌کنی؟ عرض کردم البتّه. فرمود: به نیت حلّ مشکلات زندگی خود، هر روز صد مرتبه بگو: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد»؛ اگر به این دستور عمل کنی وضعت خوب می‌شود و مشکلاتت برطرف خواهد شد.

من از همان روز شروع کردم و هنوز که هنوز است به این دستور عمل می‌کنم و روزی صدبار صلوات می‌فرستم و از آن روز تا الان برکات از آسمان و زمین به طور معجزه آسا متوجّه من شده و وضعم خوب شده است. الآن باغ دارم، زمین زراعتی دارم و چند باب مغازه هم دارم و چند دستگاه خانه و این اتوبوس هم مال خودم می‌باشد. فرزندان خوبی هم خداوند به من عنایت کرده و هیچ گونه مشکلی ندارم و این سبب شد که به دین و اهل بیت علیهم‌السلام علاقه‌مند شدم و دین‌داران مخصوصاً روحانیت را بیش از دیگران دوست بدارم.

فصل ششم:

حکمت‌ها و حکایت‌ها

سخنان و مواظپ حکمت‌آمیز، بخش دیگری از حیات علمی و معنوی آن فقیه و حکیم الهی را تشکیل می‌دهد که امروزه می‌تواند ره‌توشه‌ای پربار فراراه طالبان فضل و کمال، به ویژه طلاب و دانشجویان عزیز باشد.

در گذشته یادآور شدیم که مرحوم آیه‌الله کوهستانی بر امر ارشاد و هدایت خلق اهتمامی وافر داشت و در مناسبت‌های گوناگون برای شاگردان و مشتاقانی که از نقاط مختلف به حضورشان می‌رسیدند از بیان نکته‌های اخلاقی و حکایت‌های شنیدنی فروگذار نمی‌کرد و با اندرزهای حکیمانه‌اش روح تشنه آنان را سیراب می‌کرد. مقید بود که کسی بدون شنیدن موعظه و معارف دین محضرش را ترک نکند.

در این فصل به گوشه‌هایی از آن سخنان و حکایت‌های پندآموز آیه‌الله کوهستانی که باغ پر گل پاک‌نهادان و موجب هدایت خردمندان و تفریح‌گاه نیکوسرشتان است اشاره می‌کنیم.

«الْحِكْمَةُ رَوْضَةُ الْعُقْلَا وَ نُزْهَةُ النَّبِلَا؛ حکمت، بوستان خردمندان و تفریح‌گاه شایستگان است.»

از جمله مواعظی که معظم‌له زیاد به آن اشاره می‌کرد شکرگزاری نعمت‌های بی‌پایان خداوند متعال و بندگی و بیرون راندن شیطان از مسیر زندگی بود و به این جمله معروف از دعای «مکارم الاخلاق» امام سجاد علیه السلام استشهاد می‌کرد که امام می‌فرماید: «وَعَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ». که در واقع هدف از زندگی و آفرینش را به مردم توجه می‌داد که عمر انسان باید در راه اطاعت خدای متعال صرف گردد.

و در نصایح خود بیان می‌کرد که شکر واقعی آن است که تمام اعضا و جوارح انسان از دست و پا و گوش و قلب برای آن هدفی که خدا آن‌ها را خلق کرده که همان مقام عبودیت است قرار بگیرد.

الف) حکمت‌ها:

عالم مرگ و قبر

عالم فاضل حاج شیخ حبیب‌الله طاهری از دانش‌آموختگان حوزه آیه‌الله کوهستانی نکات جالبی از سخنان معظم‌له درباره مرگ و عالم پس از مرگ را چنین بازگو می‌نماید: شب‌های پنج‌شنبه و جمعه در حسینیه معظم‌له روضه برقرار می‌شد و خود ایشان احیاناً به جهت اهتمام روضه سیدالشهدا زودتر از مستمعان حضور پیدا می‌کرد و گاهی تا سخنران جلسه بیاید و وقت منبر فرا رسد، ایشان برای طلاب نوجوان به زبانی در حد فهم آنان صحبت و نصیحت می‌کرد. شبی درباره مرگ و عالم پس از مگر و سؤال نکیر و منکر و تشییع جنازه صحبت فرمودند و در ضمن سخنانشان از مرگ و حال انسان در تشییع جنازه تجلیل کرده و چنین بیان داشتند: دامادی انسان آن روزی است که انسان را پس از شست‌شو و غسل آن هم با سدر و کافور و پوشاندن لباس سفید (کفن) روی دست می‌گیرند و

از هر طرف صدا می‌زنند «لا اله الا الله» اگر آن روز خدای بزرگ به من اجازه دهد سر از تابوت بیرون می‌آورم و خطاب به مردم می‌گویم: مردم قدر - لا اله الا الله - را بدانید، ولی حیف که خدا چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. چون در آن مجلس ایشان بسیار از مردن و زندگی پس از مرگ تعریف کرده بود، فرزند ارج‌مند و بزرگوارشان - حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ اسماعیل کوهستانی - گفت: آقا جان! این گونه که شما از مرگ ستایش می‌کنید، پس مردم باید تقاضای مرگ نمایند و هر چه زودتر از این عالم به آن عالم ره‌سپار گردند.

آقا فرمود: در حدیث آمده است «الدنيا مزرعة الآخرة» هر چه در این عالم بیش‌تر باشیم، برای عالم پس از مرگ بیش‌تر کار می‌کنیم، از این رو تقاضای مرگ لازم نیست.

از جمله مطالبی که معظم‌له در آن شب فرمودند این بود که: یکی از مشکلات قبر سؤال دو ملک مقرب خدا یعنی نکیر و منکر از میّت است - البته ایشان می‌فرمودند، برای مؤمنان بشیر و می‌شوند - و سپس رو به ما بچه طلبه‌ها کردند و فرمودند: آیا شما دعای «رضیت بالله ربا و بالاسلام دیناً» را از حفظ‌اید و بعد از هر نماز می‌خوانید یا نه؟

در پاسخ گفتیم، نه! نمی‌دانیم در کجا است. آن‌گاه معظم‌له فرمودند: این دعا در اعمال و تعقیبات مشترکه نماز در اوایلِ مفاتیح‌الجنان آقا شیخ عباس قمی است؛ شما آن دعا را - که متضمن اقرار به توحید و امامت و وحی و نوبت است - حفظ کرده و پس از هر نماز بخوانید، وقتی زبان شما به آن کلمات عادت پیدا کرد و هنگامی که شما را در قبر گذاشته و همه برگشتند و در حالت تنهایی قرار گرفتید چون عادت به آن دعا دارید شروع می‌کنید به خواندن آن دعا. این جا است که آن دو ملک برای سؤال قبر نزد شما می‌آیند و می‌بینند شما مشغول خواندن همان چیزی هستید که آن‌ها می‌خواستند از شما پرسند. در این حال است که یکی از

آن دو ملک می‌گوید: از این شخص بیرسیم؛ دیگری می‌گوید چه بیرسیم او که قبل از پرسش دارد می‌خواند. در نتیجه تصمیم بر سؤال می‌گیرند و می‌گویند من ربک؟ من نیبک؟

شما در آن حال سربلند کرده و به آنها می‌گویید، مگر نمی‌شنوید که من دارم می‌خوانم: «رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً» دیگر این چه سؤالی است که از من می‌کنید.

آن دو ملک خوشحال می‌شوند و قبر تو باغی از باغ‌های بهشت می‌گردد. البته جناب ایشان کلمات را به گونه‌ای ترغیب‌آمیز در سطح فهم ما طلبه‌های نوجوان مطرح می‌کردند که کاملاً در ما اثر می‌گذاشت خود بنده از آن روز تصمیم به خریدن مفاتیح‌الجنان و حفظ آن دعا گرفتم و حفظ کردم.

به یاد ساعت مرگ باش

نویسنده و دانشمند معظم حجة الاسلام والمسلمین تاج لنگرودی از دیدار خود با آیه‌الله کوهستانی می‌نویسد: سه بار خدمت حضرت آیه‌الله کوهستانی رسیدم، سومین باری که شرف‌یاب شدم ایشان براساس کسالت در اندرون منزل استراحت می‌کردند، ولی در عین حال حقیر را پذیرفتند در ضمن تشرف خدمت آقا عرض کردم، خیلی دوست دارم که از جناب‌عالی یادگاری داشته باشم. فرمود چه می‌خواهی؟ عرض کردم: رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «نعم العطيّة و نعم الهدیّة الموعظة؛ بهترین عطایا و هدایا پند و اندرز و نصیحت است.» اگر ممکن است حقیر را موعظه کنید. آقای کوهستانی فرمودند: همین قدر بدان ما ساعتی را در پیش داریم که در آن ساعت ماییم و مأمورهای بی‌نظر خدا، برای آن ساعت فکری بکن؛ سپس این رباعی منسوب به حضرت علیؑ را خواند:

| | |
|---|--|
| لَا دَارَ لِلْمَرْءِ بَعْدَ الْمَوْتِ يَسْكُنُهَا | إِلَّا الَّتِي كَانَ قَبْلَ الْمَوْتِ بَانِهَا |
| فَإِنْ بَنِيهَا بِخَيْرٍ طَابَ مَسْكُنُهَا | وَإِنْ بَنَاهَا بِشَرٍّ خَابَ ثَاوِيهَا |

- برای مرد بعد از مرگشان جایی نیست که در آن جا ساکن شوند، مگر آن جایی که قبل از مرگ بنا کرده باشد.
- اگر آن را با خیر و خوبی ساخته باشد جای خوبی دارد و اگر با شر ساخته باشد جای گاه پرفقر و نیازی خواهد داشت!^۱

عمل بهترین وسیله نجات

یکی از علاقه‌مندان و نزدیکان معظم‌له نقل می‌کند: یکی از اهالی محل از دنیا رفت، ما به اتفاق عده‌ای از اهل محل جهت تجهیز میت در قبرستان بودیم. یکی از مؤمنین مشغول کندن قبر بود، در این اثنا مرحوم آقا جان برای اقامه نماز و تفقد از صاحبان عزا در مراسم شرکت کردند. شخصی به آقا جان گفت: چه کار کنیم، مرگ خیلی سخت است، خدا چگونه می‌خواهد با ما معامله کند. معظم‌له در جوابش فرمود: اگر عمل داشته باشی چیزی نیست، مثل این است که پیراهن کثیف را از تنت بیرون کنی و پیراهن تمیز بپوشی!^۲

دعای همیشگی

روزی واعظ شهیر و خطیب بزرگ مرحوم استاد شیخ محمد تقی فلسفی به محضر معظم‌له رسید و به ایشان عرض کرد که ما تا الان در خط اسلام بودیم، دعا بفرمایید از این به بعد هم در خط اسلام باقی بمانیم. معظم‌له در پاسخ وی با کمال تواضع و فروتنی فرمود:

همیشه دعای من این است که: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ

۱- محمد مهدی تاج لنگرودی، دین ما علمای ما، ص ۹۵-۹۶.

۲- جناب آقای گلبرار یوسفی.

لَدُنْكَ رَحْمَةٌ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ^۱؛ پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را دست‌خوش انحراف مگردان و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو بخشایش‌گری».

گدایی

در مورد این که انسان باید از خداوند بخواهد که او را نجات دهد، می‌فرمود:
گدایی، گدایی را آدم باید خودش بخواهد؛ گدایی من به درد دیگران نمی‌خورد.

عادت به ذکر

انسان باید عادت به ذکر داشته باشد که در مواقع حساس مرگ و انتقال از این عالم بتواند طبق عادت همیشگی آن ذکر را بگوید.

نخستین حاجت از ائمه علیهم‌السلام

حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد ابراهیمی نقل می‌کند: روزی مرحوم آقا جان در درس کتاب طهارت شرح لمعه به مناسبت بحث احتضار این جمله را فرمودند: به زیارت هیچ امامی مشرف نشدم مگر آن که اولین سؤال و حاجت من از آن امام این بود که در حال احتضار و مرگ مرا یاری نماید و دستم را بگیرد.

ارزش لا اله الا الله

مرحوم حجة الاسلام نجفی مصطفوی نقل کرد: یک وقتی آقا جان را با ماشین خود به جایی می‌بردم، در بین راه فرمود: فردای قیامت مردم دوست دارند به دنیا برگردند و یک - لا اله الا الله - بگویند و بمیرند.

نفس را کنترل کن

حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ منصور معلّمی - از فضیله حوزة علمیه مشهد - نقل کرد: زمانی که در حوزة کوهستان مشغول تحصیل بودم، روزی با دو سه نفر از طلاب جهت عیادت آقا جان که در اندرونی، به خاطر کسالت بستری بودند و نمی توانستند بیرون تشریف بیاورند خدمتشان شرفیاب شدیم. وی در ضمن سخنان پندآموز خویش، درباره دنیا و بی ارزشی آن فرمودند: شما وضع مرا که نگاه می کنید شاید گمان کنید، این شیخ چیزی نمی فهمد و خیلی آدم ساده ای است و حال آن که امکانات رفاهی هر طور که بخواهم برایم آماده است، اما من نمی خواهم، چرا که نفس را هر طور عادت بدهید همان گونه پرورش می یابد اگر توانستید کنترل کنید همان جا می ایستد ولی اگر نفس را آزاد گذاشتید چموش می شود و دیگر نمی شود او را کنترل کرد؛ مثلاً اگر امروز بگویم این فرش اتاق من از حصیر یا نمد است، باید تبدیل به قالیچه شود، فردا می گویم این قالیچه به درد این اتاق نمی خورد، چرا که بهتر از اتاق است و اتاق باید عوض شود. اتاق را عوض کردم، آن وقت می گویم این قالیچه ها به درد این اتاق نو نمی خورد، باید قالی یک تخته باشد و پرده اتاق باید فلان جور باشد و همین طور که اتاق عوض می کردم و قالیچه را تبدیل می کردم، عمر شیخ محمد هم در این مسیر تمام شد، پس همین جا نفس را کنترل می کنیم تا کیش پیدا نکند، شما باید متوجه باشید که اگر در زندگی نفس را کنترل نکنید گرفتار می شوید و تا آخر عمر باید مشغول این کارها باشید.

رسوایی در قیامت

حضرت آیه الله کوهستانی در بحث معاد می فرمود:

- خدا کند فردای قیامت آدم محشور شویم! عرض شد مگر می شود که به

صورت آدم محشور نشویم؟ فرمود: در قیامت برخی دُم‌دار و بعضی سم‌دار محشور می‌شوند.^۱

دوستی حضرت علی علیه السلام مایه نجات

- ما شیعه واقعی نیستیم، ولی خدا کند از دوستان او - امیرالمؤمنین علیه السلام - باشیم و همین مقدار هم ما را کافی است.^۲

عنایت امام حسین علیه السلام

- امام حسین علیه السلام هر چه داشت در راه خدا داد، هر کس به خانه امام حسین علیه السلام برود، امام او را رها نمی‌کند (همه چیز به او می‌دهد).^۳

اثر غذای حرام

زهر، کشنده و مهلکِ انسان است، ولی غذای حرام دودمان را به هلاکت می‌رساند.^۴

مخفی بر فرشتگان

حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا دارایی نقل می‌کند: روزی خدمت آقا جان کوهستانی رسیدم و عرض کردم این جمله که در دعای کمیل دارد: «و کنت انت الرقیب علی من ورائهم و الشاهد لما خفی عنهم...»؛ تو گواه و شاهد بر منی، از آن چه که بر فرشتگان هم مخفی است.» آن چه چیزی است که بر فرشتگان هم مخفی است، معظم‌له فرمود: خطورات قلبی است.

۱- حجة الاسلام والمسلمین سید رسول حسینی.

۲- همان.

۳- حجة الاسلام والمسلمین سید جواد واعظ موسوی.

۴- حاج عزیز داوری کوهستانی (از بستگان معظم‌له).

ارزش مؤمن

معظم‌له درباره ارزش مؤمن می‌فرمود: مؤمن به قدری ارزش دارد که اگر از قبرستانی عبور کند، خداوند به احترام او عذاب را از آن قبرستان برمی‌دارد و مردگان از عذاب نجات پیدا می‌کنند.^۱

بخشش خدا

آن‌گاه که در بین سخنان گهربارش از عفو و رحمت بی‌انتهای خدا صحبت می‌کرد، خیلی انسان را امیدوار می‌ساخت و با بیان لطیفی می‌فرمود: کریم است، رحیم است، می‌بخشد! من - شیخ محمد - که می‌بخشم، او نمی‌بخشد؟! .

نوبت به ائمه علیهم‌السلام نمی‌رسد

در بحث معاد وقتی به مسئله شفاعت می‌رسید، بسیار امیدوار بود و در انسان نیز امید نجات و سعادت را زنده می‌کرد. در مورد شفاعت و شفیعان می‌فرمود: «فردای قیامت آن قدر علما شفاعت می‌کنند که نوبت به ائمه علیهم‌السلام نمی‌رسد».^۲ و نیز در سخن دیگری می‌فرمود: آن قدر حضرت علی اکبر علیه‌السلام شفاعت می‌کند که نوبت به امام حسین علیه‌السلام نمی‌رسد.^۳ فرمودند: ما لنگ و لواشها آنجا (فردای قیامت) باشیم شیعه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به جهنم ببرند من که تحمّل نمی‌کنم.

۱- حجة الاسلام سجادی شهیدآبادی.

۲- حجة الاسلام والمسلمین سید رسول حسینی کوهستانی.

نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُشْفَعُ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ یعنی سه طائفه در روز قیامت شفاعت می‌کنند و خداوند شفاعت آنان را می‌پذیرد: انبیاء، علما و شهدا (خصال شیخ صدوق، ص ۷۵؛ بجار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴)

۳- حجة الاسلام والمسلمین سید محمود شفیعی دارابی.

امر به معروف عملی نه زبانی

از سفارش‌های معظم‌له به طلاب این بود:
مردم را با اعمالتان امر به معروف و نهی از منکر کنید و آن‌ها را هدایت نمایید؛
در روز قیامت اگر عوام گناه بکند آهسته به او می‌گویند چرا گناه کردی؟ ولی به
شما با تند می‌گویند چرا گناه کردی؟^۱

برای منبر قیمت نگذار

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید خلیل حسینی رکاوندی می‌گوید:
آیه‌الله کوهستانی به من سفارش نمود که اگر دعوت منبری را قبول کردی
برای منبر قیمت تعیین نکن، زیرا هرکس قیمت گذاشت مزد خود را گرفته و دیگر
در آخرت مزد ندارد.

شرط دیدار با امام زمان (عج)

حجة الاسلام شیخ عبدالوهاب محسنی می‌گوید: شبی خواب دیدم که امام
زمان (عج) می‌خواهد به مدرسه فرح و حجره ما تشریف بیاورند. من با خود گفتم،
من لیاقت ندارم آقا را ببینم، بر گوشه اتاق رفتم که حضرت مرا نبیند، اتفاقاً
حضرت تشریف آورده و آمد نزد من دست مبارکش را بر روی سینه من گذاشت.
صبح خدمت آقا جان رسیدم و ماجرای خواب شب گذشته را به ایشان عرض
کردم و به همین مناسبت از ایشان پرسیدم: شما خدمت امام زمان علیه السلام رسیدی؟ آیا
با او ملاقات کردی؟ آقا جان فرمود: اگر ما خوب باشیم، امام زمان (عج) خودش به
سراغ ما خواهد آمد.

۱- نقل از حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علی میرکریمی.

تزکیه راه رستگاری

یکی از دانش‌آموختگان حوزه کوهستان می‌گوید: شبی از شب‌های محرم پس از مراسم عزاداری سیدالشهدا به همراه آقا جان به سمت منزل معظم‌له روانه شدیم. من فرصت را غنیمت شمرده و از ایشان موعظه و نصیحتی خواستم، ایشان ضمن بیان داستان مفصلی از حاج میرزا خلیل (حکیم معروف) فرمود: شخصی به فرزندش میرزا حسین خلیلی تهرانی - که از فقهای بزرگ بود - گفت مرا نصیحت کن، او سوره والشمس را قرائت کرد، تا آن جا که خدا می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا» در این سوره، خداوند پس از یازده بار سوگند جواب را ذکر می‌نماید که راه رستگاری و سعادت تزکیه و پاکی از گناه است.

معظم‌له در واقع با نقل این داستان موعظه خود را نیز فرمودند^۱.

امان از احتیاج

از مواعظ معظم‌له به تنها یادگارش:

پسر، خرجت به اندازه دخلت باشد، اگر خرجت بیش‌تر از دخلت باشد، آن وقت احتیاج پیدا می‌کنی؛ امان از احتیاج!

بدترین بلا

پسر، بدترین بلا در دوره آخرالزمان آن است که انسان وظیفه خود را نمی‌داند.

درصدد انتقام مباش

آیه‌الله زاده می‌گوید: شخصی به من جسارت کرد و من درصدد بودم در

فرصت مناسبی پاسخ او را بدهم، روزی به حضرت آقا عرض کردم می‌خواهم جواب فلانی را که به من جسارت کرد بدهم، ایشان با مهربانی فرمودند: پسر هیچ وقت درصدد انتقام مباش. این جمله چنان در من تأثیر نمود که با خود عهد بستم دیگر هیچ‌گاه درصدد انتقام‌جویی برنیایم. آن‌گاه معظم‌له چنین بیان داشتند که شخصی به من ناسزا گفت و هر چه می‌توانست از فحش و کلمات جسارت‌آمیز نثار من کرد، ولی سکوت کردم و صبر نمودم تا این که حرف‌های او تمام شد به او گفتم آیا سزاوار بدگویی و ناسزا بودم. گفت: نه؛ یعنی آن‌قدر صبر کردم تا از او جواب «نه» گرفتم.

تربیت شده خدا

آفازاده گرامی می‌گوید: از آقا پرسیدم شما استاد اخلاق داشتید یا نه؟ فرمود: من تربیت شده خدا هستم، استاد اخلاق به خصوصی نداشتم.

این احکام معجزه است

آیه‌الله زاده از والد مکرم خود چنین نقل می‌کند: اگر فهم من به این اندازه بود و زمان رسول خدا ﷺ را درک می‌کردم بدون درخواست معجزه تسلیم می‌شدم، عرض کردم چرا؟ فرمود: ببین اسلام برای همه چیز حکم دارد، در ریزترین مسائل حتی برای قضا حاجت دستور دارد، اصلاً معجزه نمی‌خواستیم این احکام خودش معجزه است.

حقیقت جویی

عالم فاضل حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علی جبّارزاده درباره سخنان حکمت‌آمیز و آگاهی دهنده آیه‌الله کوهستانی نسبت به خود و روحانیت چنین

اظهار داشتند:

روزی به قصد زیارت آیه‌الله کوهستانی به کوهستان رفتم. وارد حسینیه شدم دیدم کسی نیست، پرسیدم آقا جان تشریف ندارند؟ گفتند: ایشان امروز کمی کسالت دارند، لذا بیرون نمی‌آیند. در اندرونی را زدم، همسر مکرمه ایشان - که برای ما طلبه‌ها مادری مهربان بود - پشت در آمد، خودم را معرفی کردم و عرض کردم اگر صلاح می‌دانید از آقا جان اجازه بگیرید ایشان را زیارت کنم. محبت کردند و اجازه دادند. من وارد اتاق آقا جان شدم، دیدم یک اتاق کوچک با وضع بسیار ساده ولی بسیار باصفا و با معنویت. آقا در بستر قرار دارد لحافی کرباسی و آبی رنگ بر رویشان کشیده شده است. سلام کردم، ایشان همراه جواب سلام اشاره کردند که کنار بالشت ایشان بنشینم. پس از احوال‌پرسی شروع کرد برای من صحبت کردن از ساعت هشت صبح تا نیم ساعت به ظهر، خاطراتی از دوران تحصیل خود در مشهد و کربلا و نجف برای من تعریف کرد. تحولاتی که در مقاطع مختلف پیش آمده، مخصوصاً جریان مشروطه و اختلاف‌هایی که اتفاق افتاده بود، خلاصه مسائل فراوانی را در آن روز برای من بیان فرمود، آن‌گاه در پایان به دو مطلب اشاره کرد که با بیان این دو مطلب می‌خواست به من آگاهی و بینایی ببخشد: مطلب اول این بود که فرمود: اهل علم در هر زمانی در معرض اغفال و فریب قرار دارند منتها زمان‌ها فرق می‌کنند در عصر و زمان ما توییخ و ملامت در کار بود می‌گفتند شغل قحط است که انسان آخوند بشود و از همه چیز محروم گردد و بدین وسیله روحیه را سست می‌کردند و امیدها را مبدل به یأس و ناامیدی می‌نمودند، ولی ما از ملامت و سرزنش آنان اغفال نشدیم و با نان و پنیر آقا امام زمان علیه السلام ساختیم وفا نشان دادیم و صفا دیدیم.

اما عصر و زمان شما عصر دانه و دام است، هم حقوق و پول را مطرح می‌کنند و هم مقام و پست وعده می‌دهند تا شما را فریب دهند، مراقب باشید نسبت به امام

زمان (عج) بی وفایی نکنید، استقامت کنید؛ وفادار باشید تا به مقصد برسید. مطلب دوم فرمودند: حق و حقیقت ماندنی است؛ باطل و هوا رفتنی است، و دورانش تمام می شود. در زمان ما اشخاص فراوانی پیدا شدند سخنرانی های پر سروصدایی داشتند ما خیال می کردیم که این ها کارشان خوب گرفته است، ولی طولی نمی کشید که می دیدیم سقوط کردند و کنار زده شدند. متوجه شدیم حقیقت و واقعیت در کارشان نبود، شما بکوشید دنبال حقیقت و واقعیت ها باشید تا دوام پیدا کرده و از بین نروید.

این اشارات حکیمانه و اندرز پدرا نه برای من بیش از یک جهان ارزشمندتر بود، زیرا آینده ام را روشن و از معظم له درس آگاهی و بیداری گرفتم.

استفاده از فرصت

حجة الاسلام والمسلمین آقا سید علی جبارزاده در خاطره دیگری از سفارشات حکیمانه آیه الله کوهستانی چنین بازگو می کند: موقعی که در حوزه علمیه نوکنده در خدمت آیه الله نصیری - رحمة الله علیه - درس می خواندیم؛ به اتفاق چند تن از دوستان طلبه به زیارت آیه الله کوهستانی مشرف شدیم. موقع خداحافظی طبق معمول آقا جان ما را تا دم درب حسینی و نزدیک پل بدرقه کردند، آن گاه با مهربانی و رأفت فرمودند: این کرایه ای که برای رفت و برگشت داده اید، خوب است خرج خودتان کرده و هر چه بهتر درس بخوانید؛ اکنون شما هم کرایه زیادی از جیب دادید و هم مقداری وقت صرف رفت و آمد کردید. خوشحالی من به این است که شما خوب درس بخوانید و از عمر و وقت و جوانی تان بهتر و بیش تر در دوران تحصیل استفاده نمایید، آن وقت من نیز شما را بیش تر دوست می دارم. پس از استماع موعظه پدرا نه با جناب ایشان روبوسی نموده و خداحافظی کردیم.

احتیاط کنید

یادآور شدیم که اندرزهای معظم‌له حکیمانه و حساب شده بود؛ یعنی با نگاهی که به شخص می‌انداخت روحیات او را درمی‌یافت و با ظرافت خاصی وی را پند می‌داد.

یکی از ارادتمندان معظم‌له می‌گوید: روزی جهت عرض ادب و دست‌بوسی خدمت آقا جان کوهستانی رسیدم، اوایل طلبگی من بود، جمعی نزد معظم‌له نشسته بودند؛ هنگامی که جهت تجدید وضو برخاستند متوجه حقیر شد و دست مبارک خود را در گردن من انداخت، مثل پدری مهربان از من احوال‌پرسی کرد و این برخورد محبت‌آمیز سخت مرا مجذوب ایشان کرد، آن‌گاه فرمود: تا به حال شتر دیده‌ای؟ عرض کردم خودش را ندیدم، ولی عکسش را در کتاب دیدم. سپس گفت: در میان حیوانات اهلی شتر بیش‌تر از حیوانات بار می‌شود، اگر اسب را پنجاه من گندم بار کنند شتر را یکصد من گندم بار می‌کنند. با توجه به این که بارش سنگین است، همیشه سالم است، چون جلوی پای خود را نگاه می‌کند. شما اوّل طلبگی تان است، اوّل جوانی شماست خیلی احتیاط کنید. مقداری آهسته‌تر حرکت کنید در مسائل و حوادث روز با شتاب تصمیم نگیرید، بعد گفت فهمیدی چه گفتم؟ من با کمال خوشحالی عرض کردم بلی آقا جان.^۱

ایمان یعنی همه چیز

حضرت آیه‌الله جباری - امام جمعه محترم بهشهر و نماینده مردم و عضو مجلس خبرگان رهبری - نقل فرمود: روزی به اتفاق عده‌ای از ارادتمندان از «فریدون‌کنار» خدمت معظم‌له مشرف شدیم، پس از احوال‌پرسی و تعارفات

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ حسین معافی.

معمول دوستان را معرفی می‌کردم که فلانی انسان خیر و نیکوکاری است و آن دیگری مرد مؤمن و متدینی است. آقا در جواب من فرمود: هر کس ایمان به خدا و رسول خدا ﷺ و قیامت دارد همه چیز دارد.

مقصود معظم له این بود که نیازی به تعریف و تمجید نیست هر کس مؤمن باشد همه خوبی‌ها را داراست و بالاتر از این تعریف دیگر تعریفی نیست. آیه‌الله زاده در این باره می‌گوید: هر وقت می‌گفتند فلانی متدین است! آقا می‌فرمود: چه تعریفی بالاتر از این.

هم‌چنین حاج آقای جباری از آن بزرگوار نقل می‌کند که ایشان می‌فرمود:
- تا می‌توانید خداوند را راضی کنید که سعادت دنیا و عقبی در رضای حق تعالی است.

یاد خدا در غم و نشادی

- در عروسی و عزا خدا را فراموش نکنید.

خدا بهترین رفیق

- در خطاب به یکی از علاقه‌مندان فرمود: خدا را رفیق بگیر غیر از خدا را رها کن.

یاد خدا

حضرت آیه‌الله حاج سید جعفر حسینی برمایی نقل فرمود: روزی یکی از عالمان ساری همراه تاجری خدمت آقا رسیدند. هنگام خداحافظی آن تاجر از معظم له درخواست موعظه کرد، آقا جان فرمود: این آیه مبارک همواره ورد زبان

شما باشد: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ^۱؛ پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.»

سنگینی وظیفه روحانیان

- بارها در موعظه‌های خود می‌فرمود: روحانیت مثل پارچه سفیدی است که اگر لکه یا سیاهی کوچکی به آن برسد، فوراً از دور پیدا می‌شود، پس روحانیان باید وظیفه خود را بدانند و مواظب باشند^۲.

شرط طلبگی

در نصیحت به طلبه‌ها می‌فرمود: طلبه‌ای که نماز شب نخواند و به نماز جعفر طیار (در هفته یک بار) اهتمام نداشته باشد، من او را طلبه کامل نمی‌دانم. طلبه باید از مکروهات اجتناب کند تا دیگران از محرّمات پرهیزند و به مستحبات روی آورد تا مردم به واجبات اهمیت بدهند^۳.

در حوزه از دنیا خبری نیست

در ضمن اندرزهای همیشگی خویش به طلاب می‌فرمود:
آقایان اگر دنیا می‌خواهید لطفاً راه دیگری در پیش گیرید، در اینجا از دنیا خبری نیست عمرتان را تلف نکنید و بروید و اگر آخرت را طالبید، بکوشید که با تنبلی به دست نمی‌آید. تقوا پیشه کنید، خود را بسازید که شما باید نمونه فضیلت جامعه باشید^۴.

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۲.

۲- حاج نصرت قاجار کوهستانی.

۳- حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علی اکبر حسینی نوکندی.

۴- حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالله محمّدی.

توصیه به کتاب معراج السعادة

حجة الاسلام والمسلمین سید محمد مفیدی می‌گوید: روزی حضرت آقا جان به مدرسه تشریف آوردند و در ضمن نصایحی به طلاب فرمودند: دوست دارم کتاب «معراج السعادة» حداقل روزی یک صفحه برای طلاب تدریس شود، آن‌گاه فرمود: من خودم وقتی به مشهد یا نجف رفتم، تصمیم گرفته بودم روزانه یک صفحه از «معراج السعادة» را بخوانم و متعهد شوم که بر وفق آن عمل کنم و موفق هم شدم؛ یعنی تمام کتاب را به دقت مطالعه و طبق آن عمل کردم.

در جمله‌ای دیگر به یکی از مدرّسین حوزه فرمودند: به طلبه‌ها سفارش کنید همان‌طور که بعد از نماز صبح قرآن قرائت می‌کنند دو صفحه کتاب اخلاقی مرحوم ملا احمد نراقی را هم مطالعه کنند.

اهمیت تقوا

طلبه اگر نتوانست به حد بالایی از علم و سواد برسد حتماً باید تقوا داشته باشد، چرا که همان تقوای او خدمت می‌کند.

برکت نماز شب

طلبه‌ای نزد معظم‌له آمد و گفت: خرجی من تمام شد، از شما کمک می‌خواهم. آقا پرسید: نماز شب می‌خوانی؟ گفت بله! آقا جان در جواب فرمود: راست نمی‌گویی طلبه‌ای که نماز شب بخواند بی‌خرجی نمی‌ماند!

مَنّتِ پدر

یکی از ارادتمندان مرحوم کوهستانی می‌گوید: پس از آن که تحصیل در حوزه را به جهت نداشتن امکانات کافی رها کردم، روزی را عرض ادب و احترام خدمت آقا شرفیاب شدم و جریان ترك تحصیل و موانعی را که برایم پیش آمده بود، به عرض ایشان رساندم و گفتم ازدواج کرده بودم و تمکن مالی نداشتم، اگر چه مرحوم پدرم خرج مرا می‌داد می‌خواستم زیر بار مَنّت پدر هم نروم.»

پس از شرح ماجرا و اطلاع آقا از ترك تحصیل من معظم‌له از جای خود برخاست و دست مرا با مهر و محبت گرفت، بر روی طاق دیوار حیاط نشست و مرا نیز در کنار خود نشاند و فرمود: از بزرگ‌ترین قله‌ها با هزار زحمت و مشقت بالا رفتن بهتر از مَنّت کشیدن است، ولی مَنّت پدر و مادر را کشیدن جهت ادامه تحصیل، عیبی که ندارد، بسیار هم بجا و شایسته است^۱.

عجب سخن شیرینی

عالم فاضل حاج شیخ محمدرضا روحانی اظهار داشت: وقتی کتابی از فقیه عارف مرحوم آیه‌الله میرزا جواد آقاملکی تبریزی را مطالعه می‌کردم، مطلب جالبی از حالات آن عارف بزرگ به چشمم خورد. وقتی در کوهستان خدمت آقا جان رسیدم، برای ایشان تعریف کردم، معظم‌له خیلی لذت برد، این که: مرحوم ملکی تبریزی شب‌ها در خانه‌اش راه می‌رفت و این شعر را زمزمه می‌کرد:

گر بشکافند سر و پای من جز تو نیابند در اعضای من
آقا جان فرمود: به‌به، عجب سخن شیرینی است.

۱- نقل از حاج محمدعلی صدافتی.

نکند تشنه برگردی

به یکی از طلابی که جهت ادامه تحصیل عازم مشهد مقدس بود، چنین موعظه کرد: اگر آدم کنار چشمه‌ای باشد و تشنه هم باشد، آب نخورد و از تشنگی بمیرد مردم او را ملامت می‌کنند و او را عاقل نمی‌دانند. شما داری می‌روی کنار چشمه جوشان امامت و ولایت نکند که از آب زلال ولایت استفاده نکنی و تشنه برگردی.

سنگین‌تر از کوه احد

عالم بزرگوار حاج شیخ قلی پارچی نقل کرد: چند تن از طلاب تصمیم داشتند عمامه‌گذاری کنند. من به آقا جان عرض کردم چند نفر از طلبه‌ها می‌خواهند معمم شوند. آقا جان در مقام اهمیت و جای‌گاه این لباس فرمود: گرچه عمامه یک پارچه‌ای بیش نیست و شاید چندان وزنی هم نداشته باشد، ولی از کوه «أحد» هم سنگین‌تر است.

توجه به نخبه‌ها

این عالم و فقیه بیدار درباره حوزه و طلاب دیدگاه‌ها و اندیشه‌های نو و آینده‌نگر داشت. وی می‌فرمود: خوب است حوزه، طلاب جوان و نخبه را شناسایی کند و آن‌ها را پرورش دهد و فقیه تربیت نماید.

مرجعیت واحد

در مورد مرجعیت نیز اندیشه تازه و ژرفی داشت و معتقد بود که مرجع باید یک نفر باشد، از این رو وقتی آیه‌الله العظمی بروجردی وفات کرد، فرمود: آقایان علما خوب است یکی از فقهای حاضر را به عنوان مرجع معرفی کنند ولو اعلم نباشد.^۱

۱- نقل از آیه‌الله سید آقا هاشمی نسب (داماد معظم‌له).

آینده‌نگری

معظم‌له می‌فرمود:

در عصر رضاخان که عمامه را از سر روحانیان برمی‌داشتند و شرایط سختی را بر عالمان تحمیل کرده بودند، من می‌گفتم اکنون وقت درس خواندن است، برخی از دوستان تعجب کرده بودند و می‌گفتند الان که دارند عمامه‌ها را برمی‌دارند و می‌خواهند علما را از بین ببرند چگونه وقت درس خواندن است! گفتم: الان باید درس خواند و تکلیف شرعی خود را دانست، چرا که ممکن است انسان در شرایطی قرار گیرد که به احکام شرعی دسترسی نداشته باشد، لذا باید درس خواند و وظیفه شرعی خود را یاد گرفت.^۱

وظایف انبیاء تعلیم دین است

آقای بنی‌کازمی ضمن خاطرات خود چنین می‌گوید: روزهایی بود که چشم جوانان به اختراعات غرب خیره شده بود و می‌گفتند: چرا علما چنین اختراعاتی ندارند. ما نیز معمولاً این سؤال‌ها را از آیة‌الله کوهستانی می‌پرسیدیم و جواب‌های مناسب دریافت می‌کردیم و به دوستان جوان خود انتقال می‌دادیم. در یکی از همین مذاکره‌های خصوصی ضمن توضیح برخی از اقدامات انبیا و وظایف آنان فرمود: انبیا از طرف خداوند مأمور بودند دین را به مردم ابلاغ کنند و با تعالیم دین مردم را طوری تربیت کنند که به کمال انسانیت برسند و از امکانات دنیا از جمله اختراعات که خود مردم به دنبالش می‌روند استفاده بهینه و درست کنند تا دنیا و آخرتشان معمور و آباد گردد. اگر مردم به تعالیم الهی درست عمل می‌کردند و اسیر وسایل مادی نمی‌شدند،

۱. نقل از آیة‌الله‌زاده معظّم.

بدون هواپیما می‌توانستند به هر جا که بخواهند سفر کنند.
 آقای بنی‌کازمی در ادامه می‌افزاید: چون دو نفری با هم صحبت می‌کردیم عرض کردم: اگر شما در این باره کاری انجام می‌دادی، برای توجه بیش‌تر جوانان به دین خوب بود، تبسمی کرد و فرمود: در گذشته فکر می‌کردم با استفاده از آیات سوره نور چراغی بسازم که همیشه روشن باشد و نیازی به سوخت نداشته باشد. هم‌چنین می‌خواستم ماشین سواری درست کنم که بدون سوخت حرکت کند، ولی استخاره کردم و مصلحت ندیدم. عرض کردم: چنین چیزی شدنی بود؟ فرمود: بلی.

هم‌چنین از معظم‌له نقل شده که فرمود: در فکر بودم با استفاده از آیه نور چیزی درست کنم که وقتی بیرون می‌روم به چراغ احتیاج نداشته باشم!

شیطان دست بردار نیست

درباره این که انسان همواره در کمین‌گاه شیطان قرار دارد و شیطان هیچ‌گاه انسان‌ها به ویژه عالمان دینی را رها نمی‌سازد به طلاب می‌فرمود:
 - طلبه هنوز از منزل حرکت نکرده شیطان دست و پا می‌کند تا او را از پای درآورد^۱، طلبه‌ها مواظب باشید تا بادِ «ضَرْبِ زَيْدٍ» ما را از پای درنیاورد.
 و نیز می‌فرمود: اگر بیرون بروی حتی بالای کوه هم بروی، شیطان آن جا هم کسی را چاق می‌کند تا تو را اذیت کند^۲.
 به یکی از طلبه‌ها فرمود: پسر با شیطان نمی‌شود کشتی‌گرفت، آدم را زمین می‌زند.

۱- نقل از حجة الاسلام والمسلمین آقا سید حسن حسینی چاله‌پلی.

۲- نقل از حجة الاسلام آقای شیخ خلیل احمدی.

۳- ماکان و لایکون و لیس بکائن مؤمن الا وله جازّ یؤذیه ولو ان مؤمناً فی جزیره من جرائر البحر

(وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۲).

لبعث الله له من یؤذیه.

ملا شدن چه آسان

یکی از دانش‌آموختگان حوزه معظم‌له می‌گوید: روزی بین من و یکی از طلاب مدرسه نزاعی رخ داد و آن طلبه از من کتک خورد. مرحوم آقای هاشمی‌نسب داماد آقا جان به دنبال من گشت، ولی مرا پیدا نکرد، تا این که خبر به آقا جان رسید و ایشان مرا احضار کرد. برای این که متوجه شود طلبه درس خوانی هستم یا نه، از من چندتا سؤال درسی کرد، به خوبی جواب دادم، ولی نرمه گوش مرا گرفت و قدری فشار داد و فرمود: «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل».

علم ملاک نیست

عالم بزرگوار آقا سید جعفر موسوی اظهار داشت که آقا جان می‌فرمود: گذاشتن عمامه آسان است، ولی حفظ کردن و نگه‌داشتن حرمت آن مشکل است. آقا جان علم همراه با عمل را می‌خواست؛ از این رو می‌فرمود: اگر علم ملاک باشد شیطان از همه عالم‌تر است، عمل مهم است.

خواص تعقیبات نماز

حجة الاسلام والمسلمین شیخ علی اصغر ناطقی از شاگردان فاضل معظم‌له نقل می‌کند:

زمانی که در کوهستان محضر آقا جان کوهستانی اشتغال به تحصیل داشتم، برخی از طلاب اوراقی از دعاهای مربوط به ابطال سحر را به مدرسه آورده بودند و بعضی از طلاب از این اوراق می‌گرفتند. من به آقا جان عرض کردم نظر شما درباره این دعاها چیست؟ آقا در جواب فرمود: اگر انسان تعقیبات نمازهای یومیّه را مرتّب بخواند همه چیز در آنها هست و نیاز به دعاهای ابطال سحر ندارد. سپس افزود: عده‌ای می‌خواستند ما را اذیت کنند، ولی نتوانستند کارهایشان اثری نداشت، زیرا بر انجام این تعقیبات مواظبت داشتم.

تأثیر دعاها

یکی از فضلا و ارادتمندان آیه‌الله کوهستانی می‌گوید: به اتفاق یکی از علمای بافضیلت بهشهر قبل از ظهری به خدمت حضرت آیه‌الله مشرف شدیم، کسی غیر از ما دو نفر نبود، آن عالم از آقا پرسید: شنیده شد در تهاجم وحشیانه دژخیمان رضاخان قلدر به روحانیت شیعه که گستاخانه عمامه‌ها را می‌گرفتند و عبا و قبا را قیچی می‌کردند، شما از این تهاجم مصون ماندی و کسی متعرض شما نشد، آیا شما بیرون نمی‌رفتی و در معرض دید آن‌ها قرار نمی‌گرفتی یا حساب دیگری در کار بود؟

معظم‌له در جواب فرمودند: چرا بیرون می‌رفتم، گاهی در مقابل من با یک روحانی برخورد می‌شد و عمامه‌اش را برمی‌داشتند، ولی متعرض من نمی‌گردیدند و کاری به من نداشتند. من حس می‌کردم آن‌ها مرا نمی‌بینند. آن‌گاه معظم‌له پس از چند لحظه تأمل فرمودند: من آن روزها به برخی از ادعیه و اذکار مداومت داشتم که گمان می‌کنم در اثر آن ادعیه، مأموران رضاخان مرا نمی‌دیدند و یا جرئت تعرض نداشتند.^۱

ارزش تبری

تولی و تبری دو رکن اساسی در مکتب شیعه و از فروع دین است. تولی یعنی دوستی و قبول ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و تبری یعنی دوری و برائت جستن از دشمنان آنان.

از دیدگاه مرحوم آیه‌الله کوهستانی تبری و برائت از دشمنان اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مرتبه والاتری قرار دارد، از این رو می‌فرمود: تبری بالاتر از تولی

۱. حجة الاسلام والمسلمین سیدعلی جبارزاده.

است یا ثوابش بیش تر از تولی است.

عالم بزرگوار حاج ملا آقا جان دانشمند می گوید: وقتی این جمله را از آن بزرگوار شنیدم، برای یکی از عالمان بزرگ مشهد نقل کردم، وی در تأیید سخن آقای کوهستانی فرمود: از زیارت عاشورا می توانیم این مطلب را استفاده کنیم، چرا که در زیارت عاشورا ابتدا صد لعن هست بعد صد سلام.

اهتمام به روزه ماه مبارک رمضان

آقای حاج حبیب الله محمودزاده خاطره جالبی را درباره اهتمام معظم له به دستورهای دین و روزه مبارک رمضان چنین تعریف می کند:

ایام ماه مبارک رمضان فرا می رسد، روزی حضرت آقا جان به من فرمود: مشهدی حبیب آماده هستی با هم به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شویم، عرض کردم: چه توفیقی بهتر از این که در خدمت شما به زیارت آن حضرت نائل گردم. پس از تهیه مقدمات، بار سفر بستیم و به مقصد مشهد حرکت کردیم در مسیر راه هزار جریب^۱ مردم که متوجه می شدند اظهار محبت می کردند، از جمله به دو نفر اسب سوار که از روستاهای منطقه بودند و آقا را نیز می شناختند برخورد کردیم یکی گفت: شب گذشته در عالم خواب دیدم خورشید از طرف غرب طلوع کرده هر چه فکر کردم که تعبیر خوابم چیست متوجه نشدم و الان معلوم شد تعبیر خواب من جمال نورانی حضرت عالی بوده است. وی بسیار اظهار لطف و محبت کرد و از آقا خواست که به روستایشان تشریف ببرند، ولی معظم له نپذیرفت. در هر حال وقتی به دامغان رسیدیم آقا جان اصرار داشت که

۱- هزار جریب به منطقه بیلاقی و کوهستانی مازندران و گلستان گفته می شود. در گذشته چون

جاده سراسری از گرگان به مشهد وجود نداشت از راه هزار جریب به دامغان و از آن جا به مشهد

می رفتند.

زودتر ماشین تهیه کنیم تا قبل از ماه مبارک رمضان مشهد باشیم تا صدمه‌ای به روزه ماه مبارک نخورد من به ایشان عرض کردم: آقا جان چرا عجله می‌کنید، بر فرض یک روز دیرتر به مشهد برسیم و روزه را افطار کنیم عوض آن قضایش را به جا می‌آوریم. معظم‌له با یک لطافت خاصی در جواب من فرمود: درست است اما آن آجیل‌هایی که خداوند برای هر روز ماه مبارک وعده داده دیگر نصیب ما نمی‌شود، چرا که هر روز از ماه رمضان ثواب خاص خودش را دارد.

توصیه به زیارت بیت‌الله

یکی از فرایض مهم الهی که خداوند آن را بر مؤمنان واجب کرده حج و زیارت خانه شریف خودش است که در واقع آثار و برکات آن به خود آن‌ها بر می‌گردد و غفلت و بی‌اعتنایی به این فرضیه بزرگ الهی موجب خسارت و هلاکت انسان می‌شود.

مرحوم آیه‌الله کوهستانی با شناخت دقیق از فلسفه این فرضیه بزرگ، همواره مؤمنان و ارادتمندان خود را به انجام حج و این سفر معنوی و به یادماندنی سفارش و ترغیب می‌نمود. اکثراً افرادی را که به محضرشان مشرف می‌شدند و احساس می‌کرد از تمکن مالی برخوردارند، اولین پرسشی که می‌کرد این بود که آیا به مکه مشرف شده‌اید؟ اگر جواب منفی بود، تأکید می‌کرد که حتماً برای رفتن به حج اقدام کنند.

برکت سفر حج

برخی در این میان عذر می‌آوردند و می‌گفتند گرفتاری داریم و مشکلات زندگی مانع از رفتن ما به این سفر الهی می‌شود. آن وقت معظم‌له می‌فرمود: خداوند مشکلات شما را بر طرف می‌سازد و به عنوان مثال سفر پرماجرایی خود

به بیت‌الله الحرام را نقل می‌کرد: سالی که می‌خواستیم به حج مشرف شوم، دوران خفقان رضاشاهی بود که عمامه را از سر علما و روحانیان بر می‌داشتند، مجالس سوگواری حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام را به طور کلی ممنوع کرده بودند، برای من خیلی دشوار بود که اگر به این سفر بروم، مشکلات زندگی‌ام چه می‌شود و مجالس روضه خوانی - که شب‌های پنج‌شنبه و جمعه در طول سال برقرار بود - تعطیل می‌شود؛ در عین حال وقتی به زیارت خانه خدا رفتیم، از برکت این سفر افزون بر آن که مجالس سوگواری تعطیل نشد، مشکلات ما هم آن چنان برطرف گشت که اگر من بودم آن گونه برطرف نمی‌شد.^۱

در فکر نجات مردم

یادگار معظم‌له می‌گوید: وقتی من اصرار آقا را در توصیه به انجام فرضیه حج می‌دیدم، روزی از روی مزاح به ایشان عرض کردم: چه قدر شما اصرار دارید که مردم حتماً به مکه بروند، خدا نکند که شما از این‌ها چندتا گوسفند سراغ داشته باشی فوری به آن‌ها سفارش می‌کنی گوسفندها را بفروشید و به مکه بروید، اگر این‌ها اموالشان را نزد کس دیگر حساب کنند مستطیع نیستند. در پاسخ سخن من فرمود: اگر این‌ها مکه بروند و یک «یاالله» بگویند و همان به هدف بخورد نجات پیدا می‌کنند؛ من دوست دارم مردم نجات پیدا کنند.

اثر بی‌اعتنایی به زیارت خانه خدا

حاج نصرت قاجار نقل می‌کند: روزی شخصی خدمت ایشان رسید و دست آقا را بوسید و عرض کرد: آقا از رشت خدمت شما رسیدم، خواستم شما را

۱- حجة الاسلام و المسلمین حاج سیدولی نعمتی.

زیارت کنم. آقا جان پس از احوال‌پرسی پرسید: شما مگه مشرف شدید؟ گفت: خیر. آقا فرمود: هیچ گناهی در اسلام انسان را از دین اسلام خارج نمی‌کند، مگر کسی که استطاعت داشته باشد و مکه نرود، این است که من زیاد مایلم آقایان بدانند و متوجه خود باشند.^۱

سفر به بیت‌الله الحرام

از آن جا که مرحوم آیه‌الله کوهستانی خاطره‌های سفر حج خود را برای برخی از شاگردان نقل فرمودند و این سفر معنوی همراه نکات شنیدنی و درس‌آموز است، به نظر رسید شرح اجمالی آن، خالی از لطف و فایده نخواهد بود.

مرحوم آیه‌الله کوهستانی در حدود سال ۱۳۱۷ به قصد زیارت بیت‌الله الحرام و انجام فریضه حج عازم عتبات عالیات گردید. پس از زیارت قبور مطهر ائمه علیهم‌السلام در عراق و فرارسیدن مراسم حج وارد سرزمین وحی شد. معظم‌له پس از آماده کردن وسایل سفر با پای پیاده از زادگاه خود کوهستان

۱. حضرت آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری فرزند برومند حضرت آیه‌الله‌العظمی حائری - مؤسس حوزه علیمه قم - نقل فرمود: یکی از بزرگان علمارا در خواب دیدم که در حال کوری نزد من آمد موقعی که تصمیم داشتیم به عنوان حَجَّةُ الاسلام به مکه بروم به واسطه داشتن بیرونی (علاوه بر خانه اندرون) و تلفن. بعداً در ضمن مراجعه به مناسک در بعضی از مناسک - که ظاهراً مناسک آقای بروجردی رحمته‌الله بود - دیدم که از روایات نقل نموده است که: کسی که مستطیع باشد و به مکه نرود کور محشور می‌شود. در مناسک آقای بروجردی آمده است: از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمودند کسی که مستطیع است اگر حج نکند روز قیامت کور و به دین بهود و نصاری محشور می‌شود.

(سر دلبران، ص ۴۱)

عازم سفر گشته و به سمت زاغمرز - از روستاهای حاشیه دریای خزر - و از آن جا به طرف روستای خورشید از توابع نکاء و پس از توقفی کوتاه با مشایعت گروهی از ارادتمندان به مقصد ساری حرکت نمود. نزدیک عبور اسلام آباد (فرح آباد سابق) مأموران حکومتی رضاخان مستقر بودند و طبق معمول جلوی روحانیان را می‌گرفتند و عمامه و لباس از آنان برمی‌داشتند. چند تن از همراهان آقا به او عرض کردند که این جا عمامه را از سر شما بر می‌دارند، خوب است عمامه و لباس را داخل خورجین اسب پنهان کنید. معظم له در جوابشان فرمود: عمامه‌ای که داخل خورجین برود، شیخ محمد آن را دیگر بر سر نمی‌گذارد و شروع به خواندن بعضی از ادعیه و اوراد و یا آیات قرآن کرد که از برکت آن اذکار مأموران به ایشان نرم گشته و متعرض ایشان نشدند. پس از رسیدن به ساری و توقفی در مدرسه حاج درویش علی به سمت مشهدسر (بابلسر فعلی) حرکت کردند. مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای درزیان از معظم له نقل کرد که فرمودند: من از راه مشهدسر رفتم، در آن جا بر آیه الله حاج سیدعلی اصغر صالحی نجفی مازندرانی وارد شدم (او هم دوره ما و از شاگردان مرحوم آیه الله نائینی و آیه الله آقاضیاء عراقی بود) پس از صرف ناهار در منزل ایشان گفتم: می‌خواهم به زیارت امامزاده ابراهیم ابوجواب بروم. جناب آقای صالحی گفت: الآن عمامه بگیری است و برای شما خطر دارد. مأموران ممکن است به شما آسیب برسانند. گفتم: ان شاء الله مشکلی پیش نمی‌آید، همراه پسرش به سمت امامزاده ابراهیم حرکت کردیم، اتفاقاً مسیر طوری بود که می‌بایست از مقابل شهربانی عبور می‌کردیم. مأموران نیز مشغول نگهبانی بودند، به برکت خواندن برخی از اذکار و دعاها از مقابل آنها سالم عبور کردیم؛ گویا چشم‌هایشان بسته شد و ما را ندیدند و پس از زیارت امامزاده به سمت منزل بازگشتیم. حاج آقای صالحی در تب و تاب بود که نکند یک وقت ما را دست‌گیر کنند، ولی کسی

متعرض ما نشده بود و صحیح و سالم به منزل رسیدیم.

باری معظم له از مشهدسر به سمت تهران حرکت کرد و از تهران به طرف غرب و به کرمانشاه رسید و چند روزی در کرمانشاه در منزل یکی از علمای مقیم آن شهر اقامت کرد تا مقدمات سفر آماده گردد. در این مدت برای طلاب مدرسه آن عالم نیز، تدریس می فرمود تا آن که آن عالم زمینه عبور ایشان از مرز را فراهم کرد، برخی به او پیشنهاد دادند که شما به عنوان دروغ مصلحتی خودتان را یکی از اهالی این جا معرفی کنید و این که می خواهی بروی آن طرف مرز و برای تجارت مسافرت می کنی، ولی آقا چون از آغاز تصمیم گرفته بود در این سفر به هیچ عنوان خلاف واقع نگویید، حتی اگر به ضرر او تمام شود و مانع ورود ایشان شوند، ولو به مصلحت ایشان باشد چنین کاری نکرد؛ از این رو وقتی که به اتفاق چند نفر دیگر که به طرف مرز حرکت کردند مأموران جلوی آنان را گرفتند و از همه گذرنامه درخواست کردند. وقتی به ایشان رسیدند و تقاضای گذرنامه کردند در جواب فرمود:

اگر گذرنامه داشتم که این جا نبودم و حقیقت آن است که می خواهم بروم زیارت عتبات عالیات. مأموران او را مدت کوتاهی نگه داشتند، ولی وقتی صفا و معنویت و راست گویی وی را دیدند گفتند: ما با تو چه کار کنیم. گفت: شما به وظیفه تان عمل کنید، آنان تحت تأثیر قرار گرفتند و وی را به منزل شخصی راهنمایی کردند که زائران را به عتبات عالیات هدایت می نمود.

حضرت آیه الله سید محمد شاهرودی فرزند آیه الله العظمی سید محمود شاهرودی مرجع فقیه نقل فرمودند: آقای کوهستانی برای ما چنین نقل فرمود که پس از آن که مأموران مرا راهنمایی کردند، نصف شب بود که من در خانه آن حاجی رازدم، وی مرا به خانه اش برد و به من گفت: الآن مؤمنی در حال احتضار است و بستگانش منتظر هستند که از دنیا برود و جنازه او را به سمت کربلا حمل

کنند. شما می‌توانی به همراه جنازه حرکت کنی، ساعتی نگذشت که آن مرد از دنیا رفت و من به همراه ماشین حامل جنازه حرکت کردم، وقتی سوار ماشین شدم گریه می‌کردم و خانواده آن مرحوم گمان می‌کردند که من برای این جنازه گریه می‌کنم و حال آن‌که گریه من به خاطر عنایت خدای متعال و اهل بیت علیهم‌السلام بود که این چنین کارم را درست کردند و مرا از خطرها نجات دادند.

و نیز حضرت آیه‌الله العظمی شاهرودی نقل می‌فرمایند: وقتی آقای کوهستانی به نجف آمد بر منزل ما وارد شد. پس از ورود ایشان طلاب و فضلا جهت دیدار با آقا به منزل ما رفت و آمد می‌کردند و این زمانی بود که تنگ دستی به خانواده ما بسیار فشار آورده بود و پرداخت بدهکاری‌ها به تأخیر افتاده بود و مغازه‌داران از نسیه دادن خودداری می‌کردند، چون آقای کوهستانی از این حقیقت دردناک آگاه شد، مخارج منزل را بر عهد گرفت و همه روزه پنجاه فلس در اختیار من می‌گذاشت تا وسایل مورد نیاز خانه را تدارک ببینم. من می‌رفتم از بازار خرید می‌کردم و مردم گمان می‌کردند او میهمان ماست؛ در حالی که ما میهمان او بودیم. او برای خود کفنی خرید، بسیار علاقه داشت پارچه کفن را در آب فرات شستشو دهد؛ بنابراین روزی همراه آقا (آیه‌الله سید محمود شاهرودی) در حالی که من همراهشان بودم به سوی نهر حرکت کردیم، راه بسیار باریک بود، پدرم جلو قرار داشت، آقای کوهستانی در پی پدرم و من پشت سر آنها بودم. آن بزرگوار (مرحوم کوهستانی) مناجات خمسه عشر (مناجات پانزده‌گانه امام سجاد علیه‌السلام) را می‌خواند و راه می‌پیمود، سرانجام به نهر رسیده و کفن را شستیم، خشک کرده و بازگشتیم.^۱

مرحوم آیه‌الله کوهستانی تا اواخر ذی‌قعدة همان سال در نجف اقامت داشت و

پس از آن جهت زیارت خانه خدا و انجام فریضه حج به سمت مکه حرکت کرد. معظم له می فرمود: پس از زیارت عتبات عالیات و قبور ائمه علیهم السلام در موسم حج وارد سرزمین وحی شدم، خیلی علاقه داشتم و از خدا نیز خواستم که هنگام طواف باران بیارد - شاید از لحاظ طهارت و نجاست احتیاط می کرد - خداوند هم لطف کردند و باران خوبی هنگام طواف کردن بارید.

خاطره دیگر ایشان از مکه چنین است: هنگامی که عازم عرفات شدم، متأسفانه قدری تأخیر نمودم، نزدیک بود که به موقع به عرفات نرسیم. در این هنگام متوجه شدم اتومبیلی کنار من توقف کرد راننده اش که عرب بود، خطاب به من کرد که ای شیخ سوار شو، سوار شدم و به موقع به عرفات رسیدم. با خود گفتم چگونه از این عرب تشکر کنم. در حقیقت دعا کردم و هدایت او را از خدا خواستم.

ب) حکایت‌ها

رؤیای صادقه

فرمود: زمانی که در مشهد مشغول تحصیل بودم، شبی در خواب دیدم مجلسی برپاست و تمام علما و بزرگان از متقدمین و متأخرین از شیخ طوسی تا معاصران در آن شرکت دارند، صاحب مجلس هم امام زمان علیه السلام است. من نیز آخر مجلس نزدیک در ورودی نشسته بودم. منبری در گوشه‌ای قرار داشت، تصور می‌کردم هر عالمی که به منبر نزدیک‌تر است مقامش بالاتر است. گویا علامه مجلسی را در کنار منبر و متصل به آن می‌دیدم. در این اندیشه بودم که در چنین مجلس با عظمتی چه کسی می‌خواهد سخن بگوید ناگاه مشاهده نمودم شخص بسیار خشن و بی‌ادب با چکمه و کلاه مخصوص بالای منبر رفت و دو سه بار حاضران مجلس را به تمسخر گرفت و همه را هُو کرد.

از خواب بیدار شدم در شگفت بودم که این چه خوابی بود و تعبیر خواب من

چیست؟ چیزی نگذشت که رؤیای من تعبیر شد و رضاخان بر سر کار آمد و مأمور براندازی اسلام و روحانیت متعهد گردید و دین و عالمان دینی را به تمسخر گرفت.

جاسوس انگلیسی در لباس روحانیت

آقای بنی‌کاظمی در خاطرات خود اظهار می‌دارد که مرحوم آیه‌الله کوهستانی در خصوص توطئه دشمنان بر ضد اسلام خاطره‌ای را چنین نقل کرد: در درس اساتید بزرگ نجف طلبه معممی بود به نام «شیخ محمد» که من او را می‌شناختم. مدتی متوجه شدم که در درس‌ها شرکت ندارد تا این که روزی به بغداد مسافرت کردم، برای انجام کاری از روی پل بغداد عبور می‌کردم چشمم به یک افسر انگلیسی افتاد، به نظرم آشنا آمد. دقایقی به او نگاه کردم او نیز به من خیره شده بود، گفت: شما شیخ محمد نیستی؟ گفت: بلی. گفتم: پس این لباس چیست؟ گفت: من افسر دولت انگلیس‌ام در آن موقع مأمور بودم با لباس روحانیت در مباحث اساتید شرکت کنم تا مطالب و مسائل لازم را گزارش نمایم.

ثمره انفاق

روزی دو تن از فرزندان خردسال مرحوم آقاجان به حمام رفته بودند، چون هوا سرد بود مادرشان برای گرم کردن فضای سرد حمام مقداری زغال آتش کرد و منقل را داخل حمام برد و خود برای رسیدگی به کارهای منزل آنان را تنها گذاشت. چون زغال‌ها کاملاً آتش نگرفته بود گاز زغال هر دوی آنان را بی‌هوش کرد؛ به طوری که صدای آنان در اثر خفگی در سینه حبس شده بود و نمی‌توانستند از کسی کمک بخواهند. در این حال که آقاجان به طور اتفاقی نزدیک حمام رفته بود متوجه گردید که صدای ضعیفی از داخل حمام می‌آید

بی درنگ در حمام را باز کرد دید که هر دو فرزندش بی حال داخل حمام افتاده‌اند. فوراً هر دو را بیرون آوردند و مقداری آب به صورتشان پاشیدند تا این که به هوش آمدند و از مرگ حتمی نجات پیدا کردند.

معظم‌له نجات یافتن دو فرزندش را بدون حکمت نمی‌یافت، از این رو در جست‌وجوی حکمت آن برآمد و از مادرشان پرسید: شما امروز چه کاری انجام داده‌اید؟ مادر گفت: کار ویژه‌ای نکرده‌ایم جز این که اوّل صبح دو تن از طلبه‌ها برای نان مراجعه کرده بودند که به هر کدام، یک قرص نان دادم. آقا متوجّه جریان گردید و فرمود: دو تا نان دادی و دو تا بچه گرفتی!

چرا نامه را امضا کردی

آقازاده معظم از عالم ربانی و پارسا حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمود کمله‌ای - از معاصران معظم‌له - ماجرای عبرت‌آموز و شنیدنی نقل می‌کند:

در نجف من و پدر بزرگوارت در یک مدرسه بودیم، شبی دیدم صدایی از حجره پدرت می‌آید، گویا که کسی او را آزار می‌دهد و او از ترس، فریاد و نعره می‌زند. من و یکی از دوستان نگران شدیم رفتیم به سمت حجره‌اش، هر چه قدر در را کوبیدیم باز نکرد به ناچار در را باز کرده به داخل اتاق رفتیم، دیدیم آقای کوهستانی کنار اتاق خود را جمع کرده و به رخت‌خواب تکیه داده و خوابیده است. چند بار او را صدا کردیم بالاخره بیدار شد، ولی با دست اشاره کرد که از اتاق بیرون بروید. ما از اتاق بیرون آمدیم صبح اوّل وقت من دیدم در اتاق ایشان بسته است و خودش حضور ندارد. آن روز تا غروب در مدرسه نبود نزدیک مغرب بود که من برای تهیه شام مشغول شستن برنج بودم دیدم ایشان آمد ولی

۱- نقل از: دختر معظم‌له، همسر آیه‌الله هاشمی‌نسب.

بسیار خوشحال است، رو به من کرد و گفت: آقا شیخ محمود؟ چه می‌کنی. گفتم: برای شام تدارک می‌بینم فرمود: برنج بیش‌تر بشور امشب شام مهمان شما هستم، گفتم: از جریان شب گذشته خیلی نگران بودم، فرمود: امشب جریان را برای شما بازگو می‌کنم. شب که به اتاق ما آمد تعریف کرد که: عده‌ای از آشنایان از اطراف بهشهر آمده بودند و از من در مورد زمین یا ملکی که ظاهراً وقفی یا مشتبّه بود که من از وضعیت آن مطلع نبودم و آن‌ها از من شهادت یا امضایی می‌خواستند، من از روی اعتماد و اطمینان یا از روی غفلت چیزی نوشتم و امضا کردم. در همان شب بود که در عالم رؤیا دیدم مرا می‌خواهند محاکمه کنند و آهن گداخته به سمت من می‌آورند و به من می‌گویند چرا آن نامه را امضا کردی. من از ترس و وحشت حرارت آن آهن فریاد می‌زدم و به خود می‌پیچیدم و هر دفعه آن آهن را به من نزدیک‌تر می‌کردند و می‌گفتند حرارت این آهن ناشی از آن زغالی است که با آن مرگب کاغذ را خشک می‌کردی. صبح که بیدار شدم با شتاب به دنبال آن چند نفر رفتم که کاغذ را از آنان پس بگیریم. ظاهراً نزدیک مرز یا کاظمین آن‌ها را پیدا کردم و کاغذ را گرفتم و برگشتم، از این رو خیلی خوشحال هستم. ظاهراً همین جریان بود که موجب گردید معظم‌له دیگر چیزی نمی‌نوشت و نامه یا مطلبی را امضا نمی‌کرد.

فقط حق ملا آقا جان در آن است

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج ملا آقا جان دانشمند، ماجرای جالبی از آغاز ورود خود به حوزه کوهستان را چنین تعریف کرد:

برای فراگیری علم و دانش با هدایت و راهنمایی پدر و مادرم به محضر آیه‌الله کوهستانی رسیدم و ایشان با بزرگواری مرا پذیرفتند و برایم حجره‌ای را در مدرسه در نظر گرفتند. پس از چندی به خاطر از دست دادن پدر و نداشتن توان

مالی و فقر، تحصیل را رها کردم و به کارخانه چیت سازی به شهر رفتم. پس از قریب به دو ماه کار در کارخانه، شبی پدر مرحومم را در خواب دیدم که از من ناراضی است و گویا کسی در عالم رؤیا به من می‌گوید اگر می‌خواهی پدرت را راضی و خشنود سازی برو کارخانه تصفیه حساب کن و بعد برو نزد آیه‌الله کوهستانی درست را ادامه بده. از خواب که بیدار شدم تصمیم گرفتم دوباره به حوزه برگردم، لذا به کارخانه رفتم تا تصفیه حساب کنم، به من گفتند ما به کارگر نیاز داریم اگر بخواهی کارت را تعطیل کنی حقوقت را به تو نمی‌دهیم. گفتم: عیبی ندارد می‌خواهم درس بخوانم. بدون دریافت حق و طلب خود با دست خالی به کوهستان آمدم، همین که آقا جان مرا دید بسیار خوشحال شد و فرمود: پای شیطان را شکستی و برگشتی به حوزه؟ عرض کردم: بله می‌خواهم به تحصیل ادامه دهم. معظم‌له بی‌درنگ حُجره‌ای را در مدرسه فضل برایم تهیه نمود. ولی من چیزی در بساط نداشتیم وضع مالی‌ام بسیار بد بود هوا هم سرد و وسایل گرما به اندازه کافی نداشتیم. در هر صورت آن شب را به صبح رساندم. پس از نماز صبح در اتاق خود نشسته بودم و به آینده خود فکر می‌کردم که چگونه با این وضع فلاکت‌بار می‌توانم به تحصیل امیدوار باشم که دیدم آقا جان مرا صدا می‌زند. با این که روش آقا این بود که تا طلوع آفتاب مشغول تعقیبات نماز بود، ولی آن روز اول صبح آمد و در حالی که در دست مبارکش یک طاقه پارچه بود، فرمود: آخوند جان می‌خواهم از شما سؤالی بکنم، عرض کردم: بفرمایید، فرمود: شما در این کارخانه چیت سازی حقی دارید، آیا زمینی یا طلبی از این کارخانه دارید؟ عرض کردم نه، فرمود: خوب فکر کن، این خواب ما نباید دروغ باشد و سپس افزودند: ما به این کارخانه مشکوک بودیم و شبهه می‌کردیم از آن جا پارچه تهیه کنیم تا آن که پسر دایی ما که در این کارخانه مشغول به کار است ده متر پارچه آورد و مبلغ هفتاد تومان به او بابت پارچه پرداخت کردیم، ولی در همان حال احتیاط

می‌کردیم. بعد فرمود: من یا خانواده خواب دیدیم که به ما گفتند این کارخانه عیبی ندارد فقط حقّ ملاً آقا جان در آن است. تا معظم‌له این خواب را نقل فرمود: عرض کردم من حقی ندارم فقط یک ماه که کار کردم موقع تصفیه حساب مزد مرا ندادند. همین که این جمله را گفتم، آقا فرمود: پس نکته همین جا است، شما زحمت کشیدی و حق داری، پس این پارچه مال شماست، گفتم: اگر به من تعلق دارد به شما می‌بخشم، آقا فرمود: نه شما خودت نیاز داری، آن وقت می‌خواهی به من ببخشی. سپس گفتم: چون این پارچه زنانه است و به کار شما نمی‌آید به همان قیمتی که از پسر دایی خود خریدم از شما نیز می‌خرم. سپس معظم‌له مبلغ چهل تومان به من داد و فرمود: بقیه آن را به شما پرداخت خواهم کرد. وقتی پول را گرفتم به یاد این آیه شریفه افتادم: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا؛ هر کس حسنه‌ای انجام دهد خداوند ده برابر به او پاداش می‌دهد.»

مزد من از کارخانه هفت تومان بیش‌تر نبود، ولی اکنون هفتاد تومان به من رسید و این نبود مگر از عنایت‌های خدا که توانستم با آن مبلغ وسایل مورد نیاز خود را تهیه نمایم و با خیال آسوده به تحصیل خود ادامه دهم.

آقای دانشمند در ادامه افزود: آقا جان خیلی به من عنایت داشت، به حدی که گاه با من شوخی می‌کرد. روزها می‌رفتم در باغچه‌ای که کنار مدرسه بود و کندوهای زنبور عسل نیز در آن جا قرار داشتند درس می‌خواندم، آقا می‌فرمود: آخوند جان من آن قدر روی این کندوها «ضرب یضرب» خوانده که زنبورها هم «ضرب یضرب» را یاد گرفته‌اند.

آقای دانشمند افزودند که آقا درباره چند چیز به من توصیه نمودند:

۱. منبر و روضه سیدالشهدا را ترک نکن.
۲. نماز شب را ولو هفته‌ای یک بار به جای آور.
۳. (هرگاه در شهیدآباد هستی) نماز جماعت را اقامه کن هر چند یک نفر به شما اقتدا نماید.

پرهیز از آزار دیگران

حجة الاسلام آقای شیخ قربان درودی می‌گوید: روزی در محضر آیه الله کوهستانی افتخار حضور داشتیم در ضمن سخنان حکیمانه خود خاطره جالبی از دوران تحصیل را چنین بازگو نمودند:

سال‌هایی که در مشهد تحصیل می‌کردم حجره‌ام در مدرسه میرزا جعفر جنب حرم مطهر بود من عادت به کشیدن قلیان داشتم، اما صدای قلیان بعضی از دوستانم را اذیت می‌کرد و به جهت احترام و ادب به رویشان نمی‌آوردند و اعتراضی نمی‌کردند. یک روز دیگر نتوانستند تحمل کنند در حیاط مدرسه به من تذکر دادند و گفتند: حقیقت آن است که صدای قلیان شما ما را اذیت می‌کند تا این جمله را شنیدم بی‌درنگ قلیان را آوردم و در مقابل آنان شکستم و گفتم: تو که موجب اذیت دیگرانی تو را نمی‌خواهم، سه - چهار روز گذشت و من قلیان نکشیدم تا این که احساس کردم دیگر نمی‌توانم صبر کنم چون به کشیدن قلیان عادت داشتم، رفتم یک قلیان گلی خریدم و موقع کشیدن نی آن را مقداری بالا می‌آوردم که دیگر صدایش بیرون نیاید و اسباب مزاحمت دوستان را فراهم نسازد.

تب؛ دوست آقاجان

یکی از شاگردان معظم‌له نقل کرد که روزی به اتفاق چند تن از ارادتمندان آقاجان نزدشان فیض می‌بردیم، در خلال فرمایشاتشان فرمودند: مدت‌هاست که این دوست به سراغ ما نمی‌آید گفتیم: آقاجان دوست شما کیست؟ فرمودند: تب! از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: «الْحُمَّى تَحُطُّ عَنِ الْخَطَايَا كَمَا تَحُطُّ مِنَ الشَّجَرِ الْوَرَقُ؛ تب گناهان را می‌ریزد همان‌گونه که برگ از درخت می‌ریزد.»

۱- عالم فاضل حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا بیانی به نقل از حجة الاسلام سید قاسم ساداتی.

کاغذی که هیچ وقت پاره نمی‌شود

از امتیازهای یک عالم دینی استفاده درست از فرصت‌ها جهت تربیت افراد و هدایت آنان به سوی کمالات معنوی و مسائل دینی است.

آقا میرزا حسین حسینی خدمت‌کار معظّم‌له نقل می‌کند: روزی یکی از گذارها^۱ (جوکی) به حضور آقا رسید و اظهار داشت که می‌خواهد به دین اسلام مشرف گردد. آقا با استقبال از عمل وی شهادتین را به وی تعلیم نمود و او نیز به زبان آورد. آن‌گاه به آقا عرض کرد: یک کاغذ به من بده که مردم باور کنند من مسلمان شده‌ام و موقع لزوم آن را نشان بدهم. در همین زمان مؤذن شروع کرد به گفتن اذان ظهر و من نیز که از بالای درخت پرتقال مشغول پرتقال چینی بودم طبق عادت همیشگی شروع کردم به اذان گفتن. آقا از این فرصت استفاده کرد و به آن تازه مسلمان گفت: اکنون به تو کاغذی می‌دهم که هیچ‌گاه پاره نمی‌شود، او گفت چه کاغذی؟ آقا فرمود: گوش کن این صدای اذان است، هر وقت صدای اذان را شنیدی اذان بگو، در این صورت هر کجا که باشی مردم می‌فهمند تو مسلمانی و نشانه مسلمانی‌ات اذان گفتن تو است.

عبرت از حوادث دنیا

آیه‌الله‌زاده می‌گوید: روزی خدمت آقا رسیدم، دیدم بالای کرسی ایشان دو پاکت نامه است، یکی دعوت‌نامه مجلس عروسی بود و دیگری دعوت‌نامه رحلت.

معظم‌له رو به من کرد فرمود: دنیا را نگاه کن، یک جا عروسی است و جای دیگر عزاست.

۱- گذارها عقاید و عادت‌های مخصوصی دارند، شغلشان رامش‌گری و شکار خوک و محافظت از زراعت کشاورزان است. ظاهراً در عهد صفویه برای رامش‌گری از هند به ایران آورده شدند.
«عبدالحسین سعیدیان، سرزمین و مردم ایران».

لوح منسوب به حضرت امیر علیه السلام

از جمله خصوصیات بزرگان آن است که نحوه سخن گفتن آن‌ها در برخورد با مسائل گوناگونی که در اطرافشان اتفاق می‌افتد زیبا و درس‌آموز است و به قول معروف ادب در گفتار را رعایت می‌کنند. آیه‌الله زاده نقل کرد: شخصی لوحی را که به خط کوفی نوشته بود و می‌گفت دست خط مبارک حضرت علی علیه السلام است خدمت آقا آورده و می‌خواست به ایشان هدیه کند. معظم‌له با کمال ظرافت و ادب فرمود: اگر این دست خط مبارک حضرت امیر است داشتن آن افتخار است، چرا به من می‌دهی و اگر دست خط آن حضرت نیست، به درد من نمی‌خورد و فایده‌ای برایم ندارد.

با خدا نباید شوخی کرد

آیه‌الله زاده ماجرای پندآموزی را که حاکی از مقام خشیت و حضور معظم‌له است این چنین بازگو می‌کند:

روزی جهت سرکشی به باغ پرتقال رفتم، دیدم درخت‌ها بر اثر بی‌آبی خشک شده و پرتقال‌ها هم چندان تعریف ندارند. خیلی ناراحت شدم و با کمال ناامیدی به طرف منزل بازگشتم. آقا از من پرسید: درخت‌ها چه طور بودند؟ با تأثر و ناراحتی عرض کردم: درخت‌ها از بی‌آبی خشک شدند. آقا با کمال خون‌سردی دعا کرد که: خداوندا باران رحمت خود را برسان. من که دیدم آقا چندان ناراحت به نظر نمی‌رسد، گفتم: خدا باران غضب خود را هم نمی‌رساند تا این درخت‌ها را از بین ببرد. تا این جمله بر زبانه جاری شد دیدم رنگ چهره آقا زرد شد و در حالی که ترس همه وجود او را فرا گرفته بود با بدنی لرزان فرمود: خدا، من که تاب غضب تو را ندارم، من که تاب غضب خود را ندارم، چند بار این جمله را تکرار کرد. من که این حال را از ایشان دیدم از گفته‌ام پشیمان شدم و عرض کردم: آقا جان شوخی کردم. آقا با جدیت در جوابم فرمود: این کارها شوخی ندارد.

اثر شادی مادر

مرحوم حجة الله سيد محمد مصطفوی نقل می‌نماید: در سفر تبلیغی از مشهد به مازندران آمده بودم پس از تبلیغ و تمام شدن منبر به محضر آقا جان شرف یاب شدم، خیلی دوست داشتم مادرم را که در قم سکونت داشت ملاقات کنم و از ایشان احوالی بیرسم، اما چون زمستان بود و هوا سرد و بارانی بود، همین امر مرا در رفتن مانع می‌گشت و چندان تمایل نداشتم؛ وقتی آقا جان متوجه حال من گردید به من فرمود: اگر پیش مادرت بروی و او تو را ببیند خوشحال می‌شود؟ عرض کردم بله آقا جان، اگر مرا ببیند خیلی خوشحال می‌شود، فرمود: همین خوشحالی برای تو اثر دارد.

از اثرش می‌ترسم

یادگار گرامی، درباره احترام به پدر از دیدگاه والد مکرم خود چنین حکایت می‌کند: روزی در حیاط منزل مشغول انجام کاری بودم، آقا چند بار مرا صدا کرد، ولی من چون نشنیده بودم متوجه خطاب ایشان نشدم. برای مرتبه آخر که مقداری بلندتر مرا مورد خطاب قرار داد صدای مبارک ایشان را شنیدم و بلافاصله به محضرشان رسیدم، با ناراحتی فرمود: چرا جواب ندادی؟ عرض کردم: صدای شما را نشنیدم، اگر کوتاهی کردم حاضرم مؤاخذه شوم. فرمود: من که تو را بخشیدم ولی از اثرش می‌ترسم. گویا مراد معظم‌له این بود که فرزند نباید در مراقبت و ملازمت والدین خود کوتاهی کند و همواره گوش به فرمان پدر و آماده خدمت‌گزاری باشد که سهل‌انگاری در این زمینه آثار نامطلوبی روی فرزند خواهد داشت.

پیرمردی که از مرگ خویش آگاه شده بود

یکی از شاگردان آیه الله کوهستانی، حکایت جالبی را از پیرمردی که از مرگ

خود آگاه گشته بود چنین نقل کرد: شخصی از دامغان در حدود هشتاد سال داشت و از مریدان و علاقه‌مندان آیه‌الله کوهستانی بود. او تنها زندگی می‌کرد و معمولاً شب‌های پنج‌شنبه و جمعه را به کوهستان می‌آمد و محضر آقا را درک می‌کرد. وی با الاغ رفت و آمد می‌کرد که بر پشت آن نیز مقداری کشمش و سنجد و غیره بار می‌کرد و می‌فروخت و از این طریق ارتزاق می‌نمود. هر هفته که می‌آمد به آقا جان می‌گفت: اگر من مُردم نماز مرا شما باید بخوانید تا این که یکی از شب‌های پنج‌شنبه آمد طبق معمول که مجلس روضه در حسینیه برقرار بود و عده‌ای از طلاب نیز حضور داشتند، ایشان تمام این اجناس فروشی که همان کشمش و سنجد و غیره بود، بین طلاب تقسیم کرد. در این هنگام آقا که در مجلس حضور داشت به ایشان فرمود: مؤمن چرا اموال خود را تقسیم می‌کنی برای ادامه زندگی چه خواهی کرد؟ گفت: دیگر نیازی نیست. روز پنج‌شنبه را در کوهستان ماند و شب جمعه هم در محضر آقا بود. صبح جمعه من بعد از مناجات و گفتن اذان آمدم حسینیه که نماز صبح را با آقا به جماعت بخوانیم. آن پیرمرد نیز آماده نماز شد، نماز که تمام شد رو به من کرد و گفت: دستمال بزرگ داری؟ عرض کردم: خیر، بعد به جعفر دایی گفت: دستمال داری؟ جعفر دایی دستمال را به ایشان داد. پیرمرد دستمال را برای بستن چانه خود امتحان کرد و بعد با کمال آرامش و خون‌سردی گفت مرا بگیرید و به طرف قبله دراز کشید. در همان لحظه آقا فرمود: «انا لله وانا اليه راجعون» و از دنیا رفت و آقا نیز برای ایشان طلب مغفرت کرد^۱.

عنایت امام حسین علیه السلام

یادگار گرامی آیه‌الله خاطره جالبی را از والد مکرم خود چنین نقل می‌کند که

۱- نقل از حجة الاسلام والمسلمین شیخ مقیم اندرخورا

آقا فرمودند: در ایام اربعین امام حسین علیه السلام به کربلا می‌رفتیم. در یکی از سال‌ها من مقداری مقروض بودم از این رو تردید داشتم که به زیارت امام حسین علیه السلام بروم یا نه؟ چون از طرفی میل داشتم قرض خود را ادا کنم و از طرف دیگر اگر قرض و دین خود را پرداخت می‌کردم، دیگر مبلغی برایم نمی‌ماند که بتوانم به زیارت بروم. در فکر بودم که چه کنم، عشق به زیارت امام حسین علیه السلام از دلم بیرون نمی‌رفت. به فکر رسید که به نیابت از آن طلب‌کار زیارت می‌روم تا ثواب زیارت به ایشان برسد و سپس از وی درخواست می‌کنم که برای ادای دین مهلت دهد. با این تصمیم عازم کربلا شدم، وقتی به کربلا رسیدم از حسن اتفاق او نیز برای زیارت به کربلا مشرف گشته بود. جریان را برای ایشان بازگو کردم، گفت: نه. شما برای خودت زیارت کن، من هم برای خودم زیارت می‌کنم قرضت را بعد می‌پردازی.

و این جز عنایت سیدالشهدا علیه السلام نبود.

اشک عشق

صبیه مکرمه حضرت آیه‌الله، خاطره جالبی درباره‌ی علاقه شدید آن بزرگوار به اهل بیت علیهم السلام نقل می‌کند:

روزی مرحوم آقا جان در حیاط منزل مشغول قدم زدن بود که در این میان زن فقیری به همراه فرزند خردسالش به رسم گدایی و جهت گرفتن کمک مالی دروازه‌ی چوبی منزلمان را به صدا درآورد. فرزند خردسالش با بیان کودکانه خویش سرگرم خواندن اشعار - آن طور که مرسوم سائلان است - بود و جمله «مسیب من کس ندارم» زبان حال امام موسی بن جعفر علیه السلام را تکرار می‌کرد. مرحوم آقا جان با شنیدن این جمله طفل خردسال آن گونه منقلب شدند که به مدت بیش از نیم ساعت با صدای بلند همان طور که قدم می‌زد گریه کردند، مادرم که در حیاط

مشغول شستن ظروف خانه بود با مشاهده حال آقا جان شروع به گریه کردن نمود و من با این که سنم کم بود تحت تأثیر آن حال و شرایط قرار گرفته بودم.

آقا جان مرا می‌زنند

آیه‌الله زاده از پدر بزرگوار خود حکایت می‌کند که ایشان فرمودند: یکی از دوستان خود را (مراد یکی از ارادتمندان بسیار خوب ایشان بود که زیاد به محضر آقا می‌رسید و در رسیدگی به امور منزل نیز کمک می‌کرد و از دنیا رفته بود) خواب دیدم از جایی عبور می‌کند، همین که چشمش به من افتاد، گفت: آقا جان مرا می‌زنند و برای شما نیز دارند خانه درست می‌کنند.

آقا از این خواب بسیار متأثر شده بود. چندی پس از آن خواب فرموده بود: مدتی است که به یاد او هستم و برایش دعا می‌خوانم، ببینم آیا او را آزاد می‌کنند یا نه؟

شیطان بساط خود را جمع کرد

از مرحوم جعفردایی (خدمت‌گزار) نقل شده که گفت: چند روز پس از درگذشت آقا جان شبی شیطان را به صورت پیرمردی در خواب دیدم که رخت خواب و دیگر وسایل خود را به دوش گرفته و می‌خواهد از محل خارج گردد گفتم کجا می‌روی؟

گفت: شیخ محمد که فوت کرد کار ما هم تمام شد و بقیه مردم هم که نیازی به من ندارند.

یکی از اهالی محل نیز خواب دیده بود که شیطان از مقابل منزل آقا جان عبور می‌کرد و به سر و صورت خود می‌زد و می‌گفت: امان از دست شیخ محمد امان از دست شیخ محمد.

باید جان او را نجات داد

یکی از ارادتمندان آقا می‌گوید، شبی در محضر ایشان کسب فیض می‌کردم، در ضمن سخنانش ماجرای را چنین نقل کرد:

زمانی که در نجف مشغول تحصیل بودم، روزی برای نماز به مسجد می‌رفتم در بین راه دیدم که مردم اجتماع کردند و کسی در وسط جمعیت روی زمین افتاد و همه او را نگاه می‌کنند. جلوتر رفتم، دیدم شخصی در حال مردن است. گفتم چه خبر است! چرا این طور روی زمین افتاده، گفتند: معتاد است و تریاک ندارد، دارد می‌میرد. من دو دینار پول به همراه داشتم به آن‌ها دادم و گفتم: برایش تریاک بخرید. وقتی از مسجد برمی‌گشتم، متوجه شدم آن شخص از آن جا رفته است، آن گاه من از آقا پرسیدم: آیا او اهل نماز و روزه بود که شما به او کمک کردید؟ معظم‌له فرمود: آن شخص بنده خدا بود. در این طور مواقع که جان انسان در خطر است باید جان او را نجات داد!

عاقبت مقام‌خواهی

یکی از اسباب موفقیت انسان به ویژه طلاب این است که تحصیل و دانش‌اندوزی او باید برای رضای خدا و خدمت به جامعه باشد، در غیر این صورت آن علم ارزشی ندارد و موجب هلاکت انسان می‌شود. برای روشن شدن مطلب به این داستان خواندنی از زبان معظم‌له توجه کنید: زمانی که در مشهد در مدرسه میرزا جعفر مشغول تحصیل بودم، رفیقی داشتم به نام «شیخ محمد» که خیلی در درس و بحث کوشا بود و از من بیش‌تر زحمت می‌کشید. روزی از وی پرسیدم: شیخ محمد خیلی تلاش می‌کنی چه قصدی داری؟ گفت: در محل ما

شیخی است، می‌خواهم این قدر ملاً بشوم تا از او بالاتر و عالم‌تر بشوم معظم‌له فرمود: به او گفتم تو به جایی نمی‌رسی، چون نیت تو خالص نیست، باید برای خدا درس بخوانی نه برای مقام. سپس فرمود: مدت‌ها بلکه سال‌ها گذشت که خبری از او نداشتم تا این که پس از چند سال اقامت در نجف به کوهستان آمدم و تشکیل حوزه دادم، گاه برای زیارت امام رضا علیه السلام به مشهد می‌رفتم در یکی از این سفرها روزی در بین راه مشهد در قوچان پیاده شدم که در مسجد نماز بخوانم. در خیابان که قدم می‌زدم چشمم به پیرمردی افتاد که کوله پشتی شبیه حمال‌ها به دوش داشت کنار دیوار نشسته و تکیه داده بود. کمی به دقت او را نگریستم، آشنا به نظر آمد، احتمال دادم «شیخ محمد» مدرسه میرزا جعفر باشد، در حالی که چرت می‌زد به او گفتم: ای عمو حالت چه طور است؟ چشمش را باز کرد و به من خیره شد، ولی مرا نشناخت. به او گفتم: تو «شیخ محمد» نیستی؟ گفت: چرا خودم هستم! شما کی هستی؟ گفتم من شیخ محمد کوهستانی هستم. به او گفتم: چرا این طور و با این وضع شما را می‌بینم؟ جواب داد درست بود، همان طوری که شما فرموده بودید من درس را برای خدا نخواندم و به این حال گرفتار شدم، درس را تمام کردم به محل خود رفتم و در آن جا با شیخ اختلافان شد، مردم به خاطر اختلاف بین من و او دو دسته شدند تا این که مرا از محل بیرون کردند. آمدم شهر، وضع من نگرفت و مجبور شدم لباسم را درآورم؛ در حال حاضر داخل شهر حمالی می‌کنم تا خرج زن و بچه خود را تأمین کنم.^۱

۱. نقل از حجة الاسلام والمسلمین شیخ ولی‌الله عموزادی.

بخش سوم :

غروب

فصل اول:

غروب خورشید

مرحوم آیه‌الله کوهستانی در سال‌های آخر عمر شریفشان به بیماری برنشیت مزمن و تنگی نفس مبتلا شدند که در فصل زمستان به علت سرما بیماری شدت پیدا می‌کرد و لازم بود تحت مراقبت ویژه پزشکان قرار گیرد.

پیوسته این کسالت در شدت و ضعف بود تا آن که در تاریخ هشتم شوال ۱۳۹۱ به پیشنهاد بعضی از ارادتمندان و با تفأل به قرآن کریم جهت توسل به ساحت مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به قم عزیمت نمودند و پس از معاینات اولیه در بیمارستان آیه‌الله العظمی گلپایگانی رحمتهم الله بستری گردیدند و تحت معالجه پزشکان متعهد چون دکتر سید محمدرضا فیض و دکتر غلامرضا باهر قرار گرفتند، جهت مداوای بهتر حضرت آیه‌الله گلپایگانی از دکتر قاضی رئیس بیمارستان بوعلی وقت تهران - که از پزشکان برجسته بود - دعوت به عمل آوردند.

شایان ذکر است که در طول مدت بستری شدن معظم‌له، مرحوم حضرت آیه‌الله گلپایگانی و فرزند برومندشان مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا مهدی گلپایگانی و تمام پزشکان و کارکنان بیمارستان خالصانه‌ترین محبت را به اعاده سلامتی ایشان مبذول داشتند.

روزهایی که معظم‌له در بیمارستان بستری بودند، علما و مراجع عظام و

مدرسان و طلاب و شخصیت‌های قم به صورت گروهی و فردی از ایشان عیادت می‌نمودند. حضرت آیه‌الله گلپایگانی خود چندین بار از ایشان عیادت فرمودند. شاید خواست خدای متعال بود که حضرت آیه‌الله جهت معالجه به قم سفر نمایند و بزرگان وی را از نزدیک ملاقات کنند، زیرا در این مدت علما و فضایی حوزه بسیار اظهار خشنودی می‌کردند که عالم وارسته‌ای چون کوهستانی را از نزدیک زیارت کردند. و آرزو داشتند که آن بزرگوار در قم اقامت نمایند. حضرت آیه‌الله گلپایگانی شخصاً از معظم‌له خواستند که در قم بمانند و فرمودند: منزل هم تهیه شده اگر صلاح می‌دانید همین جا سکونت نمایید، ولی آقا نپذیرفتند.

حضرت آیه‌الله العظمی بهجت - دام ظلّه - نیز علاوه بر عیادت حضوری از ایشان پیام فرستادند که مازندران به اندازه کافی از ایشان استفاده کردند، اکنون در قم یا شاه عبدالعظیم اقامت کنند و یا استخاره کنند.

سخن آیه‌الله بهجت درباره‌ی معظم‌له

هنگامی که حضرت آیه‌الله بهجت جهت عیادت تشریف آوردند درباره‌ی معظم‌له فرمودند:

باید قدر چنین شخصیت‌هایی را دانست، زیرا قبلاً اگر مثل ایشان صد نفر بودند اکنون نادرند و از عدد انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند، هر یک به جای ده نفر نشسته‌اند، از این رو مزاحمتشان جایز نیست و نباید وقت آن‌ها را گرفت. در این ملاقات‌ها بزرگان گاهی مطالب و موضوعاتی در محضر آقا مطرح می‌کردند و برخی از ایشان موعظه و نصیحتی را تقاضا می‌نمودند؛ معظم‌له نیز بیاناتی می‌فرمود که متأسفانه چیزی از آن‌ها ضبط و حفظ نشد.

توصیه به بزرگان

از جمله حضرت آیه‌الله انصاری شیرازی - دام ظلّه - نقل فرمود: روز پنج‌شنبه‌ای خدمت آیه‌الله رسیدم و از ایشان نصیحت و پندی خواستم. معظم‌له فرمود: فقط به خدا اعتماد کنید نه غیر او. و نیز مرحوم آیه‌الله ستوده از اساتید برجسته قم بود با معظم‌له ملاقات نموده و روز بعد مطلب جالبی را از جریان ملاقات خود سر درس در جمع شاگردان خود نقل کرد: دیروز به عیادت آیه‌الله کوهستانی رفتم، در مورد دنیا و تجمل‌گرایی در روحانیت سخن به میان آمد، ایشان به من فرمودند: در درس از مسائل اخلاقی و معنوی هم برای شاگردان خود بیان کن. عرض کردم: متأسفانه قدری دنیا در بین روحانیت رسوخ کرده است. آقای کوهستانی با لطافت فرمود: نترس، بگو دو قدری.

باری با عنایت خداوند متعال و تلاش پزشکان همراه بذل توجه حضرت آیه‌الله گلپایگانی و فرزند بزرگوارش، بهبودی کامل برای حضرت آقا حاصل گردید و با کمال رضایت و خرسندی معظم‌له به مازندران مراجعت نمودند.

بدرقه آیه‌الله گلپایگانی

آیه‌الله زاده معظم نقل می‌کند: هنگام ترخیص حضرت آیه‌الله گلپایگانی بذل محبت فرموده و شخصاً برای بدرقه تشریف آوردند. آن روز هر دو بزرگوار کنار هم روی تخت بیمارستان نشسته بودند که گفت و گویی درباره توحید و عنایات حضرت حق - جل جلاله - بینشان انجام گرفت. حضرت آقای گلپایگانی در ضمن گفت و گو به آقا جان فرمود: بزرگی و تقوای شما برای من علم‌الیقین بود اکنون عین‌الیقین شد.

حجة الاسلام والمسلمین سید علی جبارزاده که در آن روز حضور داشت و نزدیک به صحنه بود چنین نقل می‌کند: ما جمعی از طلبه‌های مازندران در مقابل

آن دو شخصیت بزرگ ایستاده بودیم و به سخنانشان گوش می‌کردیم. حضرت آیه‌الله گلپایگانی به آقا جان فرمود: ما نیاز به دعای شما داریم ما را دعا کنید. آیه‌الله کوهستانی نیز فرمود: من شما را دعا می‌کنم، اما من هم از شما تقاضایی دارم و آن این است که دعا کنید و از خدا بخواهید هر چه سختی و فشار قرار است متوجه من شود در همین دنیا بر من وارد گردد و از سختی قیامت و فشار آخرت مرا نجات دهد.

پس از بازگشت معظم‌له به مازندران طبق صلاح‌دید پزشکان معالج به جهت آماده نبودن امکانات رفاهی منزل ایشان را به بیمارستان «زارع» ساری انتقال دادند. در مدت بستری شدن علما و مردم شریف از طبقات مختلف از آقا عیادت به عمل می‌آوردند و از بهبودی حال آقا جان اظهار خوشحالی می‌کردند، تا آن که با مراقبت بی‌دریغ پزشکان زحمت‌کش مازندران پس از یک هفته معظم‌له با سلامتی کامل به کوهستان بازگشتند.

بازگشت بیماری

افسوس که این سلامتی چندان به طول نیانجامید، بر اثر سرماخوردگی وضع مزاجی آقا در ۲۸ ذی‌قعدة ۱۳۹۱ به هم خورد و بار دیگر غم و اندوه در چهره ارادتمندان ظاهر گشت. آقازاده معظم‌له می‌گوید: پس از دگرگونی حال آقا جان بلافاصله از قم به حضورشان رسیدم، وضع مزاجی و جسمی ایشان را متغیر دیدم؛ به گونه‌ای که دیگر از آن به بعد حالشان رو به بهبودی نرفت و حال عمومی‌شان تغییر کرد، جهت رعایت حالشان ملاقات‌های عمومی را ممنوع کرده بودیم، ولی ایشان گاهی می‌فرمود اگر مردم آمدند مانع نشوید آن‌ها می‌آیند دعا می‌کنند خدا دعایشان را مستجاب می‌کند.

آقازاده نیز می‌گوید: در این مدت مردم علاقه‌مند گاهی وجوهات هم

می آوردند، اگر حالشان مساعد بود اجازه می داد که وجوهات را بگیرم و اگر مساعد نبود دستور می داد که اگر وجوهات آوردند قبول نکنید و احتیاط می کرد. هم چنین آیه الله زاده از خاطرات آن دوران می گوید: حدود یک ماه قبل از درگذشت یا کم تر بود که معظم له کیسه مخصوص پول خود را که وجوهات و پول های متفرقه را در آن نگه داری می نمود بیرون آورد مقداری پول که به حسب ظاهر هدیه بود به من داد و فرمود آن را به مصرف برسانید و مبلغ پنج تومان پول شخصی در او بود که گفت بعد از رحلت من آن را صدقه بدهید، آن گاه کیسه را بست و به من تحویل داد و گفت: پسرم دیگر چیزی ندارم و اگر در صندوق چیزی باشد مال شخص من نیست.

آمزش پدر بهترین هدیه

در این روزهای سخت آخر عمرشان گاه که با هم می نشستیم، معظم له از سخنان و نصایح پندآموز برای من بیان می فرمود از جمله این که می فرمودند: پسر بعد از مرگ من هیچ چیز تو را به این اندازه خوشحال نکند که بفهمی من آمرزیده شدم.

محمد دست خالی

مرحوم آیه الله کوهستانی در این اواخر عمر بسیار نگران آخرتش بود، با همه زهد و ورع خود را دست خالی می دید، از این رو هرگاه برخی از شاگردان او از قبیل شهید هاشمی نژاد و دیگر فضلا که از مشهد به حضورشان می رسیدند، می فرمود: سلام مرا به امام رضا علیه السلام برسانید و بگویید شیخ محمد دارد می آید، ولی دست خالی است.

یکی از ارادتمندان جناب آقای حاج محمدعلی صداقتی می گوید: شبی در

محضر آقا حضور داشتیم چون دیدم مشغول تضرع و مناجات است عرض کردم - الحمدلله - از هر جهت موفق‌اید و به عالمی می‌روید که با این دنیا قابل مقایسه نیست و با این همه زهد و تقوایی که در شما متجلی است، دیگر چه ناراحتی از رفتن و یا مرگ دارید. در پاسخ فرمود: درست است ولی بدانید ناراحتی من از مرگ نیست و از مردن خوفی ندارم، لیکن از آن بیم دارم که محمد می‌رود ولی دست خالی است.

آیه‌الله زاده می‌گوید: روزی یکی از علمای منطقه در محضرش حضور داشت وقتی نگرانی معظم‌له را از سفر آخرت مشاهده نمود به ایشان عرض کرد: شما کارها و وظایفشان را به خوبی انجام دادید و نباید مشکلی داشته باشید. آقا با چهره‌ای برافروخته در جوابش فرمودند: چه می‌گویی؟ امامی مثل علی علیه السلام وقتی که می‌خواهد از دنیا برود می‌گوید، نمی‌دانم خدا با من چه طور می‌خواهد معامله کند.

و نیز آقازاده اظهار داشت که در یکی از روزهای پایانی عمر بابرکتشان چون می‌دیدم خیلی مضطرب و نگران است به ایشان عرض کردم، من معتقد به آن خدایی هستم که شما در بحث توحید و خداشناسی اثبات می‌کردید. فرمود: الحمدلله، آن گاه گفتم آن خدا شما را می‌آمرزد. تا این جمله را به زبان آوردم به گریه افتاد و اشک از دیدگانش جاری شد و گفت: هنوز متوجه نشدم.

پناهندگی به حضرت رضا علیه السلام

هم چنین یادگار گرامی می‌افزاید: در سال‌های آخر عمر معظم‌له گاه که سخن از مرگ و سفر آخرت به میان می‌آمد به من می‌فرمود: اگر پول داری و برای شما مقدور است جنازه‌ام را به مشهد ببر و مرا در جوار حضرت رضا علیه السلام دفن کن و اگر پول نداشتی مرا در همین حیاط حسینیّه نزدیک جای‌گاه منبر دفن کن، ولی در

روزهای آخر حیات که هر لحظه به مرگ نزدیک تر می شد؛ در حالی که ترس تمام وجود او را احاطه کرده بود، فرمودند: حتماً مرا به مشهد ببرید من باید پناهنده به حضرت رضا علیه السلام شوم. جنازه مرا ببرید دور ضریح مطهر طواف بدهید من پناهنده به آن حضرت بشوم، آن گاه هر جا خواستید دفن نمایید.

آقا ما را پذیرفت

گویا تأکید و سفارش ایشان مبنی بر انتقال جنازه اش به مشهد به خاطر خوابی بود که احساس کرد حضرت رضا علیه السلام او را پذیرفتند، از این رو خود می فرمود: بر حسب خواب هایی که دیده شد معلوم می شود آقا - حضرت رضا علیه السلام - ما را پذیرفتند و آن خواب این بود که مشاهده کردند همه حضرات معصومین علیهم السلام در اتاقی نشسته اند و ایشان وارد آن مجلس شد، ولی جایی نیست که ایشان بنشینند؛ در این لحظه حضرت رضا علیه السلام نزد خود جایی را باز نمودند و خطاب به ایشان فرمود: بیا پیش من بنشین.

دهان شیطان را مشقت می زخم

در روزهای آخر با این که در بستر بیماری بود و دیگر رمقی نداشت، اما همواره در یاد خدا و مشغول ذکر بود. دختر مکرمه شان نقل می کند: در این اواخر چون حال آقا مساعد نبود، سعی می کردیم او را تنها نگذاریم و به نوبت نزدشان می ماندیم. روزی من به تنهایی در حضورشان نشسته بودم، آقا جان حال حرف زدن نداشت، دیدم به سخن آمد و از حال ما جويا شد، گفتم: همه خوب هستیم. پرسیدم: آقا جان می توانی با دهانت ذکر بگویی. فرمود: خدا لعنت کند شیطان را هر وقت می خواهیم ذکر بگویم سرفه ام می گیرد، اما من دهان شیطان را مشقت می زخم و هر طور است ذکر خودم را می گویم.

آخرین گفتار

روزها به سرعت سپری می‌گشت و بیماری آن مرد الهی هم‌چنان ادامه داشت و پزشکان و بستگان همه در تب و تاب بودند تا آن که روز پنج‌شنبه ششم ربیع‌الاول ۱۳۹۲ بر اثر شدت بیماری آقا جان از هوش رفت، ولی با تلاش پزشکان زحمت‌کش به هوش آمد. معظم‌له چیزی نگذشت که بار دیگر بی‌هوش شد و به مدت یک هفته تمام در حال اغما به سر برد و در طول این مدت یکی دو بار بیش‌تر نتوانست سخن بگوید آن هم به صورت جمله‌ای کوتاه. از جمله سخنان گهربار او در واپسین لحظات حیات آن بود که فرمود: مگر راهی غیر از راه خدا هست.

عروج ملکوتی

حالت اغما و بی‌هوشی آقا تا شب جمعه ادامه پیدا کرد و در این مدت مردم قدرشناس و باوفای مازندران همه نگران و جوایای حال آقا بودند و برای سلامتی معظم‌له مجالس دعا و توسل برگزار می‌کردند. طلاب نیز هر روز غروب به اتفاق دیگر علاقه‌مندان در حیاط حسینیه جلسه دعا و توسل را با شور و حال خاصی برپا و سلامتی و شفای ایشان را از خدا طلب می‌کردند، تا آن که شب جمعه بیماری آقا شدت یافت و لحظه موعود فرا رسید. پزشکان هر چند کوشیدند که بتوانند اندکی مرگ او را تأخیر بیندازند، اما افسوس که تلاش صادقانه آنان اثر نبخشید و لقای یار و محبت محبوب تحمل ماندن را از او گرفته بود و سرانجام در حدود ساعت یک بعد از نیمه شب جمعه چهاردهم ربیع‌الاول برابر با هشتم اردیبهشت سال ۵۱ شمسی در حالی که سکوت سنگینی فضای منزل آن عالم الهی و آسمان خطه شمال را فرا گرفته بود قلب مبارکش از تپش باز ایستاد و خورشید فروزانی که هزاران نفر از پرتو روشنایی او

بهره می‌گرفتند غروب کرد و ندای «ارجعی الی ربك» را لبیک گفت و روح بلندش به ملکوت اعلیٰ پرواز نمود و بدین ترتیب خواسته‌اش که رحلتش شب جمعه باشد، مستجاب گشت و در آن شب غفران و رحمت الهی به لقای محبوب شتافت.

تشییع بی نظیر

طبق وصیت‌اش حضرت آیه‌الله هاشمی‌نوبختی (داماد معظم‌له) پیکر مطهرش را همان شب در حیاط منزل غسل داد. صبح جمعه حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمد شاهرودی - از علمای برجسته بهشهر - بر ایشان نماز خواند. با انتشار خبر ارتحال معظم‌له با توجه به کمبود وسایل نقلیه در همان ساعات آغازین جمعیت انبوهی از نقاط مختلف استان در کوهستان گرد آمدند. صدای ناله و شیون همه جا را فرا گرفته و هاله‌ای از غم و اندوه و مصیبت بر همه مستولی گشت. همگی بی اختیار اشک می‌ریختند و هم چون روز عاشورا مردم در فقدان آن راحل عظیم‌الشان به عزاداری و سوگواری پرداختند. با شکوه و عظمت تمام جنازه را تا بهشهر به مسافت هفت کیلومتر با پای پیاده، در حالی که اکثر علمای مازندران شرکت داشتند تشییع نمودند. تراکم بیش از حد جمعیت مانع حرکت جنازه می‌شد که تدبیر متصدیان برای غافل‌گیر کردن مردم در جهت حرکت سریع‌تر جنازه کارساز افتاد و جنازه را پس از تشییع تا انتهای بهشهر به سمت مشهد حرکت دادند، وقتی کاروان حامل جنازه به گرگان رسید مشاهده گردید که علما و اقشار مردم با عکرم در مسیر خیابان اجتماع کردند و با اصرار و فشار تابوت مطهر را بر دست گرفته و تا آخر شهر تشییع کردند. در علی‌آباد نیز مردم انتظار جنازه را می‌کشیدند و با رسیدن کاروان با شور و علاقه خاصی به تشییع پرداختند، هنگام اذان مغرب جسد مطهر به بجنورد رسید و به محض اطلاع نمازگزاران و مؤمنان مراسمی در مسجد با حضور هیئت همراه جنازه برگزار و خطیب به منبر رفته و در

فضایل و مناقب آن عالم بزرگوار سخنرانی ایراد فرمود.

جنازه نیمه شب وارد قوچان شد و این در حالی بود که روحانیون و طلاب مازندرانی از جمله شهید هاشمی نژاد از ساعت‌ها قبل منتظر ورود جنازه مطهر پدر معنویشان بودند، به محض دیدن آن با شور و اشک و ماتم از جنازه مطهر معظم‌له استقبال کردند.

در جوار امام هشتم

پس از انتقال جنازه به مشهد صبح فردا یعنی روز پانزدهم ربیع‌الاول پیکر مطهر آن عالم ربانی با حضور علما و مراجع و طلاب و قشرهای مختلف مردم به سمت حرم منور تشییع شد، با این که اطلاعیه به نحو مطلوب پخش نشده و ساعت تشییع هم با اختلاف به گوش مردم رسیده بود و مرحوم آیه‌الله کوهستانی نیز عالم مقیم مشهد نبود، در عین حال تشییع باشکوه و کم نظیری انجام گرفت که در واقع از الطاف و توجهات حضرت رضا علیه السلام بود. حضرات آیات شیخ کاظم دامغانی، میرزا جواد آقانه‌رانی و مروارید تا آخر مراسم حضور داشتند. پس از آن که جنازه شریف را دور ضریح طواف دادند با این که محل دفن از قبل مشخص نشده بود و کسی حتی نزدیکان ایشان از محل دفن باخبر نبودند، ولی با عنایت حضرت رضا علیه السلام و سفارش حضرت آیه‌العظمی میلانی در فرصتی کوتاه بدن پاک آن رادمرد الهی را در بهترین نقطه یعنی رواق دارالسیاده در جوار ملکوتی امام هشتم به خاک سپردند تا برای همیشه در پناه آن امام همام باقی و زنده بماند.

غروب خورشید در مشرق

پس از ارتحال جانسوز آیه‌الله کوهستانی از قول یکی از علمای برجسته گرگان نقل شده که: چند روز قبل از درگذشت مرحوم آیه‌الله کوهستانی در خواب

دیدم که خورشید چیزی نمانده بود که غروب نماید، یک مرتبه از جای خود حرکت نمود و با سرعت تمام به سمت مشرق تغییر داد و در حال حرکت به سوی شرق بود که جرقه‌های فراوانی از خورشید می‌جهید و در فضا پراکنده می‌شد، ولی شعاع آن هم چنان در فضا پرتو افکند و باقی بود.

از خواب برخواستم هر چه اندیشه کردم تعبیر آن به فکرم نرسید، وقتی این خواب را برای یکی از علمای بزرگ نقل کردم ایشان پاسخ داد: شخص بزرگی از دنیا می‌رود؛ چیزی نگذشت که خبر ارتحال آیة‌الله کوهستانی را شنیدم که جنازه‌اش را به طرف مشهد انتقال می‌دهند. آری خورشید وجود نورانی ایشان بود که به سمت شرق و در کنار مرقد حضرت رضا علیه السلام غروب کرد و شعاع آن آثار زهد و تقوی آن مرحوم است که بر دل‌ها پرتو افکنده و جرقه‌ها علما و ستارگان حوزه آن بزرگوار است که در نقاط مختلف کشور می‌درخشند.

بازتاب ارتحال

رحلت جانگداز آن آیت الهی استان مازندران و حوزه‌های بزرگ علمی کشور قم، مشهد حتی حوزه نجف را تکان داد و همگی در ماتم فقدان آن فقیه بزرگوار به سوگ نشستند و اشک فراق ریختند، در زادگاه ایشان تا چهل روز مراسم سوگواری برپا بود و از نقاط مختلف استان جهت عرض تسلیت به بیت معظم‌له می‌آمدند.

و نیز در اغلب شهرهای مازندران مجالس ترحیم و یادبود به پاس بزرگداشت و خدمات معظم‌له برگزار گردید.

مراسم اربعین آیة‌الله در زادگاهش به نحو باشکوهی تشکیل و دانشمند شهید و شاگرد برجسته آن بزرگوار مرحوم هاشمی‌نژاد سخنرانی ایراد نمودند.

در قم از طرف آیات عظام و مراجع عالی مقام حضرات گلپایگانی و مرعشی

نجفی و میرزا هاشم آملی و طلاب و فضلاء مازندران مجالس «یادبود» برگزار شد.

در تهران از طرف حضرت آیه‌الله العظمی سید احمد خوانساری و آیه‌الله میرزا احمد آشتیانی به پاس احترام آن مرحوم مجلس ترحیم منعقد شد. در مشهد نیز آیه‌الله العظمی میلانی و آیه‌الله حاج سید حسین شاهرودی مجالس بسیار باشکوهی در جهت تجلیل از شخصیت آن بزرگوار تشکیل دادند. در نجف اشرف حضرت آیه‌الله العظمی سید محمود شاهرودی و حضرت آیه‌الله العظمی خویی و حضرت آیه‌الله فاضل (داماد معظم له) به طور جداگانه مجلس ختم برگزار کردند که در این مجالس بزرگان حوزه نجف از جمله حضرت امام علیه السلام شرکت نمودند.

در شهر کاشان از طرف آیه‌الله یربیبی مجلس «گرامی داشتی» برپا شد.

در دادگاه عدل الهی

پس از ارتحال ایشان یکی از شاگردان در خواب می‌بیند که قیامت برپا شده و آیه‌الله کوهستانی را جهت محاکمه در دادگاه عدل الهی حاضر ساختند، وقتی از ایشان گزارش زندگی در دنیا را خواستند، معظم له این چنین بیان کرد: من در دنیا جوری زندگی کرده‌ام که امروز هیچ یک از اعضا و جوارحم علیه من شهادت ندهد.^۱

۱- از شگفتی‌های روز رستاخیز این است که عضو مجرم بر گناه او گواهی می‌دهد. «یوم

تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون». (سوره نور، آیه ۲۴).

فصل دوم:

از منظر بزرگان

از ویژگی‌هایی که حضرت آیه‌الله کوهستانی را از دیگر علما و بزرگان معاصرش ممتاز می‌سازد، این است که تمام بزرگان و فقهای برجسته‌ای که به نحوی با او ملاقات داشتند و یا از سجایا و مکارم اخلاقی وی باخبر بودند از او به بزرگی و عظمت و معنویت یاد کردند و او را در ردیف علمای ربّانی و از شخصیت‌های کم‌نظیر تاریخ علمای شیعه می‌دانستند. در این فصل به گفتار بعضی از بزرگان درباره آن عارف فرزانه اشاره می‌شود.

حضرت آیه‌الله العظمی سید محمود شاهرودی

بین آیه‌الله شاهرودی و آیه‌الله کوهستانی ارادت و صمیمیت و پیوند ناگسستنی برقرار بود و سابقه دوستی‌شان به ایام تحصیل در نجف اشرف برمی‌گشت که هر دو بزرگوار خوشه‌چین محفل درس محقق ژرف‌نگر آیه‌الله نائینی بودند.

آیه‌الله شاهرودی همیشه از آقای کوهستانی با احترام و تجلیل یاد می‌کرد و در یکی از ستایش‌های خود از ایشان فرمود: «کوهستانی از برکات ارض است.» این چنین جمله‌ای از شخصیتی که خود مرجع جهان تشیع و از فقهای بزرگ نجف به شمار می‌آید بسیار قابل توجه و با اهمیت است. متقابلاً آیه‌الله کوهستانی

نیز آیه‌الله شاهرودی را شخصیتی علمی و فقیهی برجسته می‌دانست، از این رو در مسئله تقلید، مردم را به آن فقیه نامدار ارجاع می‌داد.

تقوا و نورانیت باطن آقای کوهستانی چنان آیه‌الله شاهرودی را تحت تأثیر قرار داده بود که نه تنها احترام فوق‌العاده‌ای به ایشان می‌کرد، بلکه برای شاگردان و پرورش یافتگان از محضر معظم‌له نیز حساب و بیزه‌ای قایل بود.

آقای مهندس میرهادی حاجی‌زاده نقل می‌کند:

در سفری که از آلمان به نجف اشرف داشتم به محضر حضرت آیه‌الله العظمی شاهرودی، مرجع بزرگ، مشرف شدم. ایشان بذل محبت کردند و بنده را در کنار خود نشاندهند. در اتاق پذیرایی ایشان متناوباً طلاب و روحانیون وارد می‌شدند و در موقع وارد شدن ایشان با گفتن «یا الله» و مختصر حرکتی خیر مقدم و یا خداحافظی می‌کردند. در یکی از این روزها طلبه‌ای لاغر اندام وارد شد که برای بنده تعجب‌آور بود که آقا به ایشان احترام بیش‌تر و تقریباً نیم‌قد از جا بلند شد که من احتمال آن دادم که باید ایشان از علم بالایی برخوردار و یا دارای کمالات ویژه‌ای باشند، جسارتاً از ایشان علت این تفاوت در برخورد را پرسیدم، ایشان فرمودند: این جوان از طلاب مدرسه آیه‌الله کوهستانی است باز جسارت کرده و سؤال کردم تفاوت چیست؟ فرمودند: کسی که ولو یک ماه در خدمت آیه‌الله کوهستانی تلمذ کرده باشد امکان انحراف در او بسیار ناچیز و شاید غیرممکن باشد.

حضرت آیه‌الله العظمی حکیم

عالم وارسته مرحوم حاج آقای درزیان نقل کردند: در سفر حج پس از ورود به مکه متوجه شدم حضرت آیه‌الله حکیم نیز مشرف هستند. در منی خدمت ایشان رسیدم، آقای حکیم از من پرسید: اهل کجایی؟ گفتم: از مازندران، پرسیدند:

آقای کوهستانی را می‌شناسی؟ گفتم: از شاگردان ایشان هستم. فرمود: او عالمی زاهد و عارف است، از اولیای الهی است در نجف به زهد و تقوا مشهور بود. بعد فرمود: آیا مردم قدر او را می‌دانند؟ سلام مرا به ایشان برسان.

حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی

هم‌چنین حاج آقای درزیان اظهار می‌دارد: ابتدا که جهت تحصیل علوم دینی به قم رفتم دیدم آب و هوای قم با مزاج من سازگار نیست و اقامت در قم برای من دشوار است، وقتی با آیه‌الله بروجردی مشورت کردم ایشان فرمود: تو چون مازندرانی هستی برو کوهستانِ بهشهر، در آن جا حوزه‌ای پاک و مقدس دایر است، برو نزد شیخ محمد زاهد حفاظ و در آن جا سطح را بخوان، اگر خارج هم می‌گویی در آن حوزه بمان بعد بیا قم.

آقای درزیان می‌افزاید: من به راهنمایی آقای بروجردی رحمته‌الله علیه به کوهستان آمدم، وقتی به محضر آیه‌الله کوهستانی شرف‌یاب شدم بسیار محبت فرمود و از اسم من پرسید، گفتم: محمد اسحاق درزیان هستم، گفت: تو درزی نجل شیخ اسماعیل هستی؟ گفتم: بله، اسم پدرم «شیخ محمد مهدی مظلوم» بود، تا این جمله را گفتم دوباره بلند شد و با من مصافحه کرد و فرمود: من و شیخ محمد مهدی مظلوم در مدرسه «سقا»ی بابل هم مباحثه بودیم، او خیلی مرد پاکی بود. وقتی فهمید من فرزند «شیخ محمد مهدی» هستم احترام زیادی به من کرد؛ به گونه‌ای که خیلی از شب‌ها با او می‌نشستیم و برای من از مباحث علمی و اخلاقی و نیز از خاطرات و حالات بزرگان و علمای گذشته بیان می‌فرمود و من متوجه شدم که آقای بروجردی که فرموده بود برو نزد شیخ محمد زاهد حفاظ، درست فرموده بود، چون هم زاهد بود و هم حافظه‌ای قوی داشت.

حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی

روزی که مرحوم کوهستانی پس از بهبودی، از بیمارستان آیه الله گلپایگانی خارج می شد، آیه الله گلپایگانی ضمن تودیع فرمودند: زهد و تقوا و بزرگی شما برای من علم یقین بود و الان به مرحله عین یقین رسید.

حضرت آیه الله العظمی میلانی

حضرت آیه الله میلانی به آقای کوهستانی خیلی اظهار علاقه و ارادت می کرد و از ایشان تجلیل و تمجید زیادی به عمل می آورد؛ به طوری که هرگاه آیه الله کوهستانی به مشهد مشرف می شدند حضرت آیه الله میلانی از ایشان دیدن می فرمودند، حتی در یکی از سفرها آقای میلانی دو مرتبه از ایشان دیدن کردند با این که مرحوم میلانی مرجع تقلید بود و کم تر از بزرگان این چنین دیدن می نمود. آقازاده گرامی آیه الله کوهستانی می گوید:

وقتی ما همراه معظم له جهت بازدید به بیت آیه الله میلانی رفتیم ایشان بسیار اظهار محبت فرمودند و آن گاه رو به آقا کرده و فرمودند: خیلی میل دارم شما در مشهد بمانید ولی از خدا می ترسم وجود شما در آن جا (مازندران) در مقابل دشمنان اسلام لازم است، می خواهم اصرار ورزم که این جا تشریف بیاورید و بمانید لیکن از خدا می ترسم، خدا می داند آستان قدس رضوی به وجود شما نیازمند است.

سخنران در مجلس ختمی که از طرف آیه الله میلانی به مناسب ارتحال مرحوم کوهستانی برگزار گردیده بود با حضور مرحوم میلانی و از قول ایشان نقل کرد که آقای میلانی فرموده بودند: دوست دارم توفیقی دست دهد سفری به مازندران نمایم و چند روزی از محضر آقا شیخ محمد کوهستانی استفاده کنم. نیز از آیه الله میلانی نقل شده که فرمود: لحظاتی که با آقا شیخ محمد کوهستانی می نشینم از عمرم محسوب نمی گردد.

حضرت آیه‌الله حاج سید حسین شاهرودی

ایشان از معاصران مرحوم آیه‌الله کوهستانی و از بزرگان مشهد بود. آیه‌الله زاده نقل می‌کند: روزی به محضر حضرت آیه‌الله حاج آقا حسین شاهرودی که از دوستان نزدیک مرحوم والد بود، شرفیاب شدم و از ایشان پرسیدم: از پدرم در ایام تحصیل و اقامت در مشهد و نجف چه خاطره‌ای دارید؟ آقای شاهرودی اظهار تأسف کرد و فرمود: خیلی چیزها از پدرت داشتم حیف که دیر آمدی، بعد در مقام بیان عظمت آیه‌الله کوهستانی فرمودند: نماز شب، روزه گرفتن، خواندن قرآن و سایر عبادت‌های ایشان در جای خود محفوظ، ولی آن چه که آقای کوهستانی را ممتاز می‌کرد آن بود که ایشان مالک نفس خویش بود و اختیار نفس دست ایشان بود، ولی اختیار ما در دست نفس است.

حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی

حضرت آیه‌الله مرعشی همواره از مقام و منزلت آیه‌الله کوهستانی تجلیل می‌نمود:

در یکی از سخنان خود فرمود: «کوهستانی لنگر ارض است»^۱.

علامه طباطبایی

عالم فاضل حاج شیخ محمد ابراهیمی نقل کرده: از علامه طباطبایی، صاحب تفسیر «المیزان» - رحمة‌الله علیه - شنیدم که درباره آقای کوهستانی فرمود: از وقتی که آقای کوهستانی را در منزل آیه‌الله میلانی (ره) دیدم، هیچ شبی نشد که ایشان را فراموش کنم.

۱- حجة الاسلام والمسلمین شیخ حبیب‌الله طاهری.

استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری

آیه الله زاده از مرحوم حجة الاسلام و المسلمین سیداحمد مصطفوی نقل کرد: با استاد شهید مرتضی مطهری ملاقات کردم. بین من و ایشان در مبحث عدل الهی بحثی پیش آمد و من مطالبی را عرض کردم. شهید مطهری از من پرسید کجا تحصیل کردی؟ گفتم: تمام اعتقادهای دینی ام نزد آیه الله کوهستانی درست شد. وقتی این جمله را گفتم، ایشان فرمود: راستی از آقای کوهستانی چیزهایی شنیدم او چگونه انسانی بود، گفتم: آقای کوهستانی هیچ کاری را برای غیر خدا نمی کرد. وقتی شهید مطهری این جمله را شنید، متأثر شد و دست خود را بر پشت دست دیگرش زد و فرمود: ای داد و بیداد چرا خدمت ایشان نرسیدم، بعد عکس آقای کوهستانی را از من طلب کرد که برای ایشان فرستادم.

حضرت آیه الله سید عبدالکریم کشمیری

روزی که به محضر مبارک آن عارف فرزانه شرف یاب شدیم، وقتی که از ایشان سؤال شد آقای کوهستانی را چگونه یافتید؟ فرمود: او صاحب نفس زکیه بود.

حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج آقای قاسمی می گوید: در ایوان حضرت امیر علیه السلام آقای کشمیری را ملاقات نمودم و از ایشان پرسیدم: در این سفر که به ایران تشریف بردی آیا با آقای کوهستانی دیداری داشتی؟ فرمود: بله با ایشان ملاقات کردم و يك نماز نیز به ایشان اقتدا کردم، خیلی برای من جالب توجه بود و لذت بردم و از نمازهایی بود که مطمئن هستم مورد قبول واقع شده است.

هم چنین آیه الله کشمیری فرمودند: در سفری که به ایران آمده بودم با دوستی عازم مشهد بودیم او مرا به روستای کوهستان برد ایشان به من فرمودند: من

شاگرد جدّ شما آیه‌الله سید محمدکاظم یزدی در نجف و جد پدری‌تان آیه‌الله سید حسن کشمیری در کربلا بودم، ایشان از آقا سید حسن بسیار تعریف و تمجید کردند. آقای کوهستانی انسانی تحفه بودند با این که معمولاً برای همه نان و آش می‌آوردند، آن روز برایمان برنج و مرغ آوردند و پذیرایی کردند!

گویا در همین سفر بود که حضرت آیه‌الله فکور یزدی نیز به همراه ایشان بودند. آقای فکور به آقای کوهستانی احترام و تواضع زیادی می‌کرد و به مرحوم کوهستانی می‌فرمود: «ما را مهمان دلت کن».

حضرت آیه‌الله سیدهاشم رضوی

جناب آقای حاج شیخ محمد ابراهیمی نقل می‌کند از مرحوم آیه‌الله سیدهاشم رضوی (از شاگردان عارف بزرگ آیه‌الله سیدعلی قاضی) شنیدم که دربارهٔ مرحوم کوهستانی فرمود: ثمره و نتیجهٔ مکتب اهل بیت علیهم‌السلام این است که شاگردانی مثل آقای کوهستانی در آن تربیت می‌شوند. و یا به این تعبیر که آخرین مرحله تشییع و شیعه واقعی بودن این است که مثل آقای کوهستانی بیرون می‌آید.

۱- سید علی اکبر صداقت، روح و ریحان، ص ۴۴.

گفتنی است که ظاهراً آیه‌الله کوهستانی، آیه‌الله سید محمدکاظم یزدی و سید حسن کشمیری را درک نکرده است، چراکه وفات سید کاظم یزدی صاحب «عروه» ۱۳۳۷ ق است و وفات سید حسن کشمیری طبق نقل صاحب کتاب «روح و ریحان» ۱۳۲۸ ق می‌باشد. حال آن که طبق فرمایش آقا زاده آیه‌الله کوهستانی ایشان در سال ۱۳۴۰ ق، وارد حوزه نجف گردید. با این حساب هیچ یک از آن دو بزرگوار را درک نکرده است و شاگردان آن دو نبوده است. البته این که از آن دو بزرگوار تعریف و تمجید کرده باشد جای شکی نیست و ظاهراً پدر آقای کشمیری را درک کرده است، ولی با این حال اگر آن چه راکه حضرت آقای کشمیری نقل فرموده از زبان آیه‌الله کوهستانی شنیده باشد باید تاریخ ورود آقای کوهستانی به نجف را حداقل به قبل از سال ۱۳۳۷ ق، بدانیم تا در این صورت بگوییم در درس سید کاظم یزدی حضور داشته است و این بعید به نظر می‌رسد.

حضرت آیه‌الله محسنی ملایری

حجة الاسلام والمسلمین شیخ حسین معافی می‌گوید: روزی به اتفاق یکی از دوستان خدمت عالم عارف آیه‌الله محسنی شرف‌یاب شدیم. من از ایشان پرسیدم: شما آقای کوهستانی را می‌شناسید؟ فرمود: بله من از ملایر به کوهستان رفتم و در آن جا ایشان را زیارت کردم او از علما و فقهای وارسته بود و در عصر خود مردی کم‌نظیر بود.

حضرت آیه‌الله العظمی حسین نوری همدانی

حضرت آیه‌الله حسین نوری همدانی در کتاب «علمای بزرگ اسلام» درباره آیه‌الله کوهستانی می‌نویسند:

در صفحات مازندران در روستایی نزدیکی به شهر عالم بزرگوار و فقیه وارسته‌ای به نام «شیخ محمد کوهستانی» زندگی می‌کرد. زندگی زاهدانه او بسیار آموزنده و این زندگی هیبت و عظمت زائدالوصفی به او داده بود که مردم مسلمان برای دیدنش - که انسان را به یاد خدا می‌انداخت و شنیدن کلماتش در روح هر شنونده‌ای تحول روحی ایجاد می‌کرد و تماشای کارهایش انسان را به معنویات و کارهای خدایی ترغیب می‌کرد - فوج فوج می‌آمدند^۱.

در دیدار حضوری که به خدمت آیه‌الله نوری همدانی شرف‌یاب شدیم و از ایشان خاطراتی را درباره آیه‌الله کوهستانی جو یا شدیم، فرمودند:

من در کوهستان به محضر آیه‌الله کوهستانی رسیدم - و این زمانی بود که به خاطر مبارزات سیاسی علیه شاه در مازندران به سر می‌بردم - او زندگی زاهدانه‌ای داشت و در عین حال فکر و اندیشه انقلابی داشت و فکرش هم‌آهنگ

با نهضت و مبارزات حضرت امام - رحمه الله عليه - بود. در آن زمان خفقان که شرایط بسیار دشواری بر علیه روحانیون مبارز و انقلابی ایجاد کرده بودند ایشان ما را تقویت کرده و به ما روحیه دادند.

حضرت آية الله شيخ عبدالجبار فقيهی کلایى

درباره آية الله کوهستانی چنین فرمود: «او محبى الدين» يعنى زنده کننده دين است.»

آية الله شيخ على ليموندهى^۱

مرحوم آقای ليموندهی تواضع و فروتنی فوق العاده‌ای به مرحوم آية الله کوهستانی داشت و همیشه از ایشان با عظمت یاد می‌کرد. وقتی از آقای کوهستانی نزد ایشان صحبت می‌شد، می‌فرمود: آقای کوهستانی به قدری بزرگ و آقا است نفسی که ما می‌کشیم از برکت وجود ایشان است.

شريف رازى

مورخ و دانشمند معاصر، مرحوم شريف رازى در شرح حال آية الله کوهستانی از وی این چنین یاد می‌کند:

«شيخ الفقهاء العالمين و زين العلماء الصالحين آية الله في الارضين مرحوم حاج شيخ محمد کوهستانی بهشهرى، عالمى ربانى و فقيهى سبحانى و زاهدی عابد از مشاهير علما معاصر داراى کرامات باهره و معنويت فوق العاده و در عصر ما بى نظير بودند....»

۱. مرحوم آية الله ليموندهی از عالمان برجسته و متقى شهر نکا بود. در عظمت و بزرگواری ایشان

همین بس که آية الله کوهستانی او را عالمى فاضل و متقى می‌دانست و از وی به نیکی یاد می‌کرد.

مرحوم آیه‌الله کوهستانی واقعاً از مصادیق حقیقی علمای ربانی بود منظرش انسان را به یاد اولیا و امامان معصوم علیهم‌السلام و منطوقش آدمی را به یاد خدا و قیامت می‌آورد.^۱

حجة الاسلام والمسلمین محمد تقی فلسفی

دانشمند شهیر مرحوم استاد محمد تقی فلسفی دربارهٔ مقام و منزلت آیه‌الله کوهستانی فرمود: زندگی چند نفر را که مطالعه می‌کردم ناخودآگاه معنویت جان روان مرا فرا می‌گرفت. یکی زندگی پدرم آیه‌الله شیخ محمد رضا تنکابنی دیگری زندگی آیه‌الله شیخ حسنعلی اصفهانی نخودکی. هم چنین یکی از بزرگان که زندگی‌اش مرا به یاد قبر و قیامت و معنویت سوق می‌داد زندگی آیه‌الله شیخ محمد کوهستانی بود. که وقتی زهد و ساده‌زیستی او را دیدم مرا دگرگون کرد.^۲

شیخ رجبعلی خیاط

از جمله شخصیت‌های برجسته‌ای که با مرحوم آیه‌الله کوهستانی در ارتباط بود، عبد صالح خدا مرحوم شیخ رجبعلی خیاط بود که بارها به دیدار آقا جان آمده بود و ارادت‌ی ویژه به معظم‌له داشت. مرحوم آقا نیز برای حاج شیخ رجبعلی احترام خاصی قایل بود و از ایشان به نیکی یاد می‌کرد.

یکی از شاگردان شیخ رجبعلی نقل کرد: در سفر اولی که شیخ رجبعلی به کوهستان آمد هنگام بازگشت در مسیر راه از دوستان خود پرسید این آقا اصلاً این جایی است؟ گفتند: ظاهراً اهل همین جاست، بعد شیخ پرسید: مردم قدر او را

۱- گنجینه دانشمندان، ج ۳، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۲. حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای ادبی از وعاظ مقیم تهران.

می‌دانند؟ آن گاه خودش جواب داد: نه، نمی‌دانند!

یکی از شاگردان آقا جان آقای حاج شیخ حسین گرایلی (از فضلا و اساتید حوزه مشهد) نقل کرد: چون آوازه مرحوم شیخ رجبعلی خیاط را شنیده بودم که مردی الهی است و چشم برزخی دارد از آقا جان پرسیدم: چگونه ممکن است که آقایی در تهران باشد و این همه کوه‌ها و دره‌ها را پشت سر بگذارد، مثلاً حادثه‌ای را که در یکی از روستاهای شمال اتفاق می‌افتد ببیند و از آن خبر بدهد؟ آقا در جواب فرمود: بله درست است راه‌های متعددی برای رسیدن به این حالت‌ها وجود دارد که همه خلاف شرع است؛ فقط یک راه صحیح است که آن هم بنده خدا شدن است و مرحوم شیخ رجبعلی مرد موحدی بود و در سایه بندگی خدا به این مقامات رسیده بود.

به مناسبت این سؤال معظم‌له فرمود: جناب شیخ رجبعلی و آقای لیموندهی و چند تن از ارادتمندان ایشان این جا آمده بودند و موقع خداحافظی تا نزدیک پل آنان را بدرقه کردم، در آن حال خلوتی با خدا کرده بودم، جناب شیخ رجبعلی جلوتر بود و داشت می‌رفت ناگهان برگشت و سینه ما را بوسید من فهمیدم که او چیزهایی می‌فهمد و خیلی گریه کرد. بعد که آقای لیموندهی نزد من آمد و به من گفت که شیخ رجبعلی فرمود: قلب آقا را نورانی دیدم، نوری که جز در اولیای الهی ندیدم. گریه‌ام برای این بود که از وجود این مرد کم بهره بردم. البته این جریان را مرحوم آقای کوهستانی برای من با سختی و اکراه نقل می‌کرد.

یکی دیگر از شاگردان شیخ رجبعلی که به کوهستان آمد برای آیه‌الله زاده نقل فرمود: شیخ رجبعلی خیاط می‌گفت سالی دو بار به کوهستان می‌روم و می‌فرمود آقای کوهستانی از نوک پا تا سر نور است، من وقتی می‌روم آن جا از ایشان نور می‌گیرم و برمی‌گردم.

در این جا مناسب است مشروح ملاقات مرحوم شیخ رجبعلی خیاط با مرحوم

آقا جان را از زبان یکی از شاگردان مرحوم کوهستانی که خود شاهد آن دیدار به یاد ماندنی بود بشنویم. حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمود محقق می‌گوید:

از جمله خاطرات شیرین و پرمحتوای من با حضرت آیه‌الله کوهستانی خاطره‌ای بود که مرحوم شیخ رجبعلی خیاط برای ملاقات با آقا جان به کوهستان آمده بود. روزی ما در محضر آقا نشسته بودیم دیدیم جعفر دایی خبر آورده که حضرت آیه‌الله لیموندهی به همراه شیخ رجبعلی خیاط تشریف آوردند و بیرون مدرسه هستند. آقا بلافاصله از جا برخاست و به جعفر دایی گفت: تعارف کن و بگو تشریف بیاورند. من از این خبر خوشحال شدم، چون آوازه شیخ رجبعلی را بسیار شنیده بودم و خیلی دوست داشتم که او را از نزدیک ببینم. آقا جان برای استقبال از اتاق بیرون رفت من نیز پشت سر آقا جان به قصد استقبال حرکت کردم. هم زمان با رسیدن ما آقا شیخ رجبعلی همراه آیه‌الله لیموندهی از ماشین پیاده شدند. دیدم شیخ رجبعلی عبایی بر دوش و کت و شلوار طوسی رنگ به تن دارد و کلاه بافتنی بر سرش و عصای چوبی هم در دستش، پشت سر آقای لیموندهی آمدند و با آقا مصافحه کردند. شیخ رجبعلی خیاط به آقای لیموندهی خیلی احترام می‌کرد؛ به طوری که جلوتر از آقای لیموندهی راه نمی‌رفت و خود پشت سر آقای لیموندهی حرکت می‌کرد. من چون آوازه شیخ رجبعلی را شنیده بودم خیلی دقیق ایشان را تحت نظر داشتم که ببینم چگونه با آقا جان برخورد می‌کند. دیدم برخوردش با آقا معمولی و عادی است؛ در حالی که به آقای لیموندهی بیش‌تر احترام می‌کرد. با این که می‌دانستیم آیه‌الله لیموندهی گرچه بسیار با تقوا و جلیل‌القدر است، در همه ابعاد شاگرد آیه‌الله کوهستانی است، از این رو تواضع بسیار به آقا جان داشت و این برخورد شیخ رجبعلی با آقا جان مسئله‌ای برای شخص بنده شده بود که چرا شیخ رجبعلی به آقا جان عنایت کم‌تری دارد، تا این که وارد حیاط حسینیہ شدیم و در اتاق کوچک حسینیہ

نشستیم.

جعفر دایی با بعضی از طلبه‌ها مشغول پذیرایی شدند بنده در آن مجلس که جداً مجلس بسیار عجیب و پرمحتوایی بود تا آخر آن حضور داشتم و خود آقا جان نیز دوست می‌داشت که من بنشینم، چرا که مباحثی از معارف و توحید را نزد آقا خوانده بودم و آقا این جلسه را برای من پر ثمر می‌دانست. پس از آن که مجلس آرام شد آقا شیخ رجبعلی رو کرد به آقا جان و فرمود: بیاناتی بفرماید که همگی استفاده کنیم آقا جان فرمود: سخن با شماست ما در انتظار افاضه نشستیم. شیخ رجبعلی گفت: آقا، اگر بندگان خدا بنده خوبی برای خداوند باشند و خالصاً و مخلصاً خداوند را پرستش کنند چنین بنده‌ای مظهر قدرت خداوند خواهد شد حتی خداوند تبارک و تعالی اراده «كُنْ فَيَكُونِي» را هم به چنین بنده‌ای خواهد داد. مرحوم آقا در تأیید سخن مرحوم شیخ رجبعلی فرمود: بلی ائمه عليهم السلام این معنا را در ادعیه فرموده‌اند؛ از جمله در دعای اعمال هر روز ماه رجب که می‌فرماید: «اللهم انی استلک بمعانی جمیع ما یدعوک به ولایة امرک» تا جایی که می‌فرماید: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقَهَا وَ رَتْقَهَا بِيَدِكَ».

خلاصه، هر چه را شیخ رجبعلی از قله‌های بلند عرفان به میان آورده مرحوم آقا جان همه آن‌ها را از کلمات عرفانی و عرشی حضرات معصومین عليهم السلام از مناجات خمسہ عشر و یا از ادعیه صحیفه سجادیه و یا ادعیه دیگر استدلال و شاهد می‌آورد که به حق آن روز مجلس پربار و پر معنویت بود.

در هر صورت، دید من به مرحوم شیخ رجبعلی عوض نشده بود که به آقا عنایت کم‌تری دارد در حالی که شنیده بودیم که او صاحب کرامات است، چگونه در این موضوع خاص اشتباه می‌کند خود آقای لیموندهی درباره آقا جان «انا عبد من عبید محمد» می‌گوید. دیگر کم‌کم داشت نظر بنده از شیخ رجبعلی برمی‌گشت و اعتقاد به مقام معنوی او کم می‌شد تا این که جلسه به پایان رسید و مرحوم

آقای لیموندهی به شیخ رجبعلی گفت دیگر زحمت را کم کنیم و شیخ رجبعلی هم از آقای کوهستانی خداحافظی کرد. آقا جان تعارف کرد که شب مهمان ما باشید. شیخ رجبعلی فرمود: آقای لیموندهی باید به نماز مغرب و عشا برسند و مردم منتظرشان هستند اجازه بفرمایید مرخص شویم. آقایان بلند شدند و ما نیز همراه آقا برای بدرقه از جا برخاستیم. رسم آقای کوهستانی این بود که تا بیرون حیاط حسینیه نزدیک پُل مهمان‌ها را مشایعت می‌کرد، ما همه همراه آقا جان تا جلوی نهر، آنان را مشایعت کردیم. آقای لیموندهی و آقا شیخ رجبعلی با آقا جان معانقه کردند و رفتند که سوار ماشین شوند.

من هنوز منتظر بودم که آیا نظر شیخ رجبعلی به آقا جان عوض می‌شود یا خیر. آقای لیموندهی به اصرار آقا شیخ رجبعلی سوار ماشین شد و آقا شیخ رجبعلی رفت که سوار ماشین شود صورتش را برگردانید و نگاهی به سیمای آقای کوهستانی انداخت و قریب به یک دقیقه به چهره آقا نظر کرد، ناگهان جناب شیخ از سوار شدن به ماشین منصرف شد و به طرف آقا آمد، تا به ایشان رسید دست انداخت به گردن آقا جان و بنا کرد پیشانی و محلّ سجده آقا جان را بوسیدن، چند مرتبه پیشانی آقا را بوسه زد. در حالی که چشم‌هایش پر از اشک شد آقا را رها کرد و به طرف ماشین حرکت کرد تا به ماشین رسید باز نگاهی به طرف آقا جان انداخت و این دفعه دیگر صدای گریه‌اش بلند شد و دستش را از ماشین گرفت و به سرعت به طرف آقا دوید و آقا را در بغل گرفت و شروع کرد سینه آقا را بوسیدن. آن‌گاه دست به پشت آقا زد و فرمود: مرحبا و آفرین بر شما که به جایی رسیدی که دیگران کم‌تر توانستند به آن جا برسند. در این لحظه بود که هم مقام شیخ رجبعلی برای من مجسم شد و هم مقام روحانی و عرفانی آقا جان برای من صد در صد ثابت شد. خدا را شاهد می‌گیرم که صحنه بسیار حساس، هیجان‌انگیز و غیرقابل وصفی بود که در عمرم تاکنون برایم رخ نداده بود.

استاد سیدجعفر سیدان

دانشمند گرامی حاج سیدجعفر سیدان (از علمای مقیم مشهد) چنین نقل می‌کند: چندبار به محضر حضرت آیه‌الله کوهستانی رسیدم و با ایشان برخوردهایی داشتم که دنیایی از معنویت، اخلاق و درس بود. معظم له در مسائل اخلاقی بسیار دقیق و مراقب بود، به گونه‌ای که ظریف‌ترین مسائل را در نظر می‌گرفتند.

از جمله خاطرات شیرینی که با ایشان دارم به ماه رضانی مربوط می‌شود که در اطراف بهشهر منبر می‌رفتم. پس از ماه مبارک رمضان جهت زیارت آن بزرگوار خدمتشان رسیدم، علاقه‌مندان دیگری نیز در حضور ایشان بودند. یکی از وعاظ و روحانیان مشهد که برای تبلیغ به مازندران آمده بود همراه میزبان‌ش برای دیدار از معظم له نیز آمده بودند. مرحوم آیه‌الله کوهستانی وقتی با همه حاضران احوال‌پرسی کردند و به همه خوش آمد گفتند، مجدداً با میزبان آن «مبلاغ» احوال‌پرسی کرده و از او تفقد کردند و خطاب به وی فرمودند: این احوال‌پرسی دوم به دلیل زحماتی بود که در این یک ماه برای روحانی خودتان کشیدید و در راه دین کوشیدید. این حرکت محبت‌آمیز برای آن میزبان خیلی مهم و دل‌گرم‌کننده بود و برای ما نیز که ناظر این رفتار ظریف و دقیق بودیم، درس‌های فراوانی به همراه داشت.

در هاله‌ای از نور

از خاطره‌های دیگر که با آن عالم بزرگ دارم و نشان از مقام بلند معنوی ایشان دارد، این است که روزی برای دیدار ایشان به کوهستان رفتم. وقتی داخل حیاط حسینیّه ایشان شدم، معظم له روی سکوی اتاق پذیرایی ایستاده بودند، ناگهان دیدم هاله‌ای از نور اطراف سرش را احاطه کرده، به حدی که نگاه کردن به

چهره ایشان نیاز به دقت داشت، که پس از چند لحظه به حال اول برگشت. در مجموع می‌توان گفت مرحوم آیه الله کوهستانی از جهت مراقبت در همه جهات، و توجه به خداوند متعال و خضوع و خشوع در درگاه حضرت حق از معدود عالمانی است که من دیده‌ام؛ حتی وی از برخی جهات بی‌نظیر بودند، چرا که ایشان علاوه بر مقام تقوا و معنویت ناظر به اوضاع منطقه و جهات اجتماعی آن بودند؛ یعنی با این که در منزلشان نشسته بودند منطقه را زیر نظر داشتند و هر جا که می‌توانستند فعل و انفعالی به وجود بیاورند، جلوی منکری را بگیرند و معروفی را تثبیت کنند کوتاهی نمی‌کردند.

فصل سوم:

از دیدگاه پزشکان معالج

در این فصل به گوشه دیگری از فضائل و مکارم اخلاقی مرحوم آیه‌الله کوهستانی که از زبان پزشکان معالج ایشان صادر شده می‌پردازیم، پزشکانی که هر یک بحق از افتخارات جامعه پزشکی کشور و نمونه انسان‌های خدمت‌گزارند. و در سال‌های آخر حیات معظم‌له در جهت سلامتی و معالجه ایشان تلاش‌های صادقانه و مستمر داشتند، باشد که بدین وسیله از سعی و تلاش بی‌شایبه این عزیزان پاک نهاد قدردانی کرده باشیم.

آقایان از ساری: دکتر سید اسماعیل شهیدی، مرحوم دکتر سید محمدحسین سعیدی، دکتر ابوالقاسم اخوتیان، دکتر مهدی مشکوری.

و از بابل: دکتر سید بدرالدین نورانی و مرحوم دکتر طهماسبی.

در این میان دو تن از پزشکان به دیار باقی شتافتند و متأسفانه نتوانستیم خاطرات آنان را ضبط کنیم. خوشبختانه باقی اطبا در قید حیاتند و مشغول انجام وظیفه و خدمت به هم‌نوع هستند که از خداوند متعال دوام عمر و توفیق روزافزون برای آن بزرگواران خواستاریم یادآوری می‌گردد که پزشک مخصوص قلب حضرت آیه‌الله مرحوم دکتر سعیدی بود. وی از پزشکان متعهد و متدین بود که زحمات بی‌دریغی را جهت معالجه و بهبودی معظم‌له متحمل شد، حتی یک روز در هوای سرد و بارانی از لب جاده بیش از یک کیلومتر راه را پیاده طی می‌کند و خود را به بالین آقا حاضر می‌سازد.

دکتر سیداسماعیل شهیدی (متخصص چشم)

وی از طبیبان متعهد و خدوم و از انسان‌های شایسته و با معنویت است که در ایام نقاهت آیه‌الله زحمات طاقت فرسایی را متحمل شدند و همواره در خدمت معظم‌له و مورد عنایت ویژه حضرت آیه‌الله بودند. وی خاطرات خود را چنین بازگو می‌کند:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست یاد آن یاری که او را یار نیست از بنده سؤال شده است چگونه با حضرت کوهستانی آشنا شدم، باید عرض کنم ایشان از تجلیات عنایات خداوند باری تعالی بر بخش بزرگی از مردم مازندران بوده‌اند و بسیار طبیعی است که آوازه نام ایشان نه تنها در اقصی نقاط استان گسترش یافت، بلکه شهرت وی به سایر نقاط کشور هم رسید وقتی مردم دین باور متوجه حضور ایشان - با توجه به اوصافی که از وی نقل شد - شدند، بدیهی بود که حقیر نیز در حوزه جاذبیت معظم‌له قرار بگیرم و در همان نخستین دیداری که در اوایل دهه چهل وقوع یافت تا زمان رحلت ایشان دست ارادت از دامن ایشان نکشیدم به خصوص در دوران کسالت ایشان در شش ماه آخر حیاتشان پیوسته و هر روز صبح‌گاهان به زیارتشان می‌شتافتم و وظیفه‌ام این بود که راننده پزشک‌خانه باشم که برای عیادت و درمان ایشان به کوهستان می‌رفتند و به این وظیفه هم افتخار می‌کردم.

آن چه که مرا شیفته ایشان ساخت، سادگی و فروتنی محض در عین رفتار ملاطفت‌آمیز یک‌سان با همگان بوده است؛ به نحوی که هر کس پیش خود تصوّر می‌کرد که از همه به ایشان نزدیک‌تر است.

یک روحانی نحیف کرباس‌پوش که دارای عینک مخصوص اشخاص نزدیک‌بین است را در نظر بیاورید که مردم از طبقات مختلف و از نقاط پهناور مازندران به دیدارشان می‌شتافتمند و در حیاط خانه و یا حسینیه در انتظار دیدار

ایشان می‌نشستند و در سکوت محض محو و مجذوبِ حالات و رفتار و گفتار ایشان بودند تا ایشان شخصاً و یا در پاسخ پرسش‌هایی که از وی می‌شد چه می‌گویند. بسیار کم دیده شد که کسی توقع خاصی از ایشان عرضه کند ایشان هم چنان‌که از مردانی نظیر ایشان انتظار می‌رود به ضمیر اشخاص اشراف داشتند و آنچه که در ذهن و ضمیر حاضران خطور می‌کرد، در صورتی که مصلحت می‌دیدند پاسخ کلی ضمن صحبت خود می‌دادند بی‌آن‌که شخص خاصی را مخاطب قرار دهند و بنده خود شاهد چنین وضعی بودم (که جریان آن را در فصل جلوه‌های پارسایی نقل کردیم) و نظایر این کرامتِ اشراف به خواطر را ناظر بودم. مرحوم حجة الاسلام آقا میر نعیم حسینی که از شاگردان بسیار نزدیک ایشان بودند و دائماً در حول و حوش ایشان حضور داشتند دو بار برای بنده مطلبی را تعریف کرد که در ذیل عرض می‌شود:

سال‌ها قبل از دهه سی یک روز صبح که عازم بهشهر بودم، دیدم آقای کوهستانی وارد حیاط خانه شدند و یکسر به اتاق آمدند، واقعه‌ای که بسیار نادر بود که ایشان چنین افتخاری را نصیب من کنند. به بهشهر می‌رفتم تا بدهکاری بقالی را که نه تومان بود بدهم، وقتی من لطف ایشان را دیدم دلیر شدم و عرض کردم: به بهشهر می‌رفتم که بدهی داشتیم ادا کنم به این امید که ایشان پولی به من لطف کنند که با کف هر دو دست به شانه‌هایم فشار آوردند و فرمودند: «ان شاء الله» درست می‌شود و تشریف بردند. من هم پیاده آمدم به سوی جاده بهشهر که بارش باران شروع شد و حسابی خیس شدم؛ در همین حال یک تانکر نفتی را خدا رساند، دست نگهداشتم مرا سوار کرد به شرطی که دو ریال بدهم، قبول کردم همین که به بهشهر رسیدیم باران ایستاد و من در سر راه نزدیک پمپ بنزین پیاده شدم و راننده با لطف بسیار که شوخی کردم، کرایه را نپذیرفت و من در جاده بهشهر گرگان به سوی مغازه بقال رهسپار شدم که ناگهان مردی مرا دید و

سلام کرد و آمد جلو و گفت نمی‌خواهی مصافحه کنیم، در حین مصافحه در حالی که می‌گفت صدقه نیست مال جدّ خودت است مبلغی پول نفره که در آن زمان در معاملات رایج بود در دستم گذاشت و رفت من شمردم دیدم درست نه تومان به همان اندازه بدهی من است. گریه و اشک ریختم، ولی هر چه به اطراف نظاره کردم او را ندیدم، مثل اینکه غیب شده باشد و متوجه شدم که از غیب این مبلغ به من حواله شده است صورتم را خشک کردم و در جهت جاده گرگان به سراغ بقالی رفتم و طلب او را پرداختم و او نیز گفت از سفر زیارتی قم برگشته‌ام و برای شما یک عدد چراغ بادی به قیمت پانزده تومان سوغاتی آورده‌ام، آن را گرفتم و به کوهستان برگشتم و این در حالی بود که آقا در حال قدم زدن در حیاط حسینیّه بود. گویا منتظر بودند وقتی مرا دیدند فرمودند درست شد؟ عرض کردم بلی فرمودند همه پول را به بقال دادی؟ عرض کردم بلی - مثل این که نمی‌بایست همه را می‌دادم - بعد به خانه بازگشتم؛ یعنی ایشان نگران و مراقب وضع من بودند و در نخستین برخورد درباره بدهکاری من سؤال کردند. از جمله خصوصیات مرحوم آقا میر نعیم حسینی به خاطر خصایل نیکو و بارز اخلاقی و شیفتگی محض این مرد به آقای کوهستانی است که مورد علاقه و لطف آقای کوهستانی بوده است. او عاشق آقای کوهستانی بوده و آقا نیز او را مثل فرزند خود دوست می‌داشتند.

در واقع خصوصیات بارز حاکم بر محیط تحت سلطه روحانی حضرت کوهستانی موجب پرورش چنین چهره‌هایی می‌شد. یک بار یکی از خدمه‌های آقای کوهستانی به پزشکی از مریدان آقای کوهستانی مراجع کرد. آن پزشک می‌گفت از وضع ظاهری این خدمت‌گزار احساس کردم که ایشان نیاز به کمک دارند، مبلغی به ایشان دادم که برای خودشان خرج کنند. آن مرد کم بضاعت چنان با پیشنهاد من برخورد کرد که از کار خودم پشیمان شدم چه آن که ضمن اعتراض می‌گفت: من از شما چیزی قبول نمی‌کنم، آقا هر چه من احتیاج داشتم باشم به من

لطف می‌کنند. جوّ استغنا و بی‌نیازی و کم‌طمعی در فضای کوهستان موج می‌زد. خود آقای کوهستانی مظهر تامّ و تمام این روحیه بوده است، معظم‌له از کسی هدیه قبول نمی‌فرمودند. یک بار یکی از پزشکان ساری قطعه عبایی نازک در بازگشت از مکه برایشان هدیه آوردند، وی از قبول آن امتناع کردند، وقتی با اصرار آن پزشک مواجه شدند به شرطی قبول کردند که ایشان مجاز باشند اگر بخواهند به دیگری هدیه کنند. ایشان به علت اقامت طولانی در بیمارستان دچار زخم بستر شدند بنده برای ایشان یک نوع زیر پیرهن کرک‌دار بسیار سبک و نرم تهیه کردم و خدمت ایشان عرضه داشتم وقتی فهمیدند در درمان ایشان مؤثر است؛ به شرطی پذیرفتند که قیمت آن را از مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای سید آقا هاشمی‌نسب داماد ایشان دریافت کنم.

دربارهٔ علاقه بنده به ایشان مطلب واضح است و سرسپردگی بنده در مشاهده فضایل برجسته و عظمت ایشان امری طبیعی و غیر ارادی است. ایشان به من لطف زیادی داشتند و بارها به من فرمودند: شهیدی من تو را به چشم دیگر نگاه می‌کنم به خصوص در زمان کسالت ایشان که به خانه‌شان زیاد رفت و آمد می‌کردم. یک بار فرمودند: چرا به خاطر دوست داشتن من، خود را به زحمت می‌اندازی؟^۱ نتیجه به نظر من ایشان در قلّه رفیع روحانیت قرار داشتند نه تنها اقشار هم‌لباس ایشان از وی کسب آبرو و حیثیت می‌کردند، بلکه جامعه به وجود چنین گوهر گرانبهایی افتخار می‌کرد. معظم‌له شخصیت ذی‌جودی بودند که هر کس با ایشان دیدار می‌کرد نمی‌توانست از جاذبه نفوذ معنوی‌شان بی‌تأثیر بگذرد. وی اهل باطن و کشف و کرامات بودند که به ندرت آثاری از خود بروز می‌دادند و

۱- هرگاه که معظم‌له این چنین جمله‌ای را به دکتر شهیدی می‌فرمود، جناب دکتر در جواب

می‌گفت: وظیفه است. آقا در پاسخش می‌گفت: عمل به وظیفه هم کار هر کس نیست.

می‌کوشیدند با رفتاری ساده با جامعه عجین شوند و جداً از نشان دادن شأنی از شئونات وجودی خود امتناع می‌کردند. روحش شاد و راهش پر رهرو باد. در آخر برای فرزندان و نوادگان ایشان آرزو می‌کنم که خاستگاه خود را فراموش نکنند و باید هم چنان خود را منزله و تمیز و پاکیزه نگاه دارند تا جامعه بدانند اینان نسب از که می‌برند.

این زمان بگذار تا وقت دگر شرح این هجران و این خون جگر
دکتر اسماعیل شهیدی

۱۳۷۹/۷/۱۸

دکتر سید بدرالدین نورانی (متخصص بیماری‌های ریوی): وی از پزشکان متعهد و انسان دوست است که در جهت بهبودی و سلامتی معظم‌له زحمات زیادی متقبل شدند. در تاریخ ۷۹/۱۲/۱۴ با ایشان مصاحبه‌ای انجام دادیم که خاطرات خود را چنین بیان کردند:

اولین شناخت من زمانی بود که عده‌ای از آقایان و محترمان شهر بابل به مطب من آمدند و گفتند که آیه‌الله کوهستانی کسالت دارند، شما باید بر بالین ایشان حاضر شوید و این وقتی بود که من تازه از آلمان آمده بودم و کار بسیار زیاد داشتم، چرا که در بیمارستان «زارع» ساری بیماران زیادی در انتظار من بودند، گفتم پس از رفتن به بیمارستان به کوهستان می‌آیم روزی که وارد منزل آیه‌الله کوهستانی شدم فکر می‌کردم که این جا دم و دستگاهی و تشکیلاتی وجود دارد، ولی دیدم یک زندگی کاملاً ساده که در من بی‌نهایت اثر گذاشت. آقا خیلی نفس تنگی شدید داشت و وقتی محاسن تمیز و پاک ایشان را دیدم، بلافاصله به یاد پدر بزرگ خود آقای سید آقا نورانی افتادم که از علمای بابل بود، گویا که دوباره ایشان را زیارت کردم. حرکت درونی شدیدی در من ایجاد شد که بدون هیچ دلیلی فریفته روحانیت و نورانیت ایشان شدم. پس از معاینه مشاهده کردم که

ایشان به بیماری مزمن ریوی مبتلا هستند، از این رو صلاح دیدیم که جهت آزمایشات ایشان را به بیمارستان زارع منتقل کنیم. اطرافیان آقا گفتند که آقا به بیمارستان نمی‌آید، ولی من عرض کردم که به تشخیص من ایشان باید به بیمارستان منتقل شود. آقا متوجه گفتار ما شد و فرمود نمی‌شود وسایل را به این جا بیاورید. عرض کردم: خیر باید در بیمارستان باشد و آوردن تجهیزات به این جا ممکن نیست. قرآن آوردند و ایشان استخاره کردند؛ پس از استخاره ایشان را به بیمارستان منتقل کردیم. مدتی که در بیمارستان بستری بودند حالشان رو به بهبودی و سلامت می‌رفت و در این مدت بسیار با هم خلوت می‌کردیم و از فرمایشاتشان استفاده می‌بردم و گاه با من مزاح می‌فرمود: که اگر حرف هیچ کس را گوش نکنم جرئت نمی‌کنم حرف شما را گوش نکنم.

از خاطره‌های به یاد ماندنی این بود معظم‌له در دورانی که در بیمارستان بستری بودند به بیماران سایر بخش‌ها سر می‌زدند و از بیماران دلجویی و تفقد می‌کردند و این خود تأثیر شگفتی در روحیه بیماران ایجاد کرده بود، چرا که اکثر بیماران مسلول که در آن جا بستری بودند اغلب از حالشان ناامید بودند، به ویژه زنان و دختران که دلجویی و و دعای خیر معظم‌له قوت قلبی برای آنان بود و در بهبودی‌شان تأثیر زیادی داشت. معظم‌له هنگامی که می‌خواستند از بیمارستان مرخص شوند مبلغ ۴۸۰۰ تومان به من پرداخت کردند و فرمودند: برای افراد بی‌بضاعت خرج کنید ما این پول را نگه داشتیم و به بیمارانی می‌دادیم که هزینه مخارج را نمی‌توانستند پرداخت کنند. این پول خیلی برکت داشت به نحوی که مدت زیادی بیماران از آن استفاده کردند و مقداری از آن را نیز برای بیمارستان خون خریداری کردیم. این آشنایی ما باعث گردید که رفت و آمد زیادی با آقا داشتیم و همسر آقا نیز از ما پذیرایی خوبی می‌کردند و ما نیز به عنوان داروی شفابخش از غذای آقا استفاده می‌کردیم.

پسر بیا به عیادت

مسئله بسیار جالبی که در زندگی و روحیه من خیلی اثر گذاشت و مرا دگرگون کرد این بود که در آذرماه ۴۷ یا ۴۹ شبی در منزل استراحت می‌کردم، خواب دیدم که آیه‌الله کوهستانی بیمار است و خطاب به من می‌کند و می‌گوید بیا به عیادت من، مریض هستم. از خواب بیدار شدم به همسرم گفتم: آقا مرا صدا زد! همسرم گفت: چیزی نیست خواب دیدی. دوباره خوابیدم و باز خواب دیدم که آقا به من فرمود: پسر مگر شما را صدا نزدم که به عیادت من بیایی! از خواب بیدار شدم و به خودم گفتم حتماً آقا مریض هستند. صبح زود با این که هوا بارانی و همراه با برف بود عازم کوهستان شدم دیدم جلوی درب منزل آقا شاگردان و اطرافیان تجمع کردند به محض این که مرا دیدند زمزمه می‌کردند که آقای دکتر نورانی را چه کسی خبر کرده؟ من وارد اتاق آقا شدم، همه می‌پرسیدند آقای دکتر را چه کسی خبر داد. در این هنگام آقا فرمود: من خواستم ایشان بیاید. همه شگفت‌زده شدند که چگونه آقا دکتر نورانی را با خبر کرد این جا بود که در روحیه من تأثیر ژرفی گذاشت و نشاطی در من پدید آمد و خوشحال شدم از این که وجود من سودمند است که این چنین مرد بزرگواری مرا صدا می‌زند و مرا می‌طلبد. آقا به بنده اظهار لطف می‌کردند و می‌فرمودند: در ناصیه شما نورانیت می‌بینم.

در واقع، آن بزرگوار مرد بسیار متقی پرهیزکار و عالم ربانی و دوست داشتنی و از همه نظر در بین مشابیهین خود ارجحیت داشتند، به خصوص در صداقت و امانت و درستی و بالا بودن فهم اجتماعی به اعتقاد من معظم‌له دایماً در حال مناجات و ذکر خدا بود. وی غرق در الهیات و با ماورا طبیعت در تماس بودند. از جمله سفارشات ایشان به من رفتن به حج بود از من پرسید حج رفتید؟ عرض کردم: نه. فرمود: کوشش کنید حتماً حج و زیارت خانه خدا مشرف شوید.

سرانجام با دعای خیر معظم‌له این توفیق نصیبمان شد.

دکتر مهدی مشکوری متخصص بیماری‌های داخلی - قلب و عروق: از پزشکان متعهد و دلسوز بود که زحمات خداپسندانه وی در جهت بهبودی آیه‌الله کوهستانی مورد تقدیر است. وی درباره معظم‌له می‌گوید:

سال‌های آخر عمر پربرکت حضرت آیه‌الله کوهستانی افتخار معالجه ایشان را داشتم، در روزهای واپسین حیات ارزشمندشان با داشتن ضعف و کهولت شدید هر بار که جهت معاینه حضورشان شرف‌یاب می‌شدم با لبخند پرمهرشان مورد استقبال قرار می‌گرفتم. روزی با وجود وخامت حال عمومی با تبسم و روحیه بسیار قوی خطاب به من فرمودند: من مزاحم شما و بستگانم و این مردم که از راه‌های دور جهت عیادت‌م به حضور می‌رسند شدم، واقعاً راضی به زحمت نیستم. من عمرم را کردم و خودم می‌خواهم بروم، ولی از آن جا که آدم به حرف و دستور طیب معالجش عمل نکند نوعی خودکشی است آن هم عملی حرام است، لذا هر آن چه دستور بدهید اطاعت و عمل می‌کنم.

ایشان زاهدی خالص و بصیر و یکی از روحانیان والا مقام بودند که در نهایت سادگی و بی‌آلایشی زندگی می‌کردند.

دکتر ابوالقاسم اخوتیان متخصص جراحی: از پزشکان متدین و خدمت‌گزاری بود که خدمات انسانی و زحمات‌های فراوان ایشان به آیه‌الله کوهستانی فراموش نشدنی است.

صدای تلاوت قرآن

ایشان درباره معظم‌له چنین نقل می‌کند که: غروب همان شب که حضرت آیه‌الله کوهستانی رحلت کردند من در خدمتشان بودم و آقا را معاینه کردم، وضعیت مزاجی ایشان بسیار نگران‌کننده بود. از چشمانش متوجه شدم که حال آقا دگرگون است، لذا پس از انجام معاینه به خانه برگشتم. نزدیک صبح یا پس از

طلوع فجر متوجه صدای قرائت قرآن شدم و این در حالی بود که من بیدار بودم، خیلی تعجب کردم، با خود گفتم این صدای قرآن از کجاست؟ چرا که از همسایگان من کسی قرآن نمی‌خواند، برای اطمینان از این پهلو به پهلو دیگر دراز کشیدم و گوشم را تیز کردم باز صدای قرآن به گوش می‌رسید که با لحن غم‌انگیزی تلاوت می‌شد. در درون خود احساس کردم واقعه مهمی رخ داده است و حدس زدم که حتماً حال آقای کوهستانی وخیم است. صبح زود با یکی از پزشکان به طرف کوهستان حرکت کردیم، همین که به کوهستان رسیدیم دیدم صدای تلاوت قرآن به گوش می‌رسد و فهمیدیم که حضرت آیه‌الله به لقای الهی شتافته است.

از نکات قابل توجه این بود که صدای قرائت قرآنی که من در منزل خود در ساری شنیده بودم، عین صدای قرآنی بود که از مناره کوهستان پخش می‌شد و قاری آن را تلاوت می‌کرد.

نگران نباش خوب می‌شود

خاطره دیگری که از آیه‌الله کوهستانی دارم این است که بعد از رحلت ایشان نیز ارتباط روحی من با ایشان قطع نگردید. شبی حضرت آقا را خواب دیدم و به ایشان عرض کردم: آقا جان سینه من زخم شده و مرا اذیت می‌کند ایشان با ملاحظت و محبت فرمودند نگران نباش به همین زودی خوب می‌شود. از خواب بیدار شدم دو سه روز بعد زخم‌های سینه من خوب شد.

فصل چهارم:

یادگاران

مرحوم آیه‌الله کوهستانی در حدود ۲۵ سالگی با دختری از خانواده متدین ازدواج کرد. ثمره ازدواج مبارک معظم‌له هشت فرزند بود که چهار تن از فرزندان ایشان در دوران کودکی و در زمان حیاتشان از دنیا رفتند. ولی خداوند متعال با عطا کردن چهار فرزند صالح دیگر چراغ زندگی ایشان را روشن نمود. سه تن از آنان دختر که همگی آنان را به همسری سه تن از شاگردان شایسته خود درآورد و آخرین فرزند خلف صالح ایشان فاضل متعهد حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد اسماعیل کوهستانی - دام ظلّه - است که در این فصل به نحو اختصار و گذرا به شرح حال فرزند پرومندان و دامادهای معظم می‌پردازیم.

فرزند یگانه

«هنالك دعا زكريا قال رب هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء؛^۱ در آن جا بود که زکریا با مشاهده آن همه شایستگی در مریم پروردگار خویش را خواند و عرض کرد خداوندا از طرف خود فرزند پاکیزه‌ای به من عطا فرما که تو دعا را می‌شنوی.»

زکریای پیغمبر - علی نبینا وآله وعلیه السلام - از درگاه الهی ذریه طیبه را می‌طلبد که برخی از مفسران ذریه طیبه را به ولد صالح معنا می‌کنند در تفسیر «جوامع الجامع» به فرزند بابرکت و متقی و پاک تفسیر شده است. فرزند صالح و طیب و طاهر یکی از دو نام نیکوی آدمی است؛ زیباترین و ماندگارترین میراث فرزند نیک است که در واقع یکی از زراعت‌های خیر آخرت و از عمل‌های نیک جهان ابدیت فرزند صالح است. در بیان ارزشمند پیامبر اسلام آمده است: آن وقتی که انسان درگذشت اعمال او قطع و پرونده‌اش بسته می‌شود، مگر سه کس: - صدقه جاریه‌ای داشته باشد؛ - دانشی که به او نفع بخشد؛ - فرزند صالح که برای پدر دعا کند.

نقش فرزند در تحقق اهداف پدر خیلی زیاد است، از این رو کم نبودند بزرگانی که با توسل به اهل بیت علیهم‌السلام، از خداوند دارای فرزند صالح گشتند. خلف صالح و یادگار ارزشمند آیه‌الله کوهستانی عالم وارسته حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد اسماعیل کوهستانی در سال ۱۳۲۴ ه.ش. در روستای کوهستان از دامن مادری پاک دامن دیده به جهان گشود. ولادت مسرت‌بخش و شادی آفرین این نوزاد هنگامی اتفاق افتاد که پدر بزرگوارش سال‌ها در انتظار داشتن چنین فرزندی که مایه سعادت و سربلندی وی و تحقق بخش اهداف مقدسش باشد به سر می‌برد، از معظم‌له نقل شده که فرمود: اسماعیل را نداشتیم «انا انزلنا» زیاد می‌خواندیم. در حقیقت آیه‌الله کوهستانی این فرزند را هدیه‌ای از طرف خداوند می‌دانست. مادر مهربانش که زحمات زیادی در رسیدگی طلاب متحمل شده بود نیز فرزند را اجر و مزد آن خدمات می‌دانست و می‌گفت: «اسماعیل مزد مدرسه من است». در هر حال محمد اسماعیل دوران کودکی را در دامن پر مهر و محبت مادر و بهترین معلم اخلاق و ایمان و تقوا گذراند و در کنارشان ادب و اخلاق را نیز فرا

گرفت. از حسن اتفاق دوران کودکی وی هم‌زمان شد با اوج شکوفایی علمی حوزه علمیه کوهستان که با مدیریت مدیران آن عالم الهی اداره می‌گشت. در واقع، او در حوزه پرورش یافته بود و این خود فرصت مناسبی در جهت رشد و نمو ایشان در کسب علم و فضایل اخلاقی شد. پس از دوران طفولیت و فراگیری قرائت قرآن و فارسی دروس حوزوی را در حوزه کوهستان آغاز نمود. اولین کتاب یعنی «امثله» را نزد پدر بزرگوارش شروع به آموختن کرد. برخی دیگر از کتاب‌های ادبیات هم چون سیوطی و منطق را نیز از محضر پرفیض والد استفاده کرد و باقی کتب ادبیات و فقه را نزد اساتید فاضل حوزه هم چون مرحوم حضرت آیه‌الله محمدی لائینی و مرحوم آیه‌الله حاج سید آقا هاشمی‌نسب و دیگر استادان حوزه به پایان برد.

در کنار آموختن از تدریس غافل نشد و کتاب‌های پائین‌تر را برای طلاب تدریس می‌کرد، بیان شیوا و قدرت تفهیم مطالب علمی از او مدرسی ماهر و خوش بیان ساخته بود. معظم‌له برای تکمیل سطح روانه عش آل محمد قم شد و باقی‌مانده سطح را از اساتید برجسته حوزه هم چون حضرات آیات اعتمادی، و فاضل لنکرانی فرا گرفت. حضور هوشمندانه در دروس اساتید از او مستشکلی فاضل و دقیق ساخته بود؛ به حدی که در برخی از درس‌ها نگاه استاد به ایشان بوده است.

پس از اتمام سطح در درس خارج فقها و بزرگان حوزه شرکت نمود. و سال‌ها از محضر پرفیض حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی و حضرت آیه‌الله شیخ محمدتقی مجلسی اصفهانی استفاده کرد و مدتی نیز در محضر حضرت آیه‌الله راضی تبریزی و حضرت آیه‌الله مشکینی تلمذ نمود و در فضل و تقوا و کمالات معنوی مورد تأیید آن بزرگواران بود.

معظم‌له پس از سال‌ها اقامت در جوار حضرت فاطمه معصومه علیها السلام جهت تبلیغ

و ارشاد و احیای میراث ماندگار پدر یعنی حوزه علمیه کوهستان به زادگاه خود مراجعت کرد. از مهم‌ترین فعالیت‌های فرهنگی و دینی ایشان در کنار امامت جماعت در جای‌گاه پدر و تبلیغ و موعظه و تفسیر قرآن احیای حوزه کوهستان است که پس از چند سال وقفه آن را به جوشش درآورد که همان ابتدای کار طلاب منطقه حضور پیدا کردند از ادبیات تا فقه و اصول و معارف الهی را از محضر بابرکتشان استفاده می‌نمودند و بسیاری از آنان برای تکمیل معلومات خود به حوزه‌های قم یا مشهد رهسپار شدند.

هم اکنون نیز حوزه مقدس آن فقیه عالی مقام توسط معظم‌له اداره می‌گردد و هم چنان در منطقه پرتو افشانی می‌کند و بیش از پنجاه نفر از طلاب علوم دینی از نقاط مختلف استان در آن مشغول به تحصیل می‌باشند، امیدواریم از برکت انفاس قدسی آن راحل عظیم‌الشان هم چنان حوزه پایدار و بارونق بماند و خلف صالح ایشان بیش از پیش در تربیت و تعلیم طلاب موفق باشند. حضور آن بزرگوار در مسائل روز به ویژه انقلاب در خصوص تحقق بخشیدن به آرمان‌های انقلاب اسلامی در منطقه چشم‌گیر بوده است. شرکت در مجالس و راه‌پیمایی‌ها و تشویق جوانان برای حضور در این محافل و رسیدگی به مشکلات جوانان، به ویژه پاسخ‌گویی به نیازهای فکری و فرهنگی و اعتقادی جوانان به شکل تدریس کلاس‌های معارف اسلامی و عقاید برای قشرهای مختلف مردم و نیز در نهادهای انقلابی چون سپاه و بسیج از دیگر فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی ایشان بوده است.

ویژگی‌های اخلاقی

معظم‌له در بسیاری از صفات و سجایای اخلاقی آئینه وجود پدر عالی‌قدرشان می‌باشند. در حقیقت تمام سعی و همتشان آن بوده است که در زندگی از خط‌مشی

پدر بزرگوارش که همان جهت خدا باوری و معاد باوری است، پیروی کند و زندگی معنوی آن عالم الهی را الگوی خویش قرار دهد که واقعاً در این الگو پذیری موفق بوده است. زهد و ساده زیستی، اخلاص، ارادت به اهل بیت علیهم السلام تقوا و ایمان، تواضع و فروتنی، پرهیز از شهرت طلبی و بسیاری از صفات انسانی دیگر از ویژگی های بارز ایشان است.

حضرت آیه الله حاج سید آقا هاشمی نسب:

معظم له در سال ۱۳۰۴ شمسی در قریه کوهستان (آسیا بسر) از پدری جلیل القدر به نام سید محمد فرزند میر هاشم فرزند سید ذوالفقار و مادری به نام کربلایی زینب هاشمی فرزند ملا یحیی گرجی که از علمای بزرگ وقت به شمار می آمد متولد شد، قبل از دوران بلوغ پدرش را از دست داد.

روزی از شجره و نسب ایشان صحبت به میان آمد، فرمودند: علی ما نقل از سادات حسینی هستیم، ولی به اعتبار جد ما میر هاشم به هاشمی شهرت یافتیم. سپس نکته جالبی را اضافه فرمودند که یک وقت در مورد سیادت خاندان خود فکر می کردم که آیا سید هستیم یا نه؟ شب در خواب دیدم بی بی زینب علیها السلام سوار بر شتر است و ساربان در کنار وی. آن حضرت با من گفت و گو می کرد. ساربان خطاب به حضرت عرض کرد: این مرد اجنبی است. حضرت زینب علیها السلام فرمود: او با ما است از آن روز اطمینانم به سیادت کامل شد.

معظم له در سال ۱۳۲۱ شمسی وارد حوزه علمیه شد. دروس مقدماتی و سطح را در حوزه علمیه کوهستان و برخی حوزه های بیلاقی «کلا - کوا» طی نمود. حوزه کوهستان بستری مناسب جهت رشد بنیه های علمی و معنوی او بود؛ سپس برای تکمیل معلومات به شهر قم و پس از مدتی به سمت عتبات عالیات هجرت کرد و پنج سال در نجف اشرف از محضر علمی، دو آیت بزرگ:

حضرت آیه الله العظمی شاهرودی (ره) و حضرت آیه الله العظمی میرزا هاشم

آملی (ره) کسب فیض نمود و از جانب این دو مرجع شیعه مجاز و مأذون و در بعد فضل و تقوا مورد تأیید بود. پس از بازگشت به وطن مالوف امر مدیریت داخلی و تدریس بخشی از دروس حوزه علمیه کوهستان را به صلاح دید آیه‌الله کوهستانی به عهده گرفت و تا زمان رحلت آن عالم ربانی در تربیت و سازمان‌دهی امور طلاب نقش اول را داشت و برای شخص آیه‌الله کوهستانی (ره) مشاوری امین و رازداری مطمئن محسوب می‌شد. پس از رحلت آن عارف عالی‌قدر هم چنان به تبلیغ دین و خدمت و ارشاد مردم پرداخت. فعالیت‌های حوزوی و فرهنگی خود را با تدریس ادبیات، سطح (شرح لمعه، رسائل و مکاسب) در حوزه قدسیه بهشهر ادامه داد. معظم‌له ضمن آن که از شاگردان برجسته آقا جان کوهستانی بود به دامادی ایشان نیز مفتخر گردید و در کنار این نامدار، پاک، تواضع و وارستگی، بی‌ریایی و سایر کمالات روحی و اخلاقی را نیز آموخت.

خصوصیات اخلاقی

ارتباط با خدا: مرحوم هاشمی‌نسب با قرآن دعا زیارت عاشورا مصائب و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام به شدت مأنوس بود. عقب نمازها قرآن تلاوت می‌نمود، در مناسبت‌های مذهبی از ادعیه و اعمال مخصوصه غافل نمی‌شد، در حرم حضرت رضا علیه‌السلام حال و هوای عجیبی داشت، به حضرت حمزه سیدالشهدا (ره) سخت عقیده‌مند بود و می‌فرمود: هرگاه مشکلی دارم به او نذر می‌کنم که زیارت عاشورا بخوانم و صد تومان پول بدهم. وی اضافه فرمود: گاهی زیارت حضرت حمزه را می‌خواندم، چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را دوست می‌داشت، یک وقت به فکرم رسید شاید این زیارت بدعت باشد، شبی او را در خواب دیدم با صورتی کشیده و زیبا - که تا برابر سینه از خاک بیرون آمده بود - مرا بوسید و دو بار به من گفت: بر همین عقیده باش، بر همین عقیده باش.

غناى طبع: معظم‌له به جهت داشتن طبع بلند، طمع به مال و ثروت کسی

نداشت. حتی پول عقد نمی‌گرفت، از تصرف در بیت‌المال و ارتزاق از وجوهات شرعی با آن که مأذون بود ابا داشت؛ راه تأمین مخارج زندگی اش باغ و مقداری اراضی مزروعی متعلق به مادر و خاله‌اش بود که شخصاً به آن مبادرت می‌ورزید و عزت و آبرویش را با عرق جبین و کدّ یمین حفظ می‌کرد. هیچ سائلی را ناامید نمی‌کرد.

فروتنی: وی در کنار دانش، خاک‌ساری و بی‌آلایشی مثال زدنی داشت؛ به طور کلی از خویشان فارغ بود و خود را یک شخصیت نمی‌دید، لذا توقع تکریم از مردم نداشت. کسی نبود که مردم را به سوی خود دعوت کند و دانش و خدمت را به رخ مردم بکشد. کم‌تر حرف می‌زد و بیش‌تر عمل می‌کرد. تقاضای مشروع کسی را بی‌جواب نمی‌گذاشت، از این رو خود فرمودند: عادت‌م این است اگر کسی چیزی از من تقاضا کرد در صورت تمکن جواب نمی‌کنم، حتی اگر پیرزنی بگوید مریضم مرا نزد دکنتر ببر.

کسانی که دانش و هنر خود را به رخ مردم می‌کشند و مردم را به سوی خود دعوت می‌کنند با کسانی که تمام کوششش خود را صرف دعوت مردم به سوی خدا می‌کنند تفاوت زیادی دارند.

فراوانند کسانی که فقط حرف می‌زنند و عمل نمی‌کنند یا اگر بد عمل نکنند، کم عمل می‌کنند.

این بزرگوار خوب درس خواند، خوب درخشید، خوب گفت و خوب عمل کرد و افتخار حوزه و همنوعان شد و راستی که انسان‌های بافضیلت در هر جامعه‌ای اعتبار و آبروی آن جامعه‌اند.

ولایت و امام: مرحوم هاشمی‌نوبخت با ولایت عجین بود، لذا در برابر فرمان امام راحل (ره) تسلیم محض بود؛ در سال‌های قبل از انقلاب با امام امت ارتباط داشت و در حقیقت رابط سیاسی بین امام و آیه‌الله کوهستانی بود،

همان‌طور که واسط بین مردم و شخص معظم‌له بود و در همین خصوص پس از حادثه دست‌گیری امام (ره) در سال ۴۲ در پی کوشش جهت تعطیلی بازار شهرستان بهشهر دست‌گیر و بازداشت شد. در ماجرای انقلاب نیز همواره در جهت حمایت از انقلاب و امام حرکت می‌کرد و در تمام مراحل انقلاب و جنگ تحمیلی در صحنه حضور داشت و در پشتیبانی و بسیج عمومی نقش به‌سزایی ایفا کرد، بارها در معرکه جنگ و خطوط مقدم حاضر شد. فرزندانش بارها و ماه‌ها در جبهه‌ها شرکت داشتند و در این راه دو فرزندش: شهید سید محمدتقی و سید ابوالحسن را هدیه انقلاب و اسلام نمود و دو فرزند دیگرش نیز معلول و مجروح شدند و از این مهم‌تر میزان صبر و ظرفیت بالای او بود. در شهادت دو جگر گوشه‌اش به سبب دارا بودن روحیه قوی اظهار لابه و بی‌تابی نکرد، بلکه شاکر بود و صبر می‌نمود، زیرا کسی که تسلیم امر حق باشد در مصایب و حوادث دهر لطف حق را آشکار می‌بیند، لذا عجز و بی‌قراری را خطا می‌شمارد.

آمادگی روحی: طهارت روح و صفای باطن او مثال زدنی بود. قابلیت بالای روحی زمینه برخی الهامات را فراهم کرده بود. گویا شهادت فرزندش آقا محمدتقی برای او مسلم بود. پس از زیارت ثامن‌الائمه علیه السلام همین که از صحن مطهر خارج شد به او عرض شد از مازندران وسیله نقلیه برای شما آوردند بدون وقفه فرمودند: آقا محمدتقی شهید شد! به ناچار گفته شد ظاهراً چنین است، فرمود: دیشب خوابش را دیدم در خواب به من گفتند محمدتقی شهید شد. و نیز فرمود: بعد از شهادت آقا ابوالحسن جمعی از ما خانواده‌های شهدا را به مناطق جنگی بردند به جایی رسیدیم که ناگهان غم بر من عارض شد و همین‌طور که به سمت جلو حرکت می‌کردیم به تدریج بر غم افزوده شد، تا آن که ناگهان اشک از چشمانم جاری گردید، با عجله اشکم را پاک کردم تا همراهان متوجه نشوند، از یکی از برادران پاسدار پرسیدم این جا کجاست؟ گفت: دارخوین، آن جا محل

شهادت فرزندم ابوالحسن بود.

گاه می فرمود: عدد هفت برایم یمن دارد. چهار مسافرت من به بیت‌الله الحرام در سال‌های ۴۷-۵۷-۶۷-۷۷ اتفاق افتاد. در سفر آخرم به خدا عرض کردم چهار سفر حج نمودم، اما دو آرزو به دل‌م مانده است: یکی حجرالاسود و دیگری تشریف به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام استلام حجر به این گونه نصیب شد که در مطاف کعبه ایستاده بودم ناگهان دیدم شرطه‌ای جلو آمد و دید منتظر ایستاده‌ام دستم را گرفت و مردم را کنار زد و راه را برای من باز کرد و مرا به حجرالاسود نزدیک نمود و رفت و به این آرزویم رسیدم، اما آرزوی دوم، روزی در مسجدالحرام شخصی را روی سکوی مقابل رکن یمانی با پیراهن عربی دیدم که به نظرم می‌رسید از مردم پاکستان است، گفت وگویی بین ما واقع شد، در آن حال هیچ توجه نداشتم بعدها به ذهنم رسید که شاید او خود حضرت بود.

خدمات اجتماعی: مرحوم هاشمی‌نوب که به حق شیفته خدمت به خلق بود در کنار تبلیغ دین و تربیت نفوس گام اول را در بخش خدمات اجتماعی و فرهنگی و امور خیریه برمی‌داشت حتی از اموال شخصی خود نیز هزینه می‌کرد و با حضور فیزیکی خود باعث دل‌گرمی می‌شد. او مردم را هم چون اعضای خانواده خود می‌شمرد و به چشم فرزند و برادر و خواهر نگاه می‌کرد، لذا در فعالیت‌های اجتماعی با دقت و عشق وارد میدان می‌شد و ابدأ احساس خستگی نمی‌کرد و در این باره با همت و همکاری مردم دو بنای عالی حسینیه و مسجد در روستای «آسیابسر» از خود به یادگار گذاشت.

سرانجام این مظهر فضیلت و انسانیت که قلبی صاف‌تر از آینه و باطنی پاک‌تر از آب و روحی بلندتر از آسمان داشت، مانند جدش رسول‌الله صلی الله علیه و آله روز دوشنبه ۷۸/۱۱/۵ به جمع «شهیدان فردوس نشین» پیوست و ارادتمندان را عزادار نمود. در شرح حال ایشان از جزوه فاضل‌گرامی حجة الاسلام محمد صادق محمدی

داماد ایشان استفاده شده است.

حجة الاسلام والمسلمین مرحوم حاج شیخ محمدحسن یوسفی همیشه بنه‌ای هزار جریبی: فرزند عالم ربانی و ادیب بارع مرحوم ملا الیاس - عالمی عامل و زاهدی عابد بود. مقدمات و سطح را در حوزه کوهستان در محضر آیه‌الله کوهستانی و حوزه آغوذ درّه نزد مرحوم آیه‌الله شیخ محمدعلی ربانی سپری نمود و سپس عازم حوزه علمیه مشهد شد. پس از چند سال اقامت به حوزه کوهستان بازگشت و بخشی از تدریس طلاب را عهده‌دار گشت. پس از چندی به دامادی حضرت آیه‌الله کوهستانی مفتخر گردید و در کوهستان در مجاورت بیت معظم‌له سکنا گزید.

این عالم وارسته همواره در یاد خدا بود و با دعا و قرآن انس داشت. بسیاری از آیات قرآن را از حفظ داشت، به صحیفه سجادیه بسیار علاقه‌مند بود، در بین اذکار «الله اکبر» و «لا حول و لا قوة الا بالله» را زیاد تکرار می‌کرد، بسیار رقیق‌القلب بود، با شنیدن صدای اذان حالش منقلب می‌گشت و اشک از دیدگانش جاری می‌شد، در نماز حال عجیبی داشت و با حضور و طمانینه می‌خواند. مخارج زندگی را با کار و کشاورزی و خواندن نماز استیجاری اداره می‌نمود؛ در همه حال در سختی و راحتی شاکر بود و خدا را فراموش نمی‌کرد.

دنیا برای او ارزشی نداشت و به معنای واقعی کلمه زاهد بود. به خاطر دارا بودن سجایای اخلاقی فراوان مورد احترام و محبت آیه‌الله کوهستانی بود؛ متقابلاً او نیز شیفته آقا جان بود.

به امام راحل (ره) و انقلاب وفادار و علاقه‌مند بود و در دوران دفاع مقدس آرزو می‌کرد که بتواند در کنار رزمندگان با دشمنان اسلام مبارزه کند، ولی به خاطر ضعف چشم و ناتوانی بدن نمی‌توانست در جبهه حضور پیدا کند و می‌فرمود: اگر چشم داشتم یک ساعت این جا نمی‌ماندم و به فرمان امام به جبهه

می‌رفتم، گرچه فرزندان و نوادگان او در جبهه‌ها حضور داشتند که در این مورد یکی از نوادگانش نیز به نام محمدباقر یوسفی شربت شهادت نوشید.

در اثر تقوا و پاکی درون از مرگ خویش آگاهی یافته بود. فرزندش می‌گوید: روزی در حالی که حالش به ظاهر مناسب و هیچ‌گونه آثاری از مرگ در او مشاهده نمی‌شد به یکی از نوادگان خود گفت: من می‌خواهم بمیرم، مرا رو به قبله دراز کن کارم تمام است. فرزندان ایشان پس از اطلاع از جریان علی‌رغم ناخشنودی او وی را به بیمارستان منتقل کردند. یکی از بازماندگانش نقل کرد که پس از انتقال به بیمارستان روی صندلی انتظار نشسته بود و هیچ‌گونه آثاری از بیماری و مرگ در او دیده نمی‌شد ناگهان لبخند و شادی در سیمایش ظاهر شد و در حالی که ذکر همیشگی «اللّٰه جان تو را شکر» بر زبان جاری می‌ساخت، ندای حق را لبیک گفت و به لقای محبوبش شتافت.

حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدفاضل: فرزند حضرت آیه‌الله حاج شیخ نجف‌علی فاضل استرآبادی فقیهی وارسته و عالمی زاهد است. در سال ۱۳۱۴ ش در نجف اشرف به دنیا آمد قران و فارسی را در نجف فرا گرفت و در سال ۱۳۲۶ به همراه پدر و مادر به ایران آمد و ادبیات را در حوزه بابل گذراند. سال ۱۳۲۸ بود که حوزه کوهستان او را به خود جذب کرد و قریب دو سال در آن حوزه از محضر آیه‌الله کوهستانی و دیگر اساتید بهره برد، آن‌گاه رهسپار حوزه نجف گردید و سال‌های طولانی از استادان برجسته آن مرکز علم و فقاہت، هم چون آیات عظام سید ابوالقاسم خوبی، سید عبدالاعلی سبزواری، محمدباقر زنجانی، شیخ حسین حلّی و سید محسن حکیم بهره‌مند گشت گرچه بیش‌ترین استفاده علمی را از محضر آیه‌الله خوبی برده است. تلاش و مجاهدت قریب به نیم قرن در حوزه‌های مختلف علمی از او مجتهدی مسلم و فقیهی زبردست و اصولی‌ای متبحر و اسلام‌شناسی مطمئن ساخته بود که بسیاری از بزرگان و اساتید به فضل و

رسیدن به مدارج عالی ایشان شهادت داده‌اند. در سال ۱۳۵۴ با تیره شدن روابط عراق با ایران و کارشکنی‌های حزب بعث برای روحانیت معظم‌له به ایران مهاجرت نمودند و در شهرستان بابل سکونت گزیدند و با تلاش و پشت‌کار بی‌وقفه در دو مرکز حساس دینی یعنی مسجد و حوزه به ارشاد و هدایت مردم و انتقال اندوخته‌های علمی خود پرداخت و با دایر کردن کلاس‌های تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه بر غنای فکری و اعتقادی نسل جوان افزود. در سال ۱۳۵۹ شمسی با شروع اولیه دوره مجلس شورای اسلامی با اکثریت قاطع از طرف مردم بابل به مجلس راه یافت و در این مدت بدون هیچ‌گونه توقع و مزدی زحمات زیادی در جهت حل مشکلات مردم متحمل شد، چرا که فعالیت برای موکلان خود را نوعی عبادت می‌پنداشت که در ازای آن متوقع اجر و مزدی نبود. هم‌زمان با اتمام دوره اول مجلس شورای اسلامی تأسیس و راه‌اندازی حوزه علمیه‌ای در جهت بسط و گسترش اسلام و فرهنگ دینی فکر معظم‌له را به خود مشغول داشت، تا آن که در سال ۱۳۶۴ با جدیت و پشت‌کار حوزه علمیه فیضیه مازندران را راه‌اندازی کرد و با تلاش مستمر و پی‌گیر خود تاکنون توانست طلابی فاضل و باتقوا و لایق تربیت نماید. وی در دوران دفاع مقدس بارها در جبهه‌ها حضور یافت و در این خصوص یکی از فرزندان خود را به نام شهید محمدمهدی فاضل که از طلاب فاضل بود تقدیم اسلام و انقلاب نمود.

از معظم‌له آثار متعددی در فقه و اصول و تاریخ و غیره به جای مانده است، از جمله تألیفات او عبارتند از: «مبتغی وسیلة النجاة»، «شرح استدلالی بر کتاب طهارة وسیلة النجاة مرحوم آية الله سيد ابوالحسن اصفهانی»، «تقریرات فقه و اصول آية الله العظمی سید ابوالقاسم خویی»، «تقریرات فقه و اصول آية الله میرزا باقر زنجانی»، «شرح فارسی بر کتاب طهارة لمعه» و رساله‌های متعدد در موضوعات گوناگون.

فصل پنجم:

سوگ نامه

فقدان شخصیت بزرگی، چون مرحوم آیه‌الله کوهستانی ثلمه‌ای جبران‌ناپذیر و خسارتی سنگین بر جامعه روحانیت و مردم متدین مازندران بود که در هر فرصتی با حضور در محضر ایشان ارادت قلبی خویش را اظهار می‌کردند. لذا در همین خصوص مرثیه‌سرایان و شاعران منطقه نیز هر یک با سرودن شعری در رثا و سوگ این عالم فرزانه به مداحی و نوحه‌سرایبی پرداختند که به چند نمونه از اشعار این بزرگواران به اختصار اشاره می‌کنیم.

ثانی سلمان

ای که در زهد و ورع ثانی سلمان بودی
در ره صدق و صفا بوذر دوران بودی
حافظ دین نبی حامی قرآن بودی
بندۀ خاص خدا مَفْخَرِ ایسران بودی
داستی زندگی ساده ایبا پاک ضمیر
عاشق کوی تو هرکس چه گدا و چه امیر
خانه‌ات بود گلی کهنه بساطش دو حصیر
ولی اندر نظرت بود به از کاخ و سریر

می‌زند طعنه به کاخ فلک آن خانه تو
 خلد بالذ به چنین محفل و کاشانه تو
 در کاشانه تو روز و شبان بگشاده
 میهمانان تو بودند دل از کف داده
 تا قدم بر سر خوان کرمت بنهاده
 کسه بگیرند تبرک زغذای ساده
 توی آن بادیه و ظرف سفالین و گلین
 آش و نانی بده چون مائده خلد برین
 هر چه گویند چه بودی تو به از آن بودی
 حافظ شرع در این خطه و سامان بودی
 روح بخش علما مشعل تابان بودی
 تاج زیننده به فرق طبرستان بودی
 مرغ روح تو به صد شوق سوی خلدپرید
 تن پاکت به خراسان رضا خیمه کشید
 ای که در کوی رضا منزل و مأوا کردی
 راستی خوابگه خوب، تو پیدا کردی
 خوش به حالت به جوار حرمش جا کردی
 ولی از رحلت خود خون به دل ما کردی^۱
زاهد پاک دل

دیدم از ترکش دنیا تیری به دل مرد خدایی برسید
 مرد وارسته و دنیا دیده در کمالات و ادب شمع امید

۱. سوره عبدالجواد بیژنی بابلی.

| | |
|---------------------------------------|------------------------------|
| مادر دهر چنو هیج ندید | زاهد پاک دل و پاک نظر |
| سرّ حق در ید او همچو کلید | نور یزدان زجبینش ساطع |
| روح بر کالبد مرده دمید | نفس گرم و دم عیسی او |
| خوشر از شگر و بهتر زنبید | سخنی داشت مذاق جان را |
| دیده‌ها از نگهش بود سپید | اختری بود در این کهنه سرای |
| دیگران انجم‌او چون خورشید | محفّش ساده و بی‌پیرایه |
| واجد مجد و هنرهای مفید | بود استاد همه استادان |
| کان احسان و کرامات سعید | مخزن حکمت و عرفان و ادب |
| مرغ‌جانش سوی فردوس پرید | آه و صد حیف که این رهبر دین |
| هر که بشنید ز تن جامعه درید | من چه گویم که چه بر خلق گذشت |
| مثل او نیست به گیتی ثانی ^۱ | رفت اگر حضرت کوهستانی |

جور فلک

ای فلک ظلم تو بی‌اندازه بر انسان گذشت
تیر جورت بی‌خبر از سینه نیکان گذشت
سوختم از داغ سوزانی که بنهادی بدل
درد آتش‌زای او هم بر تن و برجان گذاشت
شعله‌ خشمت چرا شد مشتعل باردگر
این زمان سوز و گدازش تا زکوهستان گذشت
تا ز کوهستان گرفتی آیت حق از میان
وامصیبت‌های احباب از سرکیهان گذشت

۱. سروده اسماعیل معامبی.

ناشر دین پیغمبر رهبر خلق بشر
 آیت کبرای ایزد با رخ رخشان گذشت
 روح جمعی شد پریشان از غم مرگی الیم
 نوحه جانسوزش از هر دفتر و دیوان گذشت^۱

آیت عظمای حق

حجت اسلام و دین آیت عظمای حق
 سمی ختمی مأب مظهر ایمان به حق
 زمولدش کوهستان بیرون شده با هدف
 تا به مقامات خویش رسیده اندر نجف
 گر چه شده در دهی مقام و منزل ولیک
 ز موکش گشته شهر ز مقدمش برّ و نیک
 مؤسس حوزه‌ها به بخش مازندران
 صیط وجودش برون زحوزه‌ها جمله‌دان
 قاطبه مؤمنین ز قرب و بعد مکان
 حول شریفش همه منتظر درفشان
 به نزد او امتیاز نبوده جز باعمل
 بغیر شایسته کار نبوده وی را امل
 کشف و کرامت عیان پیش هر دسته‌ای
 سادگی زندگی رها ز هر ورطه‌ای
 نمونه کاملی به صدق و اخلاص بین
 تربیت حق بجو نگر بعین الیقین

جود و سخایش عمیم زهد و فقاہت تمام
 رأفت و شفقت کمال لطف و مکانت امام
 وجوه شرعی همه پیش او لیک خویش
 مصرف شخصی نکرد او چه اندک چه بیش
 به حوزه‌ها مطلقاً توجه خاص داشت
 بویژه قم و نجف کمال اخلاص داشت
 روز وفات چهارده ماه عروج عین یک
 سال عزیزیش زحقّ ندای غفران
 الیک (۱۳۹۲)

چو هشت باب بهشت هشتم اردیبهشت
 گشوده شد ز امر رب ز بهر نیکو سرشت
 به مرقده هشتمین گوهر برج ولا
 نزول کرده بدن روح روان شد علا^۱

طائر قدسی

چو از تن طائر قدسی پاکت ناگهان رفته
 ز عالم روح تو در عالم قدّوسیان رفته
 ز فانی سوی باقی نور رویت زین جهان رفته
 چو ارواح مکرم در بهشت جاودان رفته
 به رضوان گشته جای آیه‌الله کوهستانی

۱. سروده آیه‌الله سیدصابر جباری.

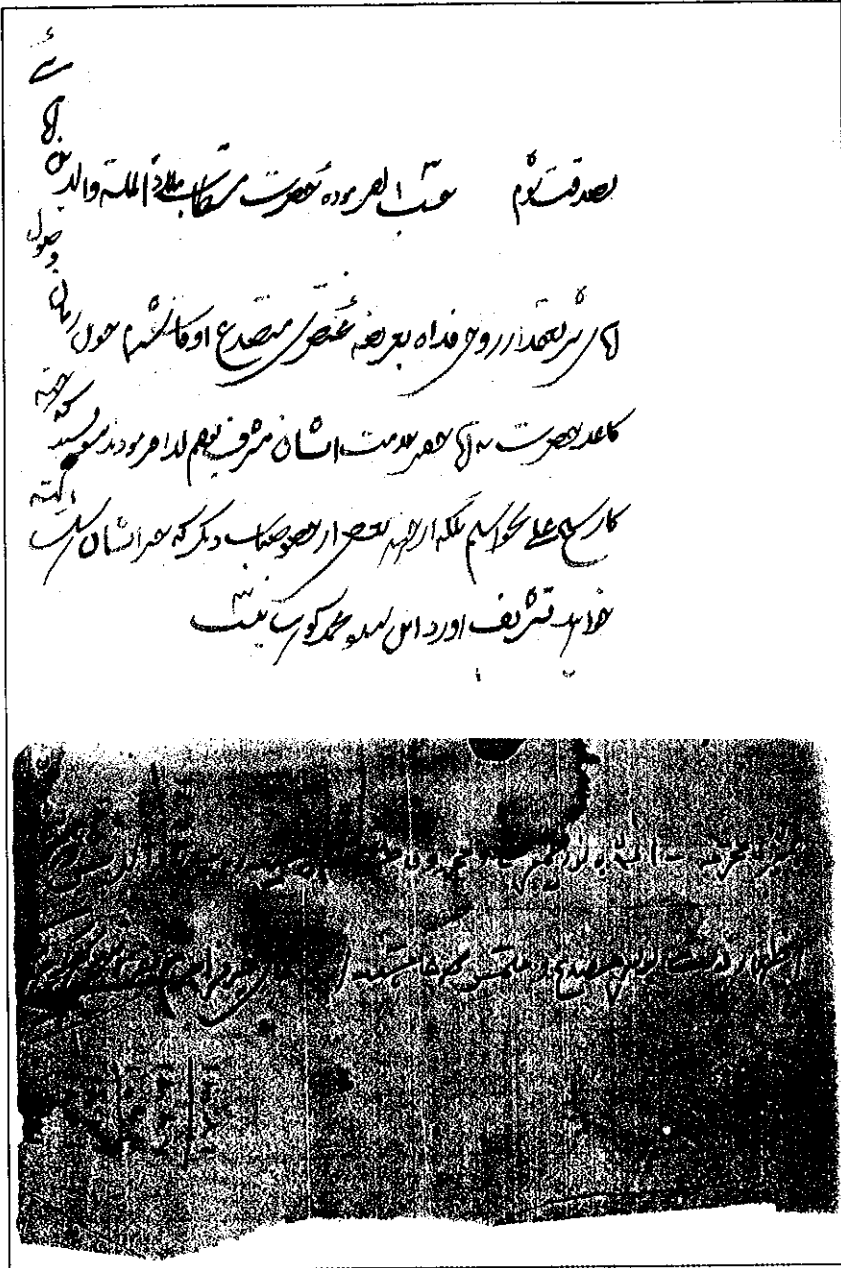
تو تا یکباره ترک از این جهان بی‌وفا کردی
 جهان را پیش چشم دوستان ماتم سرا کردی
 تمام مسلمین را غرق اندوه و عزا کردی
 زرحلت کردنت مازندران را بی‌صفا کردی
 جهان شد در عزایت آیه‌الله کوهستانی
 تو راه بندگی کردن به انسان‌ها نشان دادی
 تو بودی در جهان چون عبدصالح امتحان دادی
 تو بودی درس دینداری به خلقان زمان دادی
 تو راه رستگاری را نشان شیعیان دادی
 بسوزیم از برایت آیه‌الله کوهستانی
 زتدریست بسی عالم به دنیا تربیت کردی
 بسی وعاظ داناو توانا تربیت کردی
 به راه دین تو سربازان رعنا تربیت کردی
 برایت یادگاری‌های والا تربیت کردی
 ز علم پر بهایت آیه‌الله کوهستانی
 تو بودی نور حق از جلوۀ رویت عیان می‌بود
 تو بودی دانش و علمت چو بحر بیکران می‌بود
 تو بودی خانۀ دل‌ها تو را جا و مکان می‌بود
 تو بودی زهد و تقوایت به شوکت تا عنان می‌بود
 زروی حق نمایت آیه‌الله کوهستانی^۱

سلطان ادب

| | |
|---------------------------|-------------------------------------|
| ای تویی ملک ادب را سلطان | علم تو مرا روح و روان |
| گفته‌های تو بود جوهر جان | روشنی‌بخش ره خلق جهان |
| نور اندیشه تو تابان است | هنرت مشق لب خوبان است |
| سحر از نور لب نورانی | گفته‌ات سرخط هر انسانی |
| گل‌الحمد به لب کاشته‌ای | قل هو الله به لب افراشته‌ای |
| هنرت مرجع هر استاد است | دین ز فرموده تو آباد است |
| گفته شب‌شکنت بیدار است | واژه‌هایت همه مردم دار است |
| گل بی‌خار کلامت دیدم | سوی الله مرامت دیدم |
| سحر از زمزمه‌ات بیدار است | گفته‌ات گرمی هر بازار است |
| دور از کینه بود گفتارت | مملو از عشق خدا رفتارت ^۱ |

۱. سروده حاج عطاءالله ساعدی ملک (ساعد)، عضو انجمن شعر و ادب گرگان.

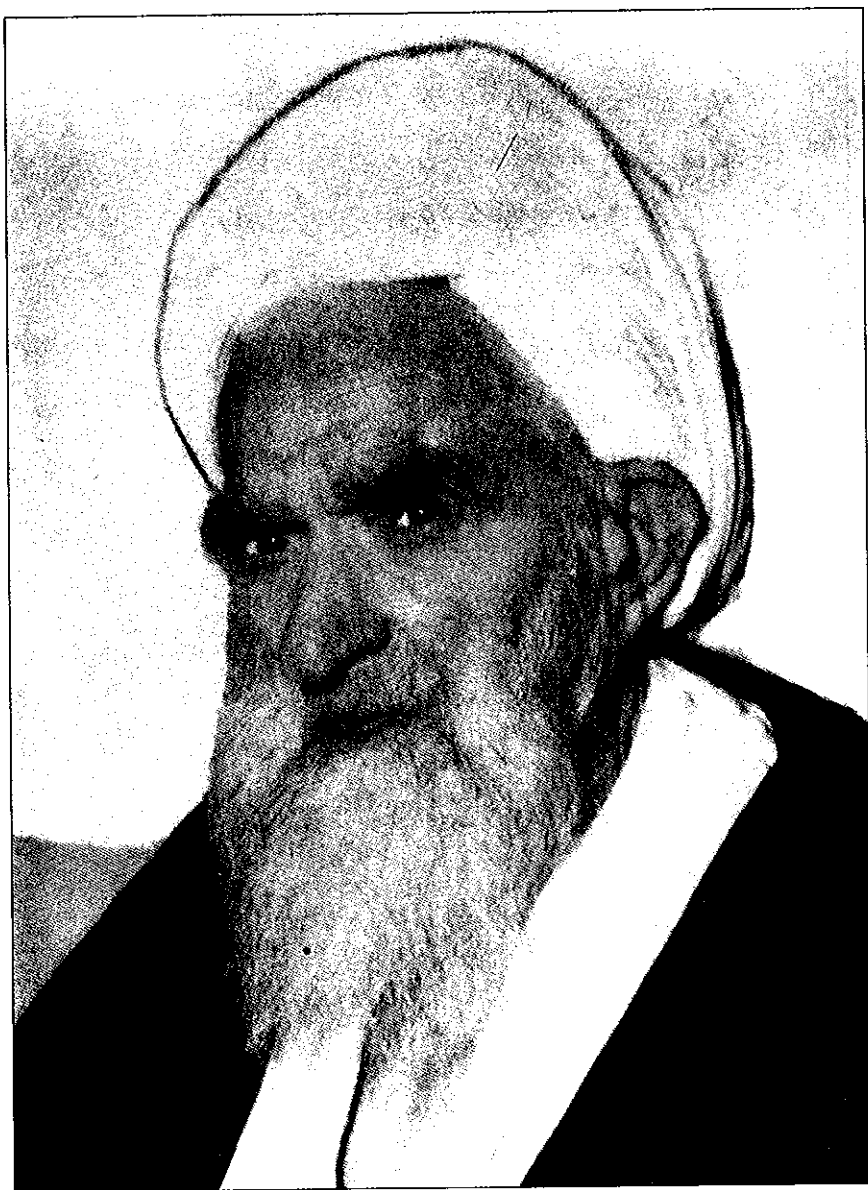
از نگاه تصاویر



نمونه‌ای از دست خط حضرت آیه الله کوهستانی

فرات بود این وضع سمیت که بنام حضرت
 و بهیچ سوط چار و دار را رسیده بود عدت چند آورد
 این نیز باید کردم لذا این دفعه را سوط است از سر
 انشاء الله خواهم رسید البته تعداد وصول و نعم و بهیچ رسیده
 سرود اطلاع نمود داد و کتاب که خدمت شماست سوط
 مکار رفتید و گریه را فرمایید بنده میگویم آدرس
 مدرسه باشد شوق به بنده میرسد چون بار بار که حضرت
 منزل داشتم گمش را بدانم لذا وضع را جوف ناکت
 رین العابدی گداشتم تا شما سراندرمان صدور رسیده
 اسم مکان خود را سوسه عبد الملاحات خدمت سوط
 ولا یسأل احد عنکم و سلام را بر سراندرافرا
 در این
 در این
 در این

نمونه ای از دست خط حضرت آیه الله کوهستانی

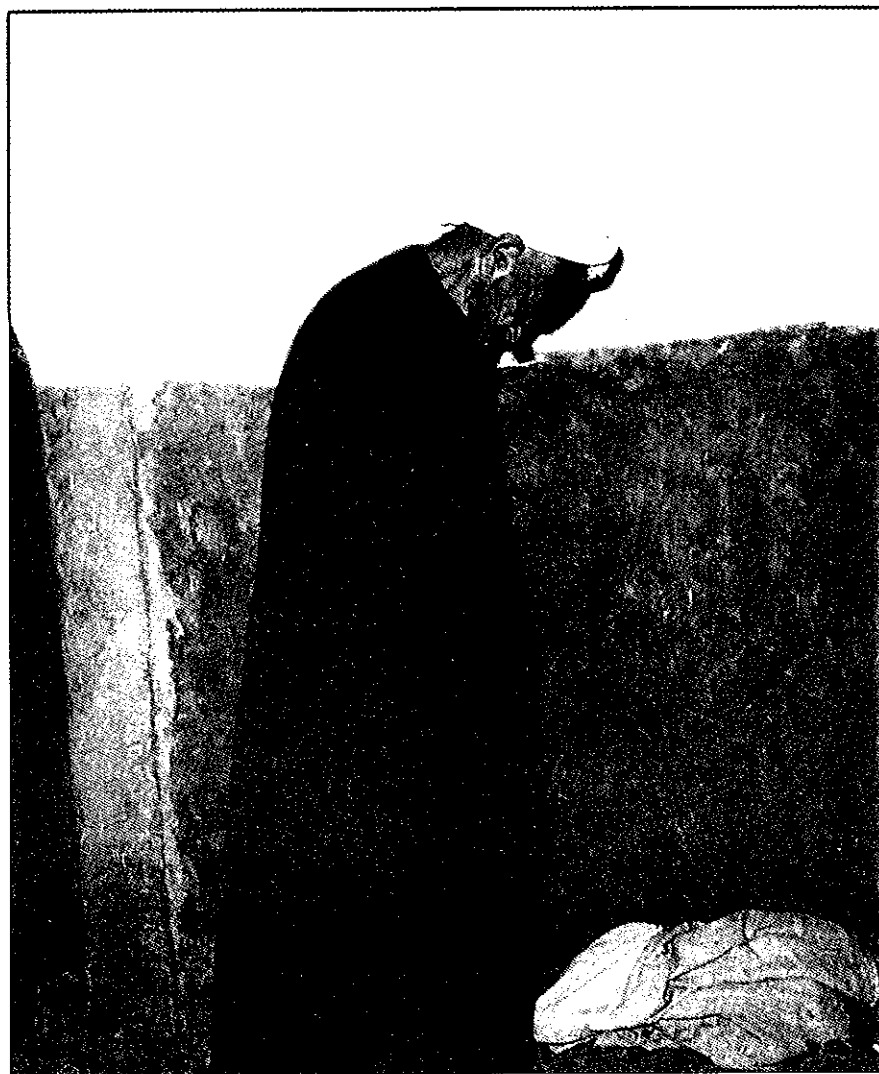


آخرین عکس مرحوم آیه‌الله کوهستانی
ای که در زهد و ورع ثانی سلمان بودی
در ره صدق و صفا بوذر دوران بودی

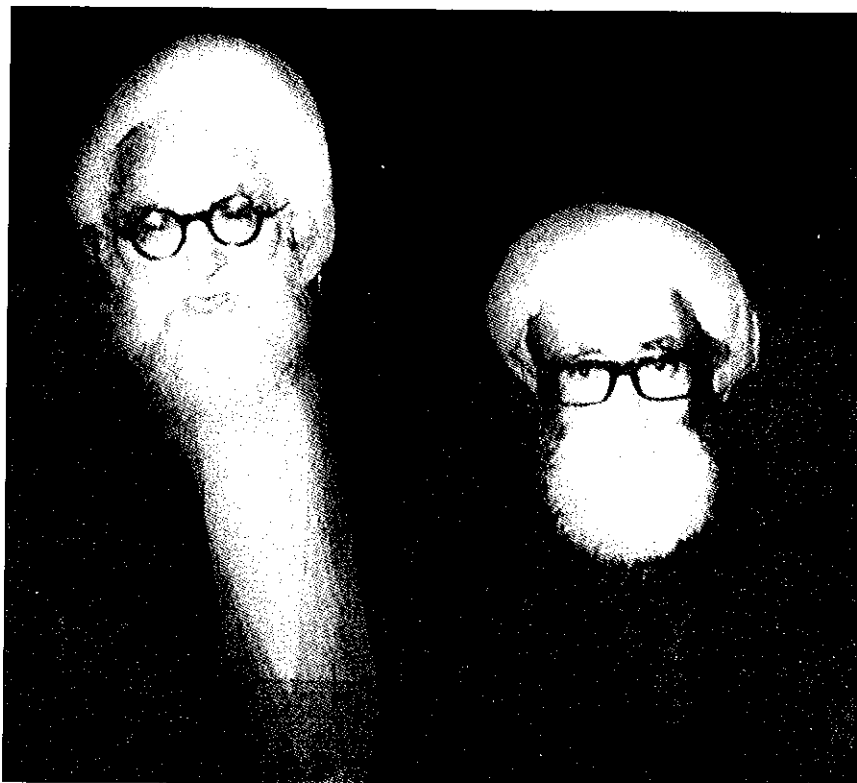


مشعل آزادگی افروختی

استقامت را به کوه آموختی



آیه‌الله کوهستانی در حال نماز
 سحر از زمزمه‌ات بیدار است گفته‌ات گرمی هر بازار است



دیدار حضرت آیه الله حاج شیخ نجف علی فاضل استرآبادی
با آیه الله کوهستانی در کوهستان



دیدار حضرت آیه‌الله حاج میرزا هاشم آملی با آیه‌الله کوهستانی

در مشهد مقدس



دیدار یکی از علمای گناباد با آیه الله کوهستانی در مشهد مقدس
نور اندیشه تو تابان است هنرت مشق لب خوبان است



آیه الله کوهستانی در حال رفتن به مسجد



آیه‌الله کوهستانی با جمعی از میهمانان در حال بازگشت از مسجد در حیاط حسینیه معظمه



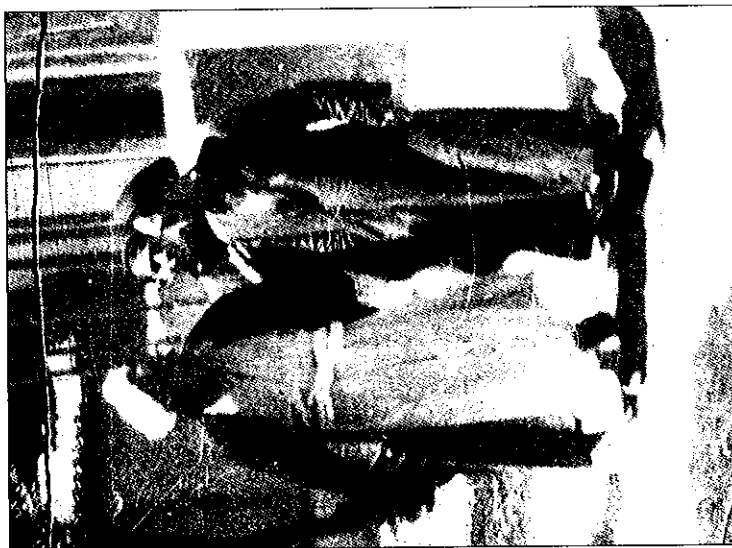
دیدار هیأتی از شهرستان بهشهر با آیه الله کوهستانی



علاقه مندان آقا جان در حال اظهار ارادت نسبت به معظم له



آیه الله زاده کوهستانی در محضر پدر بزرگوارش



معظم له در حال گفتگو با یکی از طلاب



آیه‌الله کوهستانی در حال بازگشت از افتتاح مسجد توفیق شهرستان نکا



آیه‌الله کوهستانی در حال بازگشت از مسجد



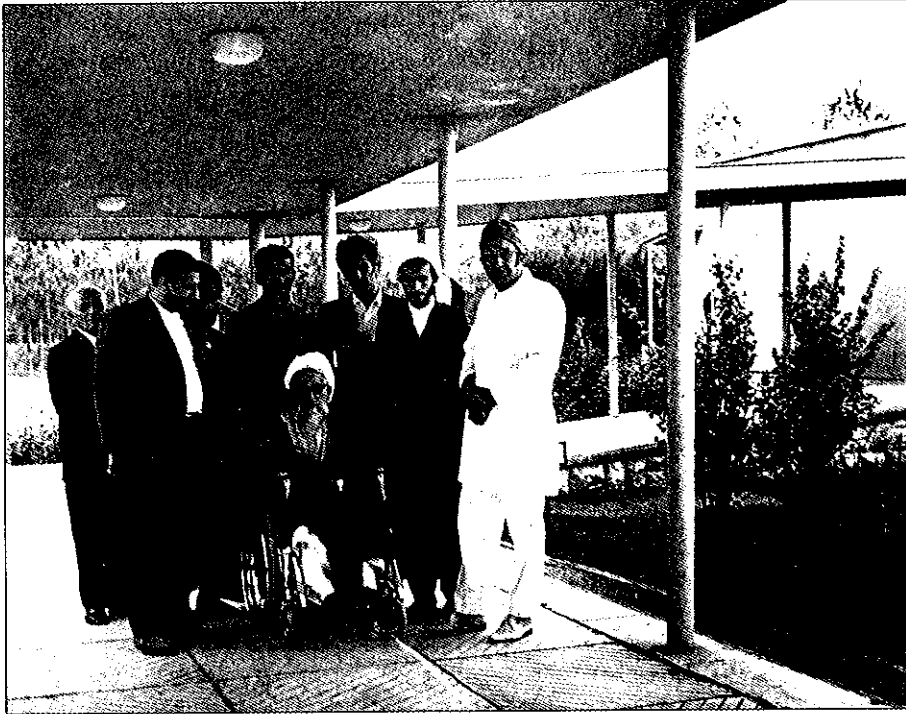
نشست صمیمی با علاقه‌مندان



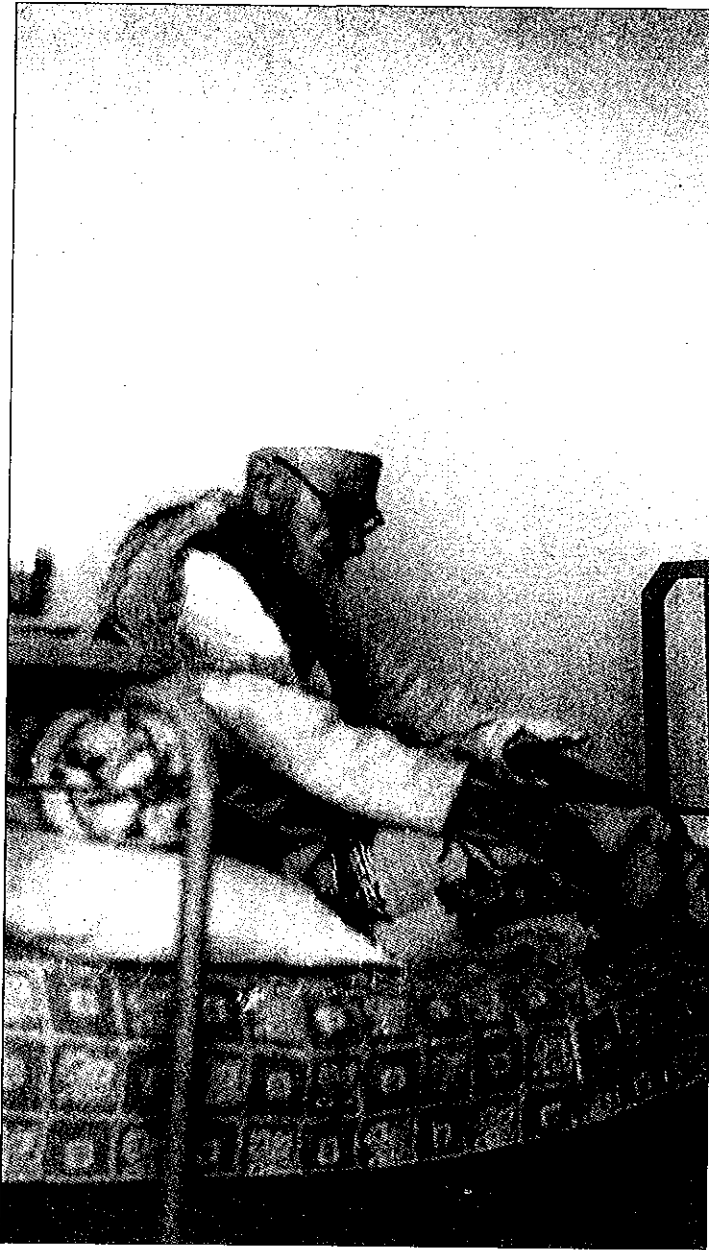
دیدار جمعی از شیفتگان معظم‌له در بیت ایشان
چشمه‌های مهر را سرچشمه‌ای بسر بسقای مهربانی تشنه‌ای



آیه الله کوهستانی در حال ورود به بیمارستان زارع ساری



حضرت آیه الله کوهستانی هنگام ورود به بیمارستان زارع



آیه الله کوهستانی بر روی تخت بیمارستان زارع



می درخشد در نگاه روزگار

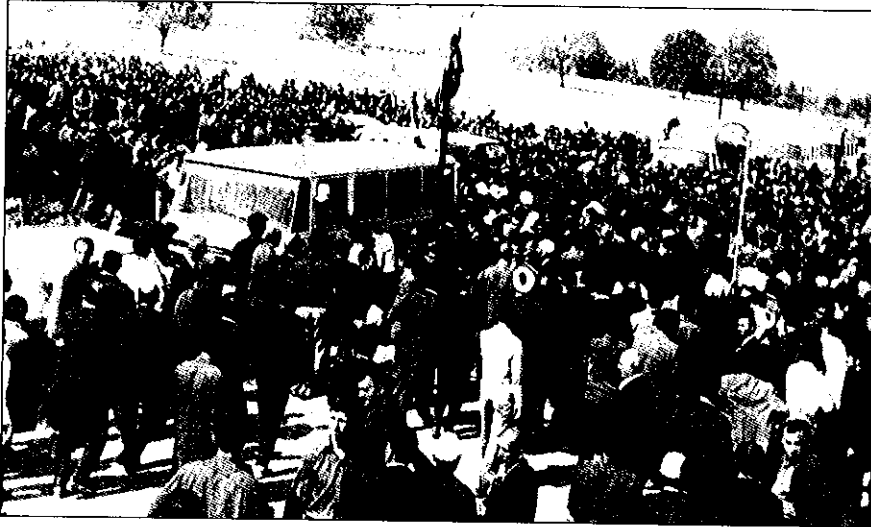
نیر افکار تو خورشیدوار



عبادت حضرت آیه الله گلپایگانی از آیه الله کوهستانی لحظاتی قبل از خروج معظم له از بیمارستان



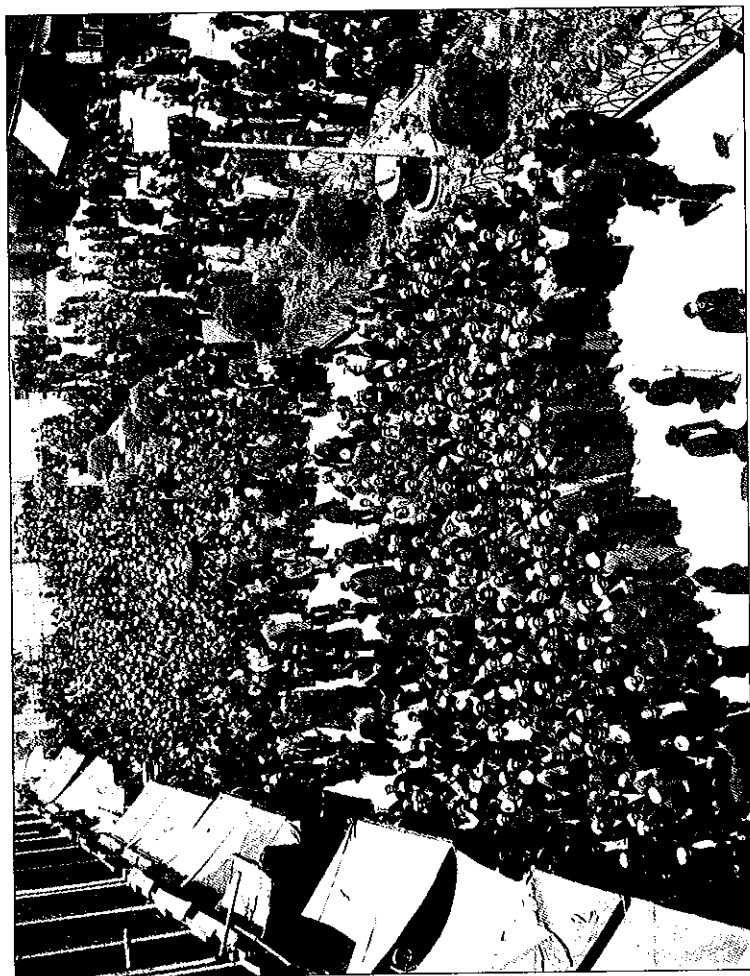
آیه الله کوهستانی در حال خروج از بیمارستان آیه الله گلپایگانی



مراسم تشییع جنازه آیه‌الله کوهستانی در زادگاهش
من چه گویم که چه بر خلق گذشت هر که بشنید ز تن جامه درید

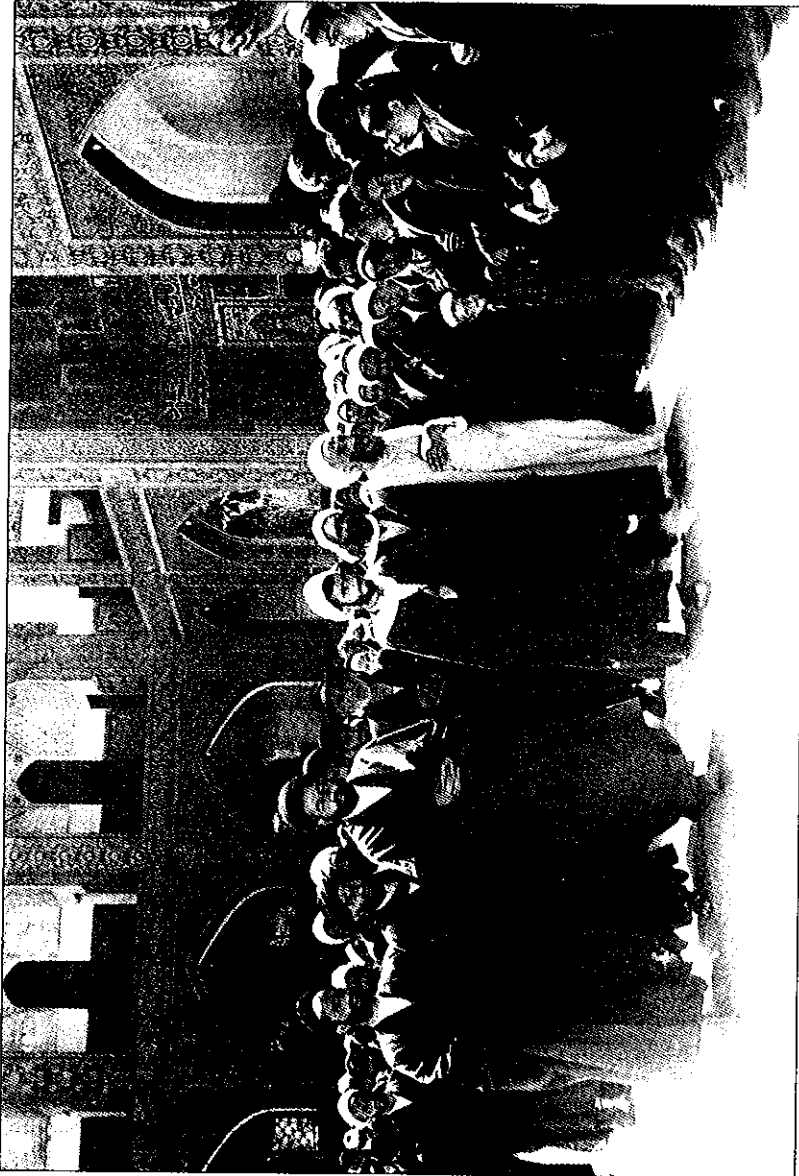


ادامه مراسم تشییع جنازه در شهرستان بهشهر

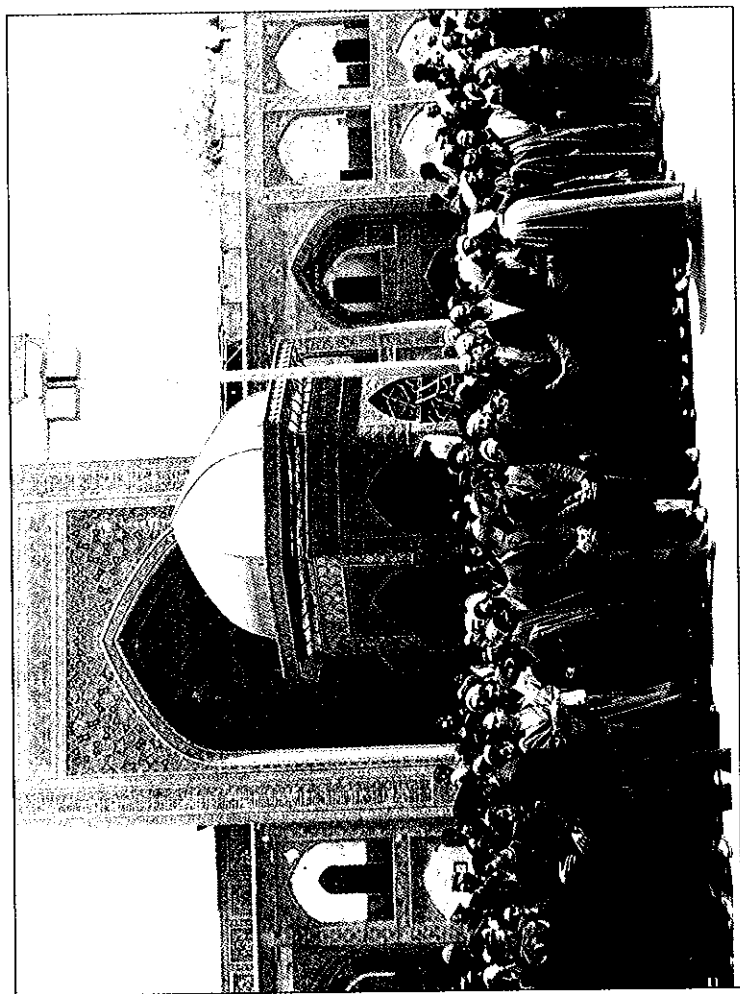


تشییح جنازه آیه الله کوهستانی در حال ورود به داخل صحن مطهر حضرت رضا (ع)

دست ما گوشه تابوت تو را لمس نکرد تا رسیدند ملائک به بورت بهر ثواب



آیه‌الله‌زاده در حال تشکر از تشیع‌کنندگان

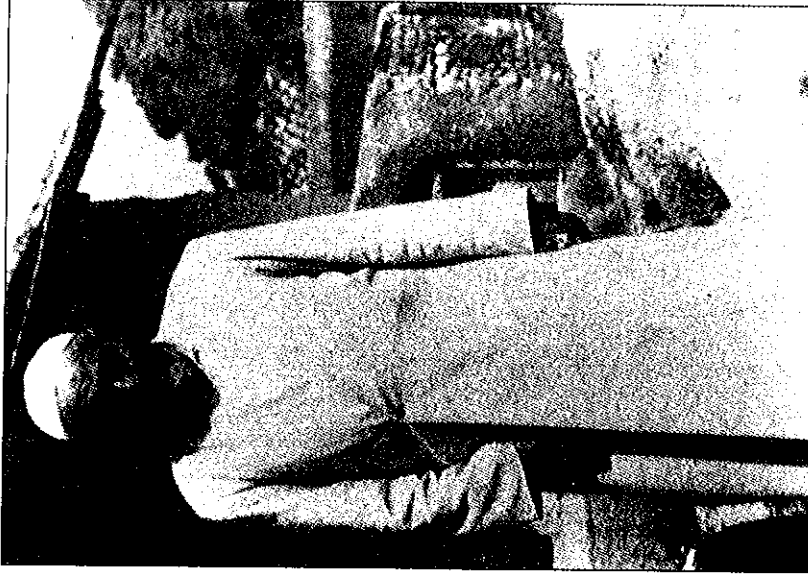


مراسم تشییع جنازه در صحن مطهر انقلاب

ای که در کوی رضا منزل و ماوا کردی راستی خوابگه خوب تو پیدا کردی



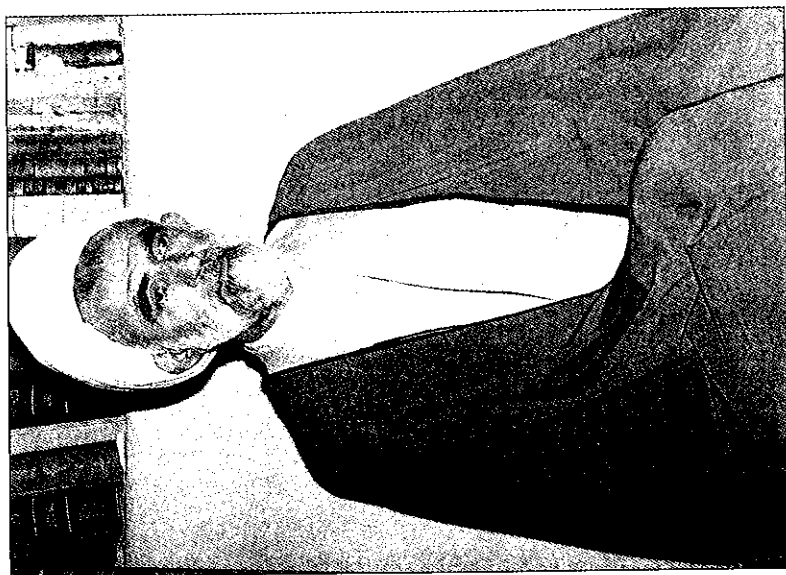
مرحوم آية الله حاج سيد آقا ماشمی نسب (داماد معظم له)



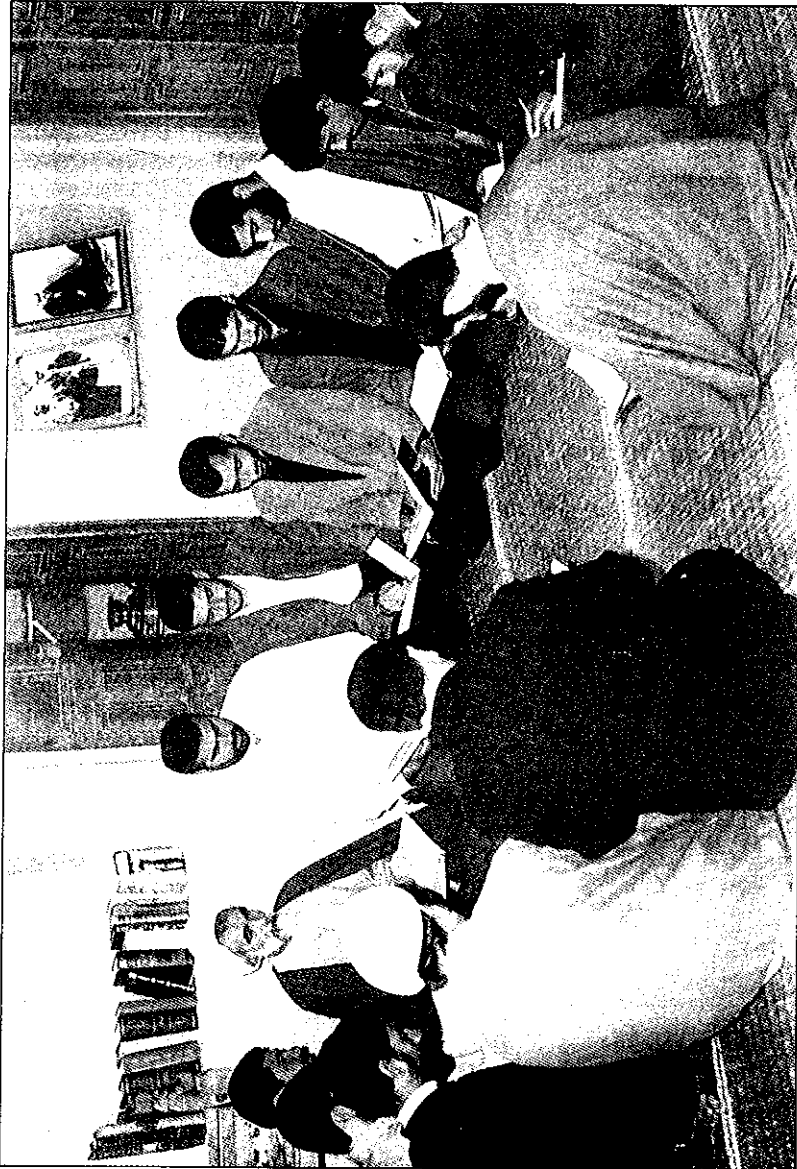
مرحوم حجة الاسلام والمسلمين حاج شيخ محمد حسن يوسفی (داماد معظم له)



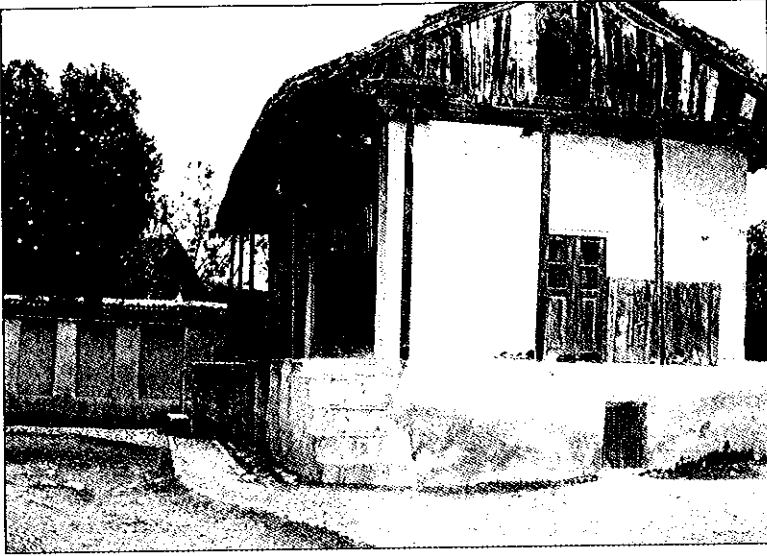
حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمد فاضل (داماد معظم له)



آیه‌الله زاده حاج شیخ محمد اسماعیل کوهستانی



آیةالله زاده در حال تدریس طلاب



حسینیه و بیرونی حضرت آیه‌الله کوهستانی مکان مقدسی که بیش از یک قرن قدمت دارد و شاهد حضور بسیاری از اولیای الهی و بزرگان علم و عمل در این مدت بوده است



نمای داخلی حسینیه معظمه

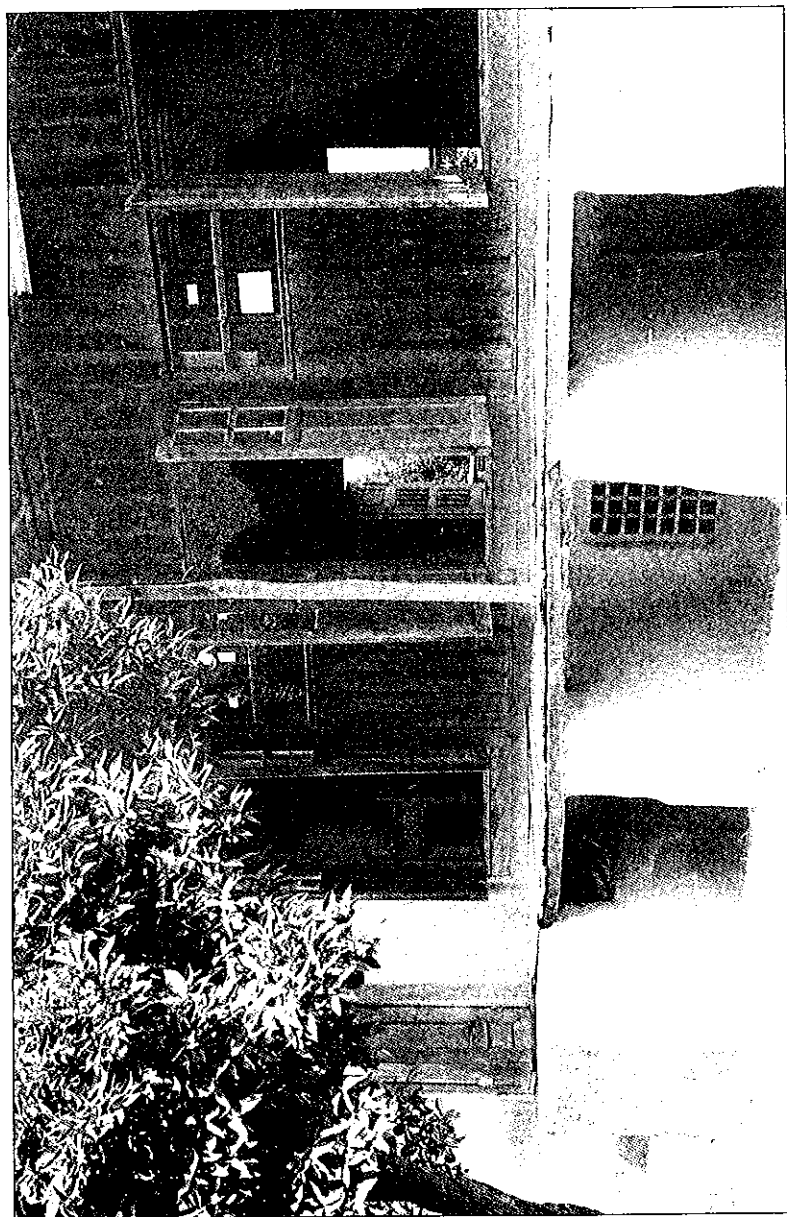


نمایی از منزل آیه‌الله کوهستانی

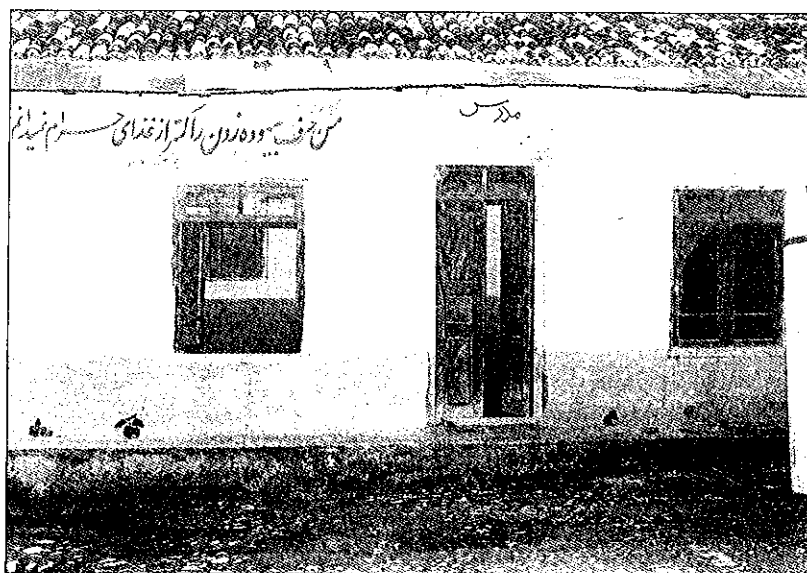
می‌زند طعنه به کاخ فلک آن خانه تو خلد بالد به چنین محفل کاشانه تو



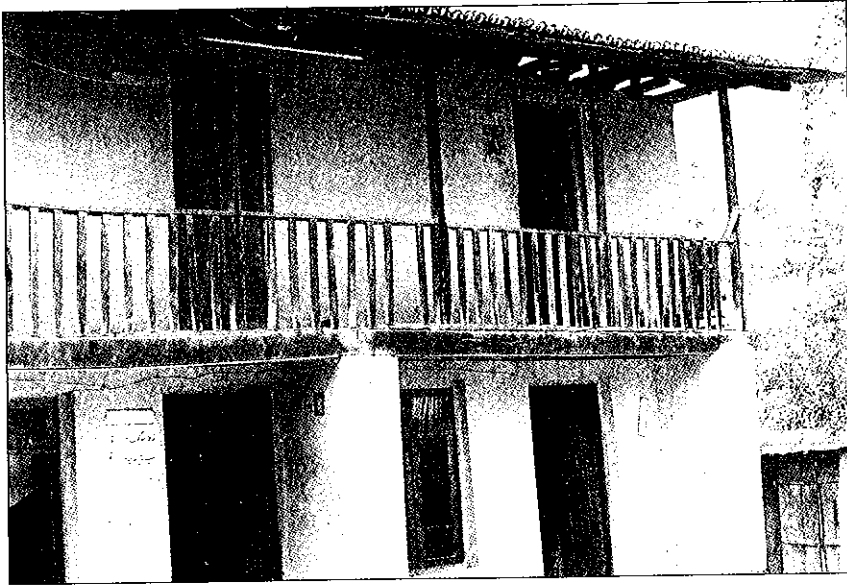
نمای داخلی اتاق آیه‌الله کوهستانی



نمایی از حسینیه آیه الله کوهستانی



نمایی از مدرسه رحمت



نمایی از مدرسه فرح
حجره شهید هاشمی نژاد دیده می شود